



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

گفتگوئی تمدن ہا

محمد محمدی ری شہری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتگوی تمدن ها

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	گفتگوی تمدن ها
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	مقدمه
۱۵	پیشگفتار
۳۹	فصل اول : فن گفتگو
۶۵	فصل دوم : آداب گفتگو
۶۵	۲ / ۱ نگاه کردن به سخن ، نه به گوینده آن
۶۶	۲ / ۲ پیروی دانش
۷۳	۲ / ۳ اهتمام به ناشناخته ها
۷۳	۲ / ۴ یاری جویی از حقیقت
۷۵	۲ / ۵ رهنمود جویی از قرآن و سنت
۷۶	چگونگی بهره گیری از قرآن در گفتمان
۸۱	۲ / ۶ عراستی
۸۱	۲ / ۷ یاری جویی از خدا
۸۵	فصل سوم : آفت های گفتمان
۸۵	۳ / ۱ پیروی از گمان
۸۷	۳ / ۲ هواهای نفسانی
۸۹	۳ / ۳ تقلید
۹۳	۳ / ۴ جدالگری
۱۰۵	۳ / ۵ دشمنی
۱۰۵	۳ / ۶ خشم

۱۰۷ ۷۴ / ۳ باری جویی از باطل
۱۱۱ فصل چهارم : احکام گفتمان
۱۱۱ ۱۵ / ۴ گفتمان شایسته
۱۲۳ ۲۶ / ۴ گفتمان نکوهش‌بار
۱۲۳ ۲ / ۴ جدال در قرآن
۱۲۷ ۲ / ۴ جدال در دین
۱۳۵ ۳ / ۴ جدالگری در چیزهای غیرقابل شناسایی
۱۳۹ ۲ / ۴ آنانی که مجادله با آنان نارواست
۱۴۷ فصل پنجم : نمونه هایی از گفتگوها
۱۴۷ ۱ / ۵ نمونه هایی از گفتمان پیامبران
۱۶۵ ۲ / ۵ نمونه هایی از گفتمان پیامبر خاتم
۲۴۷ ۳ / ۵ نمونه هایی از گفتمان اهل بیت
۴۳۸ فهرست منابع تحقیق
۴۵۳ درباره مرکز

گفتگوی تمدن‌ها

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، - ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : گفتگوی تمدن‌ها/ محمد محمدی ری شهری

مشخصات نشر : قم : دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۳۵۸

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۵۸] - ۳۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : گفتگوی تمدن‌ها

رده بندی کنگره : BL۲۲۷۰/ح ۴۲۲

رده بندی دیویی : ۲۹۱/۱۳۰۹۵۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۷

مقدمه

مقدمه الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على عبده المصطفى محمد وآله الطاهرين .

سال گفتگوی تمدن ها سال ۲۰۰۱ میلادی سال گفتگوی تمدن هاست که نامگذاری آن ، بنا بر پیشنهاد ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران و موافقت سازمان ملل متحد ، انجام گرفت . این نامگذاری ، روشن می کند که هدف و شیوه گفتگوی تمدن ها ، یکی از مباحث جدی در فرهنگ قرن بیستم به شمار می آید؛ بویژه آن که چنین نامگذاری ای پیشنهاد نظامی است که ریشه های آن از انقلاب فرهنگی ژرفی به نام اسلام ، مایه می گیرد . از این رو ، تبیین دیدگاه اسلام درباره گفتگوی تمدن ها ، موضوع مهمی برای کسانی است که به این رویکرد فرهنگی قرن ، توجه کرده ، به آن می اندیشند . این کتاب ، هفتمین مجلد مستقل از «موسوعه میزان الحکمه» است که برای

ص: ۸

پاسخگویی به این نیاز تازه، تقدیم خوانندگان می‌گردد و امید است در راستای تبیین پیشنهاد سازنده‌ای که ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سید محمد خاتمی ارائه کردند، سودمند باشد و در گشودن گره کار، مؤثر واقع گردد و در تقویت بنیان‌های انسجام و سازگاری جهانی و بویژه جهان اسلام، مفید باشد. بدان امید که جهان، از راهنمایی‌های زندگی بخش اسلام، در جهت حرکت به سوی تمدن برتر، الهام بگیرد. سپاس و تقدیر خود را به تمام برادران بزرگواری تقدیم می‌دارم که در «مرکز تحقیقات دارالحدیث» فعالیت می‌کنند و در تألیف، تحقیق و تدوین این اثر ارزشمند، ما را یاری دادند؛ بویژه برادر فاضل و محقق عزیز حجه الاسلام والمسلمین رضا برنجکار که بیشترین سنگینی این کار، بر دوش وی بود. خداوند، در هر دو سرای، پاداش خیر دهد! محمد محمدی ری شهری ۹ ربیع الأول ۱۴۲۱ ۲۳ خرداد ۱۳۷۹ ۱۲ ژوئن ۲۰۰۰

ص: ۹

پیشگفتار

پیش گفتار نگاه تحلیلی به مسئله گفتگوی تمدن‌ها «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ . (۱)» پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان . برای آگاهی از نظر قرآن و سنت درباره گفتگوی تمدن‌ها ، پیش از هر چیز باید تعریفی از موضوع ، فلسفه و هدف آن ، ارائه کرد .

تعریف تمدن‌تمدن هر ملتی عبارت از مجموع باورها ، اخلاق و رفتارهایی است که هر چه به معیارهای علمی و منطقی نزدیک شود ، به تمدن نزدیک تر می گردد و به هر مقدار که از دانش و منطق فاصله بگیرد ، به همان مقدار از تمدن دورتر

ص: ۱۰

می‌گردد. (۱)

جنگ تمدن‌ها اختلاف تمدن‌ها معمولاً از باور اقوام، ملت‌ها، احزاب و گروه‌ها به درستی آرا و حقانیت اعتقادات، اخلاق و رفتار خویش و نادرستی دیگران، مایه می‌گیرد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: ثَلَاثٌ خِلَالٍ يَقُولُ كُلُّ إِنْسَانٍ إِنَّهُ عَلَى صَوَابٍ مِنْهَا: دِينُهُ الَّذِي يَعْتَقِدُهُ، وَهَوَاهُ الَّذِي يَسْتَعْلِي عَلَيْهِ، وَتَدْبِيرُهُ فِي أُمُورِهِ. هر انسانی در سه ویژگی، خود را بر حق می‌داند: در دینی که بدان باور دارد؛ در هوای نفسی که بر وی چیره شده است؛ و در تدبیری که برای کارهایش اندیشیده است. (۲) این روایت، به مهم‌ترین عوامل اختلاف تمدن‌ها اشاره دارد. محدودیت توان فهم از یک سو، و تعصب، تقلید کورکورانه و انگیزه‌های سودمدارانه، بلکه هر نوع انگیزه نفسانی از سوی دیگر، هر گروهی را به سوی اعتقاد به درستی باورهای دینی، سیاسی و روش‌های مدیریتی خود و نادرستی روش‌های دیگر، سوق می‌دهد. به بیانی دقیق‌تر، حق‌پنداری خویش، در نظر فرد یا گروه، زیربنای اختلاف تمدن‌هاست و اگر این بیماری مداوم نگردد، به جنگ تمدن‌ها کشانده می‌شود و چه بسا در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ، از سلاح‌های کشتار جمعی برخوردارند، به نابودی همه تمدن‌ها بینجامد.

-
- ۱- در آقرب الموارد، درباره «تمدن الرجل» آمده است: به اخلاق شهرنشینان درآمد و از خشونت، تهاجم و نادانی، به ظرافت، هم‌خویی و آگاهی منتقل شد.
 - ۲- تحف العقول، ص ۳۲۱.

ص: ۱۱

چرايي گفتگوي تمدن ها ابدون ترديد ، يکي از راه هاي اصلي براي از بين بردن مشکل در سطح بين الملل ، در واقع نگري و کم کردن اختلاف ها از راه نزديک کردن تمدن ها به

ص: ۱۲

معیارهای عقلی و اخلاقی نهفته است و فلسفه گفتگوی تمدن‌ها، چیزی جز این نیست و به بیان دیگر، هدف از گفتگوی تمدن‌ها، دستیابی به اندیشه برتر، برای ایجاد زندگی برتر است.

تاریخ گفتگوی تمدن‌ها جدل و گفتگو (دیالوگ)، گذشته‌ای دیرپا در تاریخ فلسفه و تاریخ ادیان و مذاهب دارد که در زیر‌بدان اشاره می‌کنیم:

الف. گفتگو در تاریخ فلسفه ۱ کلمه جدل در فلسفه، برای اولین بار از سوی زنون، شاگرد برمنیدس به کار گرفته شد. برمنیدس، وجود کثرت و تغییر را به طور کلی در هستی منکر بود و از آن جا که این باور، با بدیهیات حسی منافات داشت، از سوی مردم به

ص: ۱۳

موضوعی مسخره و خنده دار، تبدیل شد. زنون، به انگیزه دفاع از استادش شیوه جدل را برای نقض دیدگاه مردمی که به وجود کثرت و تغییر باور داشتند، برگزید. از این رو، جدل از نظر زنون، ابزاری برای نقض دیدگاه طرف مقابل و اثبات نظریه خویش از راه برهان خلف شد. ۲. سوفسطاییان، جدل را برای پیروزی در دادگاه و دستیابی به اموال موکلان خود، به کار می بردند. ۳. سقراط، جدل را روشی برای نقض تعریف های جزئی و مسیر به سوی بنیانگذاری تعریف کلی برای مسائل گوناگون می دانست. افلاطون نیز جدل را برای همین منظور به کار می گرفت؛ گرچه جدل نزد وی، معانی دیگری نیز داشت. ۴. ارسطو به جدل به عنوان استدلالی بر پایه مشهودات و مسلمات، یعنی آرای مورد توافق و اثبات فرضیه از راه مفروضات می نگریست و به همین جهت، جدل نزد وی چندان ارزشمند نبود. ۵. در قرون وسطا جدل به معنای منطق و شیوه های منطقی برای اثبات قضایای فلسفی به کار گرفته شد. ۶. فیخته و به پیروی او هگل و بعدها مارکس، بر این باور بودند که جدل و دیالکتیک، عبارت از فرایندی است که از سه مرحله تشکیل می شود: تز، آنتی تز و سنتز. آنان بر این باور بودند که هر موجودی در هستی، مثل یک اندیشه است. این اندیشه، اندیشه مناقض خود را به وجود می آورد و از کنش و واکنش دو

ص: ۱۴

اندیشه، اندیشه جدیدی به وجود می‌آید که بین آن دو را آشتی می‌دهد و این اندیشه، سنتز نامیده می‌شود. آنان به این شکل، آنچه را که معمولاً در مجادله‌ها به وجود می‌آید، به همه عالم، سرایت دادند. ۱

گفتگو در تاریخ ادیان و مذاهب جدل و نقد، از دیرباز بین پیروان ادیان گوناگون، رواج داشت. پیش از اسلام، آتش مجادله بین ادیان و مذاهب زیر شعله‌ور بود: ۱ جدل بین مسیحیان و مشرکان، ۲ جدل بین یهودیان و مشرکان، ۳ جدل بین موحدان حنیف و مشرکان، ۴ جدل بین یهودیان و مسیحیان، ۵ جدل بین مذهب‌های یهودی همچون ربّانیان و قرّاء، ۶ جدل بین فرقه‌های مسیحی، همچون جدل درباره تثلیث و رابطه عیسی علیه السلام و خدا.

ج. گفتگو در اسلام‌اسلام، بیش از هر دینی به گفتگو به عنوان اصلی برای آگاه‌سازی مردم از حقایق هستی و آشنا ساختن آنان با روش تکاملی خود و دستیابی به تمدن برتر، پای فشرده است. بزرگ‌ترین معجزه‌ای که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برای آشنا ساختن مردم با حقیقت تمدن اسلامی آورد، «کلام» بود.

ص: ۱۵

کلام، بر به کارگیری فراوان گفتگو در آشناسازی مردم با حقایق در عصر رسالت خاتم، دلالت می‌کند. دشمنان اسلام که از مقدار کارآیی کلام و بلاغت پیامبر خدا آگاهی داشتند، به هر شکلی برای پیشگیری از هم‌کلام شدن و گفتگوی مردم با وی، تلاش می‌کردند و حتی مواقعی با فریاد، ضججه و سوت زدن، تلاش می‌کردند در هنگام قرآن خواندن آن حضرت، مانع شنیدن کلام ایشان توسط مردم گردند و گاه به کسانی که تصمیم داشتند دور خانه کعبه طواف کنند، توصیه می‌کردند در گوش خود پنبه بگذارند تا کلام رسول خدا آنان را جذب نکند. به هر حال، گفتگوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت وی، بخش مهمی از تاریخ درخشان اسلام را شکل می‌دهد و در فصل پنجم این کتاب، نمونه‌هایی از آن را ارائه خواهیم کرد. از این رو، درباره پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها که از سوی رئیس جمهوری محترم جمهوری اسلامی ایران عرضه شد، باید به این نکته توجه کرد که این پیشنهاد، در تاریخ اسلام، مسئله جدیدی نیست؛ بلکه این پیشنهاد، فراخوانی است که اسلام چهارده قرن پیش، مطرح کرده است و امروز به گوش دنیا رسیده است. ما پذیرش پیشنهاد فوق را به وسیله سازمان ملل متحد، به فال نیک می‌گیریم و در این پذیرش، نشانه‌هایی از جایگزینی عقل و منطق به جای شیوه‌های زور و تزویر و نیرنگ را در آینده می‌بینیم، چنان که قرآن، از وارث (۱)

۱- انبیاء، آیه ۱۰۵: *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ*؛ در حقیقت، زمین شدن صالحان، خبر داده است. در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

گرایش عقلی در اسلامین پیشنهاد، در واقع بازگوکننده یکی از دلایل برگرایش عقلی در اسلام و پایه گذاری شریعت الهی بر معیارهای عقلی و منطقی است. تردیدی نیست اگر روشی را که اسلام برای زندگی و تمدن پیشنهاد کرده، بر پایه های علمی بنیانگذاری نشده باشد، مردم را به خردورزی، ژرف نگری و گفتگو درباره اصول اعتقادی فرا نمی خواند؛ بلکه بر استبداد فکری و دینی و تقلید کورکورانه تکیه می کرد و از آن، دفاع می کرد؛ در حالی که قرآن کریم، در بسیاری موارد، نمودهای تقلید در اصول فکری را که در واقع، یکی از پایه های اساسی اختلاف تمدن هاست، محکوم کرده و با صراحت اعلام می کند: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. (۱)» و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن. این سخن، یعنی پذیرش حکم خرد و فطرت برای انسانی که نمی تواند بدون دانش و آگاهی از نظریه ای پیروی کند و پایه زندگی فردی و اجتماعی خویش را بر آن نهد. در آیه دیگری می خوانیم: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. (۲)» و قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند. منظور از کر و لال در این آیه، محرومان از حس شنوایی و یا آنانی نیست که قادر به سخن گفتن نیستند؛ بلکه منظور، کسانی هستند که با تعبیر «لا یعقلون»

۱- اسراء، آیه ۳۶.

۲- انفال، آیه ۲۲.

ص: ۱۷

وصف شده اند؛ یعنی کسانی که در انتخاب روش زندگی نمی اندیشند. اینان را آیه دیگری با ویژگی های زیر، توصیف کرده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. (۱)» دل هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. اسلام بر آن است که زنجیرهای تقلید کورکورانه را که بر دست و پای اندیشه بشری بسته شده است، از هم بگسلد و از بندگی فکری آزادشان کند و از رهگذر تأمل، جستجو و تبادل آزاد افکار، راه هایی برای بنیانگذاری تمدن برتر، پیش پای جامعه بشری بگذارد. قرآن کریم، تصریح می کند که فلسفه بعثت پیامبر اکرم، تبیین رسالت الهی برای مردم است تا آنان، بر پایه تدبّر و خردورزی، در آن بیندیشند و بدان ایمان بیاورند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (۲)» و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم، آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی؛ و امید که آنان بیندیشند. به بیانی دیگر، از نظر قرآن، فلسفه دین ارائه روش تکامل انسان از راه افکار آزاد است و معنای این سخن آن است که قرآن، تمدن اسلامی را در هماهنگی کامل با معیارهای عقلی و فطری می بیند و اگر پژوهشگران با آزادی اندیشه و نگاه منصفانه، روش ها و نظریه هایی را که تمدن های گوناگون برای

۱- اعراف، آیه ۱۷۹.

۲- نحل، آیه ۴۴.

زندگی انسان پیشنهاد کرده اند ، مورد بررسی قرار دهند ، اسلام را به عنوان تمدن برتر برای انسان ، برخواهند گزید . بر همین اساس است که قرآن ، فرمانروایی تمدن اسلامی را بر جهان در آینده پیشگویی می کند .

پافشاری بر برخورد اندیشه ها امام علی علیه السلام در تشویق به تبادل آرا و نقش آن در از بین بردن اختلاف ها و دستیابی به اندیشه درست می گوید : *إِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ* . (۱) پاره ای از دیدگاه ها را با پاره ای دیگر نقد کنید تا اندیشه درست از آن برآید . در کلام دیگری که برخاسته از آگاهی و بینش است ، می فرماید : (۲) آن که بر آرای گوناگون خوش آمد گوید ، بر جاهای اشتباه آگاهی پیدا می کند .

زیان های روی برتابی از گفتگوامان معصوم علیهم السلام ، در کنار پافشاری بر چالش افکار برای دستیابی به اندیشه درست ، به شدت از فرجام استبداد به رأی و روی برتافتن از گفتگو برای دستیابی به افکار درست و استوارسازی آنها ، برحذر داشته اند . در ذیل ، به نمونه هایی از سخنان آنان در این حوزه ، اشاره می کنیم :

۱- میزان الحکمه ، ح ۶۸۳۳؛ غرر الحکم ، ح ۲۵۶۹ .

۲- الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۲؛ کتاب من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۸۸ (ح ۵۸۳۴)؛ خصائص الأئمه علیهم السلام ، ص ۱۱۰؛ من استقبل وجوه الآراء عرّف مواقع الخطأ . نهج البلاغه ، حکمت ۱۷۳ .

ص: ۱۹

علی علیه السلام ، کسی را که بر رأی خویش پای می فشارد و از گوش فرا دادن به نظر دیگران سر برمی تابد ، برای اظهار نظر ، صالح و توانمند نمی داند و می فرماید : لا رَأَى لِمَنْ انْفَرَدَ بِرَأْيِهِ . (۱) برای آن که بر نظر خویش پای می فشارد ، رأیی نیست . در حکمت دیگری ، استبداد به رأی را از لغزشگاه های اندیشه می شمارد و می فرماید : الْمُسْتَبِدُّ بِرَأْيِهِ مَوْقُوفٌ عَلَى مَدَاحِصِ الزَّلَلِ . (۲) خود رأی ، بر لبه لغزش های انکارناپذیر ، قرار دارد . ایشان در سخنان دیگری که برای تبیین خشک اندیشی و خودرأیی فرموده ، می گوید : الْمُسْتَبِدُّ مُتَهَوِّزٌ فِي الْخَطَا وَالْغَلَطِ . (۳) خودرأی ، در اشتباه و خطاکاری بی باک است . الْاِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِكَ يُرْلُكَ وَيُهَوِّزُكَ فِي الْمَهَاوِي . (۴) خودرأیی تو ، تو را لغزنده و بی پروا برای گرفتاری ها می سازد . مَنْ جَهَلَ وُجُوهُ الْاَرَآءِ اَعْيَتْهُ الْجَيْلُ . (۵) . آن که از گونه های آرا ناآگاه باشد ، نیرنگ ها ناتوانش خواهد ساخت .

۱- بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۰۵ .

۲- همان جا .

۳- غرر الحکم ، ح ۱۲۰۸ .

۴- همان ، ح ۱۵۱۰ .

۵- همان ، ح ۷۸۶۵ .

ص: ۲۰

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ. (۱) آن که بر رأی خویش پای فشارد، نابود خواهد شد. مسئله مهم و قابل توجه درباره گفتگوی تمدن‌ها این است که گفتگو و تبادل افکار، به تنهایی در کم کردن اختلاف و دستیابی به تمدن برتر، مفید و مؤثر نیست؛ بلکه دستیابی به این هدف، دارای شروطی است و فراروی آن، گیرهایی است که پاره‌ای به گفتگو و پاره‌ای دیگر، به محتوای آن مرتبط می‌شوند و بعضی از آنها به شیوه‌های گفتگو وابسته هستند. در واقع، دلیل ناکامی گفتگوها در تاریخ بشر، به بی توجهی به شرایط و موانع آن بر می‌گردد و همین امر، برای موفقیت گفتگوی تمدن‌ها در قرن بیست و یکم، ضرورت ایجاد شرایط لازم برای گفتگو و از بین برداشتن موانع پیش پای آن را روشن می‌کند. شرایط لازم برای این امر، عبارت‌اند از:

کاردانی در فن گفتگو اولین نکته در گفتگوی تمدن‌ها این است که نباید هر کسی به خود اجازه دهد به عنوان نماینده یک تمدن، بر سر میز گفتگو با تمدن‌های دیگر بنشیند؛ زیرا لازم است گفتگوکننده، از توان علمی و بیانی و تسلط بر فن گفتگو برخوردار باشد و به همین دلیل، اسلام بر آنانی که شناختی درست و حقیقی از اسلام ندارند، روا نمی‌داند که خود را مدافع تمدن اسلامی بشمارند. بعد از پیامبر اکرم، روش امام صادق علیه السلام، پیشوای ششم از اهل بیت علیهم السلام، بر تربیت و آماده‌سازی شاگردان متخصص در دفاع از اسلام اصیل در حوزه‌های گوناگون معرفت بود. در فصل

ص: ۲۱

اول این کتاب، بر تفصیل این موضوع، آگاهی خواهید یافت.

درستی روش های گفتگو برای موفقیت گفتگوی تمدن ها تخصیص کافی نیست، بلکه روش های گفتگو نیز اثری جدی و کارا دارد. به هر مقدار روش گفتگو استوار و سالم باشد، به همان مقدار، دستیابی به هدف مورد نظر، کوتاه تر خواهد بود؛ ولی روش های نادرست، گفتگوها را به راه های بن بست خواهد کشاند. رهنمود قرآن در این خصوص، آن است که مسلمان در مجادله با دیگران، باید بهترین روش را برگزیند. قرآن به پیامبر اکرم دستور می دهد: «وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (۱)» با آنان با بهترین روش، مجادله کن». در برابر آن، اسلام پیروی از روش های غیراخلاقی و غیرمنطقی برای اثبات درستی آرا و باورها را ناروا می شمارد. فصل دوم کتاب، دیدگاه اسلام را درباره بهترین روش گفتگو، زیر عنوان «آداب گفتگو» تبیین می کند و فصل سوم، به روش های نادرست گفتگو زیر عنوان «آفات گفتگو» می پردازد.

رعایت آداب گفتگو در فصل دوم، هفت بند برای آداب گفتگو در نظر گرفته شده است که می توان آن را در چهار مطلب، خلاصه کرد:

۱. توجه به سخن، نه گوینده آندر واقع، این قاعده، راه را برای قواعد دیگر گفتگو آماده می کند؛ زیرا اگر

ص: ۲۲

ارزش و اعتبار سخن را در گرو گوینده آن بدانیم و نه اصل سخن، ارزشی برای بحث از آداب و آفات گفتگو نمی ماند و سودی برای تلاش جهت کشف حقیقت، مترتب نمی گردد. برخلاف پندار مردم، اسلام معیار در ارزشگذاری سخن را خود سخن می داند و نه گوینده آن؛ در حالی که در تصور توده مردم، سنجش اهمیت و اعتبار سخن، در گرو اقتدار اقتصادی یا سیاسی گوینده است. امام علی علیه السلام درباره چنین داوری ناسالمی می گوید: صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا وَيُدْبَرُ بِإِدْبَارِهَا (۱). درست نمایی نظر، بر پایه اقتدار، با رویکرد آن روی می آورد و با پشتکرد آن، پشت می کند. الدَّوْلَةُ تَزُدُّ خَطَأً صَاحِبِهَا صَوَابًا وَصَوَابٌ ضِدُّهُ خَطَأً (۲). قدرت، اشتباه صاحب قدرت را درست می نماید و درستی مخالفانش را نادرست می نماید. بر پایه این داوری ناسالم، سخن اشخاص و گروه های فاقد قدرت سیاسی یا اقتصادی، از هیچ اهمیت و ارزشی در نظر دیگران برخوردار نیست و نمی توان سخن منطقی آنان را به عنوان سخنی استوار و معتبر، به جهانیان عرضه کرد. امیرالمؤمنین به این موضوع، چنین اشاره می کند: الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ (۳). نیازمندی دلیل آدم زیرک را گنگ می کند.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹.

۲- غرر الحکم، ح ۱۸۰۶.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳.

اسلام، تمدنی بنا نهاده است که در ارزشگذاری سخن، اعتبار را به سخن می دهد، نه گوینده آن و پیروان خود را به پذیرش سخن حق که هماهنگ با معیارهای عقلی و منطقی است، تشویش می کند؛ گرچه سخن از کسی باشد که با عقیده شخص، موافق نیست و در برابر، سخن ناصحیح و غیرمنطقی را اگرچه از شخص هم عقیده باشد، رد می کند. (۱)

۲ پیروی از معیارهای عقلی و علمیاظر نظر اسلام، گفتگو کنندگان برای آن که به اندیشه ای درست دست یابند، باید در گفتگوهای خود از معیارهای عقلی و منطقی دور نشوند و با روش علمی و با استناد به آنچه که در وجدان خود آن را حق می دانند، به گفتگو پردازند و از دایره برهان های عقلی، خارج نشوند و مجهولات علمی خود را معلوم نپندارند و به مباحثی که از آن آگاهی و اطلاع کافی ندارند، وارد نشوند. اگر این قانون گفتگو را مراعات کنند، از هر نوع اختلاف ناشی از تفکر نادرست، محفوظ خواهند ماند و کلام علی علیه السلام، به همین معناست که می فرماید: *لَوْ سَيَّكَّتِ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ*. (۲) اگر نادان سکوت کند، مردم، اختلاف نخواهند کرد.

۳ رعایت ارزش های اخلاقی اخلاق گفتگو از نظر اسلام، موضوع با اهمیت دیگر است. بسیاری مواقع، برهان های عقلی به جهت رعایت نکردن کامل جنبه اخلاقی گفتگو، موفق به کشف حقایق نمی گردند. احترام به آرای دیگران و برخورد نیکو، صادقانه و

۱- ر. ک: بند اول از فصل دوم: «نگاه کردن به سخن، نه به گوینده آن».

۲- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۸۱.

ص: ۲۴

همراه با انصاف و یا به تعبیر دیگر، چنگ زدن به رهنمودهای اخلاقی قرآن و سنت در هنگام گفتگو، در رسیدن به هدف نهایی در گفتگوی تمدن‌ها بسیار مفید و سازنده است.

۴. توان معنویافزون بر دانش و اخلاق، توان معنوی نیز در شفاف ساختن حقایق در گفتگوها مؤثر است. روایات شریف، بیان کننده آن است که یاری جویی از خداوند، ضامن دستیابی به این توان است. (۱).

شناخت آفت‌های گفتگوشناخت آفت‌های گفتگو و تلاش برای رهایی از این آفت‌ها، رمز اصلی در موفقیت گفتگوی تمدن‌هاست. بدون این تلاش، همه کوشش‌ها برای دستیابی به تمدن نمونه، ناکام خواهد ماند. آفت‌های گفتگو در لغزش‌های فکری و گیرهای سرراه کشف حقیقت، خلاصه می‌شود و اگر از چهره این لغزش‌ها پرده‌ها کنار زده نشود، امکان حراست از خطااندیشی نخواهد بود و اندیشه گفتگوی تمدن‌ها در حد شعار خواهد ماند. پیش از ورود به بحث آفت‌های گفتگو، نکته قابل توجهی مطرح است که در پرسش زیر، نمود پیدا می‌کند: آیا دانش منطق که به عنوان ابزار پیشگیری از خطای در اندیشه شمرده می‌شود، برای مبارزه با آفت‌های گفتگو کافی نیست؟ پاسخ آن است که هرگز! چون قوانین منطق صوری، تنها از اشتباه در

شکل استدلال پیشگیری می‌کنند، در حالی که بیشترین اشتباه‌ها در مواد و مقدمات استدلال هاست. ما برای کشف موضوعی ناشناخته، نیازمند مقدماتی هستیم. در صورتی که این مقدمات درست باشند، دستیابی به نتیجه، بسیار آسان است. همین امر، موجب می‌شود از مقدماتی که باید دوری گزیده شود و عناصری که باعث پیدایش آفات می‌گردد و مانع از دستیابی به حقیقت می‌گردد، آگاهی یافت. قرآن کریم، مهم‌ترین این آفت‌ها را در جمله‌ای کوتاه، چنین بیان می‌کند: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» (۱). «جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است، پیروی نمی‌کنند. به بیان دیگر، از نظر قرآن، دو چیز است که انسان را در باورها و آرایش به اشتباه می‌کشانند: یکی پیروی از گمان و دیگری پیروی از هوای نفس. اما اموری که در فصل سوم، زیرعنوان «شناخت آفت‌های گفتگو» آمده، از قبیل: تقلید، مراء، دشمنی و خشم، زاییده‌های هواهای نفسانی هستند و به شکل دیگر، می‌توان گفت آنچه که در متون دینی درباره عوامل لغزش اندیشه آمده است و در فصل سوم یاد شده، در واقع، تبیین و تفسیر مفهوم این آیه است.

پایبندی به قوانین گفتگواز آنچه که به عنوان آداب گفتگو و آفت‌های آن یاد شد، می‌توان قوانین و دستورهای گفتگو از نظر اسلام را بررسی و مورد پژوهش قرار داد و به طور خلاصه گفت: هرگاه گفتگوی تمدن‌ها به کشف حقیقت منجر شود و به ایجاد

روش درست برای تکامل انسان رهنمون گردد و برگام زدن در جاده ای پایدار برای زندگی و تمدن برتر، منتهی شود و ما را در کم کردن مشکلات، درگیری‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها در بین تمدن‌ها یاری کند، کاری شایسته و گاه لازم و بایسته می‌گردد و در مقابل، هرگاه گفتگوها سِتْرُون و یا به هر دلیلی زیان آور باشد، از نظر اسلام، مردود است؛ چرا که اسلام، پیروی از روش‌های غلط گفتگو را مذموم می‌داند و از آن، منع می‌کند و برای مسلمان، به کارگیری روش‌های نادرست و غیرمنطقی را برای اثبات حَقانیت و یا برتری تمدن اسلامی روا نمی‌داند. بر این اساس، آنچه که در فصل چهارم زیرعنوان «گفتگوهای مذموم» دربارۀ نهی از جدال در قرآن، آیات الهی و دین آمده است، در واقع نهی از مطلق جدال نیست؛ بلکه منظور از آن چنان که در متن قرآن آمده، (۱) جدلِ همراه با یکی از آفت‌های گفتگوست و معنای آن این است که این قبیل گفتگوها، در کشف حقیقت، کمکی نمی‌کند و هیچ سودمندی‌ای در آنها نیست، بلکه زیانمند نیز هستند. بنابراین، از نظر اسلام گفتگوی تمدن‌ها دارای پنج حکم است: ۱ گفتگوهای قطعی و سرنوشت‌ساز که واجب هستند؛ ۲ گفتگوهای مفید که مستحب و دارای رجحان هستند؛ ۳ و ۴ گفتگوهای زیانمند که با توجه به اندازه زیان‌آوری آنها به مکروه و حرام، تقسیم می‌شوند؛ ۵ گفتگوهای بی‌زیان که مباح هستند.

۱- ر. ک: بند دوم از فصل دوم: «پیروی دانش».

ص: ۲۷

ملاحظه مهمنکته مهمی که به نامگذاری سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفتگوی تمدن‌ها و تأیید آن از سوی سازمان ملل مربوط می‌شود، این است که این حرکت زیبا و انسانی، تا چه مقدار به کم کردن مشکلات و درگیری‌های جهانی منجر خواهد شد. آیا دنیا به این فراخوان، پاسخ خواهد داد؟ آیا شرایط گفته شده که موجب ثمردهی گفتگوی تمدن‌هاست، فراهم خواهد آمد؟ آیا قدرت‌های سیاسی و اقتصادی که در نزدیکی مردم و ملت‌ها مانعی پیش‌پای اهداف سیاسی و اقتصادی خود می‌بینند، فضای لازم برای گفتگوهای ثمربخش برای تمدن‌ها را روا خواهند دانست؟ و در نهایت، آیا پیشنهاد یاد شده و تأیید آن از سوی سازمان ملل، موجب حل درگیری بین دولت‌ها و نزدیک کردن مردم به تمدن برتر خواهد شد و یا آن که به موزه تاریخ، سپرده خواهد گشت؟ همچون همه کسانی که به خوشبختی بشر اهتمام می‌ورزند، علاقه مندم شرایط تضمین موفقیت گفتگوی تمدن‌ها فراهم آید، موانع آن برطرف شود و انسان‌ها هر روز، گامی به سوی صلح، ثبات و تمدن نمونه بردارند. براین باورم که جامعه بشری تازمانی که از بند خودخواهی که دلیل ثابت در پشت سر همه اختلاف‌ها و بدی‌هاست رها نشود و روی به سوی وابستگی به آفریننده‌اش که سرچشمه همه کمال‌ها و زیبایی‌هاست، نیاورد، هرگز برایش صلح، ثبات و تمدن نمونه، حاصل نخواهد شد.

دوری جستن از همه بدی‌هاقرآن، بر این باور است که ریشه همه بدی‌ها و از آن جمله جنگ‌های تخریب‌کننده که انسان‌ها را در رنج قرار داده، در رفتارهای نامناسب و برخاسته

از انگیزه های خودخواهانه انسان است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ . (۱)» به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورده ، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است . از نظر قرآن ، اگر مردم از رفتارهای ناشایست دست شویند و با خالق خود ارتباط پیدا کنند ، نه تنها همه درگیری های مخرب ، از جامعه بشری رخت خواهد بست؛ بلکه نعمت های گوناگون الهی در همه زمینه های مادی و معنوی ، جامعه بشری را در بر خواهند گرفت: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ . (۲)» اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند ، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم . به همین روی ، انبیای الهی بر این باور بودند که رمز حل مشکلات جامعه بشری ، در بازگشت به خدا و ارزش های انسانی نهفته است و تازمانی که انسان ها مشکلات خود را با خدایشان حل نکنند ، گرفتاری های اساسی زندگی شان رفع نخواهد شد . نوح که نخستین پیامبر اولوالعزم است ، خطاب به قوم خویش می گفت: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيِّنٍ وَ يَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَّكُمْ أَنْهَارًا (۳)» .

۱- روم ، آیه ۴۱ .

۲- اعراف ، آیه ۹۶ .

۳- نوح ، آیه ۱۰ ۱۲ .

از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان، باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران، یاری کند، و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. و هود علیه السلام می فرمود: «وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ». (۱) و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید؛ سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید. و پیامبر اکرم می فرمود: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ». (۲) و این که از پروردگارتان آمرزش بخواهید؛ سپس به درگاه او توبه کنید، [تا این که] شما را با بهره مندی نیکویی تا زمانی معین، بهره مند سازد و به هر شایسته نعمتی، از کرم خود، عطا کند. و امام علی علیه السلام در سخنی فراگیر می فرماید: خداوند، بندگانش را به هنگام رفتارهای ناشایست، گرفتار کمی محصولات، بند آمدن برکت‌ها و بستن منبع خیرها می سازد تا توبه کننده، توبه کند؛ باز ایستنده، از گناه باز ایستد؛ پند گیر، پند گیرد و رویگردان، از گناه رویگردان شود. خداوند متعال، توبه را وسیله

۱- هود، آیه ۵۲.

۲- هود، آیه ۳.

ص: ۳۰

ریزش روزی و سبب مهر بر خلق قرار داده و می فرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُوَ كَانَ غَفَّارًا»؛ از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است (۱). (۲).

صلح و ثبات، آرزوی بشرآیا انسان‌ها خواهند توانست روزی را ببینند که همه درگیری‌ها از جامعه بشری رخت بریندد و صلح و ثبات بر جهان حاکم شود و با از بین رفتن همه بدی‌ها در جهان و برقراری ارتباط انسان با خدا، بشر به تمدن برتر دست یابد؟ آیا کسی خواهد توانست ریشه همه بدی‌ها را از جهان برگرداند و انسان‌ها را با خدایشان و نیز با یکدیگر، پیوند دهد؟ پاسخ اسلام به این پرسش، مثبت است؛ زیرا ذخیره الهی برای از بین بردن ستم و جنایت و همه بدی‌ها از جامعه بشری و تحقق صلح و ثبات و عدالت و همه نمودهای زیبای زندگی، مهدی آل محمد (عج) است و هیچ تردید نیست که وی، آینده تاریخ را تغییر خواهد داد و برقراری صلح و ثبات و نزدیکی دل‌ها، از جمله برکت‌های بی‌شمار قیام وی خواهد بود. امام صادق علیه السلام، دوران حکومت آن حضرت را چنین توصیف می‌کند: يُظْهِرُ اللَّهُ تَعَالَى الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ، وَيَجْمَعُ اللَّهُ الْكَلِمَةَ، وَيُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ. (۳) خداوند، حق و عدل را در جهان ظاهر خواهد ساخت؛ همه را متحد

۱- نوح، آیه ۱۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۳- الکافی، ج ۱ ص ۳۳۴.

ص: ۳۱

خواهد کرد و دل های گوناگون را به هم نزدیک خواهد ساخت . آرزومندیم قرن جدید ، قرن قیام وی باشد؛ قرن برپایی دادگری در جهان؛ قرن وحدت کلمه همه انسان ها و قرن دستیابی انسان به تمدن بی همتا . آمین ربّ العالمین !

ص: ۳۲

الفصل الأول: فَنُ الْحِوَارِ ۶۲۴۹. صحیح البخاری (به نقل از ابو حمید ساعدی) أبو خالد الکابلی :رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ، صَاحِبَ الطَّاقِ، وَهُوَ قَاعِدٌ فِي الرُّوضَةِ، قَدْ قَطَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَزْرَارَهُ وَهُوَ دَائِبٌ يُجِيبُهُمْ وَيَسْأَلُونَهُ ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَقُلْتُ : إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَانَا عَنِ الْكَلَامِ ، فَقَالَ : أَمَرَكَ تَقُولُ لِي ؟ فَقُلْتُ : لَا ، وَلَكِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَكَلِّمَ أَحَدًا . قَالَ : فَاذْهَبْ فَأَطِعْهُ فِيمَا أَمَرَكَ .

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِقِصَّةِ صَاحِبِ الطَّاقِ وَمَا قُلْتُ لَهُ وَقَوْلِهِ لِي : «اذْهَبْ وَأَطِعْهُ فِيمَا أَمَرَكَ» .

فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : يَا أَبَا خَالِدٍ ، إِنَّ صَاحِبَ الطَّاقِ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَطِيرُ وَيَنْقُضُ ، وَأَنْتَ إِنْ قَصَّوْكَ لَنْ تَطِيرَ! (۱) .

۱- رجال الکشی : ۲ / ۴۲۴ / ۳۲۷ .

فصل اول : فن گفتگو

فصل اول: فن گفتگو ۶۲۵۱. عنه صلی الله علیه و آله : ابو خالد کابلی : مؤمن الطاق را دیدم که گوشه ای از مسجد پیامبر نشسته و مردم مدینه گردش حلقه زده بودند ، آنان می پرسیدند و وی ، پاسخ می داد . نزدیک وی رفتم و گفتم : امام صادق علیه السلام را از سخن گفتن ، نهی کرده است . وی گفت : آیا امام ، دستور داده به من بگویی؟ گفتم : نه ، ولی به من دستور داده با هیچ کس سخن نگویم . گفت : برو و در آنچه که به تو دستور داده ، پیروی اش کن .

نزد امام صادق علیه السلام آمدم و داستان مؤمن الطاق را گفتم و افزودم که من چه گفتم و او در جواب گفت که : برو و در آنچه که به تو دستور داده ، پیروی اش کن .

امام صادق علیه السلام بخیندی زد و فرمود : «ابو خالد ! مؤمن الطاق با مردم سخن می گوید و می تواند پاسخ گوید و از عهده اش برآید؛ ولی اگر با تو بحث کنند ، نمی توانی از عهده برآیی» .

ص: ۳۴

۶۲۵۲. عنه صلى الله عليه وآله (لَمَّا جَاءَ إِلَيْهِ مُلَاعِبُ الْأَسِنَّةِ بِهَدِيَّةٍ) الطَّيَّارُ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مِنَّا مُنَاطَرَةَ النَّاسِ، وَكَرِهْتَ الْخُصُومَةَ؟ فَقَالَ: أَمَّا كَلَامُ مِثْلِكَ لِلنَّاسِ فَلَا نَكْرَهُهُ، مَنْ إِذَا طَارَ أَحْسَنَ أَنْ يَقَعَ وَإِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَكَذَا فَلَا نَكْرَهُ كَلَامَهُ. (۱) ۶۲۵۳. عنه صلى الله عليه وآله (لَرَجُلٍ أَهْدَى لَهُ فَرَسًا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ) عَبْدِ الْأَعْلَى: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَعْتَبُونَ عَلَيَّ بِالْكَلَامِ وَأَنَا أَكَلِّمُ النَّاسَ، فَقَالَ: أَمَّا مِثْلُكَ مَنْ يَقَعُ ثُمَّ يَطِيرُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا مَنْ يَقَعُ ثُمَّ لَا يَطِيرُ فَلَا. (۲) ۶۲۵۴. كُنز العمال عن عياض بن حمار المجاشعي: هشام بن سالم: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ، فَأَمَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجُلُوسَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: حَاجَتُكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ؟ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا تُسَأَلُ عَنْهُ، فَصِرْتُ إِلَيْكَ لِأَنَاظِرَكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي مَاذَا؟ قَالَ: فِي الْقُرْآنِ وَقَطْعِهِ وَإِسْكَانِهِ وَخَفْضِهِ وَنَصْبِهِ وَرَفْعِهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُمْرَانَ، دُونَكَ الرَّجُلُ! فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّمَا أُرِيدُكَ أَنْتَ لَا حُمْرَانَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ غَلَبْتَ حُمْرَانَ فَقَدْ غَلَبْتَنِي.

فَأَقْبَلَ الشَّامِيَّ يَسْأَلُ حُمْرَانَ حَتَّى غَرَضَ (۳) وَحُمْرَانُ يُجِيبُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا شَامِيَّ؟ قَالَ: رَأَيْتُهُ حَادِقًا، مَا سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَابَنِي فِيهِ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُمْرَانُ، سَلِ الشَّامِيَّ فَمَا تَرَكَهُ يَكْثُرُ.

فَقَالَ الشَّامِيَّ: أُرِيدُ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ أَنْأَظِرَكَ فِي الْعَرَبِيَّةِ، فَالْتَمَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَانَ بْنَ تَغْلِبَ نَاطِرُهُ، فَناظِرُهُ فَمَا تَرَكَ الشَّامِيَّ يَكْثُرُ.

فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَنَظِرَكَ فِي الْفِقْهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا زُرَّارَةَ نَاطِرُهُ، فَناظِرُهُ فَمَا تَرَكَ الشَّامِيَّ يَكْثُرُ.

قَالَ: أُرِيدُ أَنْأَظِرَكَ فِي الْكَلَامِ، قَالَ: يَا مُؤَمِّنَ الطَّاقِ نَاطِرُهُ، فَناظِرُهُ فَسَجَلَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ تَكَلَّمَ مُؤَمِّنَ الطَّاقِ بِكَلَامِهِ فَعَلِبَهُ بِهِ.

فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَنَظِرَكَ فِي الْإِسْتِطَاعَةِ، فَقَالَ لِلطَّيَّارِ: كَلِّمُهُ فِيهَا، قَالَ: فَكَلَّمَهُ، فَمَا تَرَكَهُ يَكْثُرُ.

ثُمَّ قَالَ: أُرِيدُ أَنْأَكَلِّمَكَ فِي التَّوْحِيدِ، فَقَالَ لِهَشَامِ بْنِ سَالِمٍ: كَلِّمُهُ، فَسَجَلَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ خَصَمَهُ هِشَامٌ.

فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَتَكَلَّمَ فِي الْإِمَامَةِ، فَقَالَ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: كَلِّمُهُ يَا أبا الْحَكَمِ، فَكَلَّمَهُ فَمَا تَرَكَهُ يَرِيمُ وَلَا يُحَلِي وَلَا يُمْرِي، قَالَ: فَبَقِيَ يَضْحَكُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ.

فَقَالَ الشَّامِيَّ: كَأَنَّكَ أَرَدْتَ أَنْ تُخْبِرَنِي أَنَّ فِي شِيعَتِكَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ؟ قَالَ: هُوَ ذَاكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ! أَمَّا حُمْرَانُ: فَحَزَقَكَ فَحَرَّتَ لَهُ، فَغَلَبَكَ بِلِسَانِهِ، وَسَأَلَمَكَ عَنْ حَرْفٍ مِنَ الْحَقِّ فَلَمْ تَعْرِفْهُ. وَأَمَّا أَبَانَ بْنُ تَغْلِبَ: فَمَعَتْ حَقًّا بِبَاطِلٍ فَعَلِبَكَ. وَأَمَّا زُرَّارَةُ: فَقَاسَكَ فَعَلِبَ قِيَاسَهُ قِيَاسَكَ. وَأَمَّا الطَّيَّارُ: فَكَانَ كَالطَّيْرِ يَقَعُ وَيَقُومُ، وَأَنْتَ كَالطَّيْرِ الْمَقْصُوصِ لَا نُهْوِضَ لَكَ. وَأَمَّا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ: فَأَحْسَنَ أَنْ يَقَعَ وَيَطِيرَ. وَأَمَّا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ فَمَا سَوَّغَكَ بِرِيقِكَ.

يَا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ! إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ضِعْمًا مِنَ الْحَقِّ وَضِعْمًا مِنَ الْبَاطِلِ، فَمَعَتْهُمَا ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا إِلَى النَّاسِ، ثُمَّ بَعَثَ أَنْبِيَاءَ يُفَرِّقُونَ بَيْنَهُمَا، فَفَرَّقَهَا الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ، وَبَعَثَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ لِيَعْرِفُوا ذَلِكَ، وَجَعَلَ الْأَنْبِيَاءَ قَبْلَ الْأَوْصِيَاءِ، لِيَعْلَمَ النَّاسُ مَنْ يُفْضِلُ اللَّهَ، وَمَنْ يَخْتَصُّ.

وَلَوْ كَانَ الْحَقُّ عَلَىٰ جِدِّهِ ، وَالْبَاطِلُ عَلَىٰ جِدِّهِ ، كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَائِمٌ بِشَأْنِهِ ، مَا احتاج النَّاسُ إِلَىٰ نَبِيِّ وَلَا وَصِيٍّ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ خَلَطَهُمَا ، وَجَعَلَ تَفْرِيقَهُمَا إِلَىٰ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِينَ عِبَادِهِ .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : قَدْ أَفْلَحَ مَنْ جالَسَكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُجَالِسُهُ جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ ، وَإِسْرَافِيلُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَأْتِيهِ بِالْخَبَرِ مِنْ عِنْدِ الْجَبَّارِ ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَهُوَ كَذَلِكَ .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَتِكَ وَعَلِّمْنِي !

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ! عَلِّمُهُ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ تِلْمَازًا لَكَ .

قال عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ وَأَبُو مَالِكٍ الْحَضْرَمِيُّ : رَأَيْنَا الشَّامِيَّ عِنْدَ هِشَامٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْتِي الشَّامِيَّ بِهَدَايَا أَهْلِ الشَّامِ ، وَهِشَامٌ يُزَوِّدُهُ هَدَايَا أَهْلِ الْعِرَاقِ .

قال عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ : وَكَانَ الشَّامِيُّ ذَكِيَّ الْقَلْبِ . (۴) .

۱- رجال الكشي : ۲ / ۶۳۸ / ۶۵۰ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۶ / ۳۹ .

۲- رجال الكشي : ۲ / ۶۱۰ / ۵۷۸ ، بحار الأنوار : ۷۳ / ۴۰۴ .

۳- الغرر : الضجر والملال (لسان العرب : ۷ / ۱۹۴) . في «بحار الأنوار» : حتى ضجر وملّ وعرض .

۴- رجال الكشي : ۲ / ۵۵۴ / ۴۹۴ ، بحار الأنوار : ۴۷ / ۴۰۷ / ۱۱ .

ص: ۳۵

۶۲۵۵. کنز العمال عن حکیم بن حزام: طیار: به امام صادق علیه السلام گفتم: شنیده‌ام از گفتگوی ما با مردم ناخشنودی و مناظره را نمی‌پسندی؟ امام فرمود: «از سخن گفتن امثال تو ناخشنود نیستم؛ انسان‌هایی که اگر بال گسترند، خوش می‌نشینند و اگر بنشینند، نیک اوج می‌گیرند. گفتگوی چنین افرادی را ناخوش نمی‌دارم». ۶۲۵۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عبدالاعلی: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم مرا به سبب گفتگو و مناظره، سرزنش کنند؛ ولی من گفتگو می‌کنم. امام فرمود: «کسانی چون تو که وقتی گرفتار شوند، نجات می‌یابند، اشکالی ندارد؛ ولی برای کسی که چون بنشیند، توان برخاستن ندارد، روا نیست» ۶۲۵۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هاشم بن سالم: ما گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در کنارش بودیم که مردی شامی آمد و اجازه ورود خواست و امام اذن داد. وقتی وارد شد، سلام کرد. امام دستور نشستن داد و آن گاه، خطاب به وی گفت: «با که کار داری؟». مرد گفت: شنیده‌ام هرچه از تو پرسند، پاسخ آن را می‌دانی. آمده‌ام با تو گفتگویی داشته باشم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «درباره چه چیزی؟». وی گفت: «درباره قرآن، [و حرکت و سکون آن، چون] قطع، سکون، کسره، فتحه و ضمه آن. امام صادق علیه السلام فرمود: «یا حمران! با وی گفتگو کن». مرد گفت: من می‌خواهم با تو گفتگو داشته باشم، نه با حمران. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بر حمران پیروز شدی، بر من غالب شده‌ای».

مرد شامی، روی بر حمران کرد و آن قدر پرسید که خسته شد و حمران، همچنان پاسخ می‌داد. امام فرمود: «حمران را چگونه یافتی مرد شامی؟». وی پاسخ داد: کاردان! هر آنچه پرسیدم، پاسخ داد. امام صادق علیه السلام خطاب به حمران گفت: «از شامی سؤال کن!». پس وی چنین کرد و مهلت نداد او هجوم آورد.

شامی گفت: ای ابا عبدالله! می‌خواهم درباره زبان عربی با تو گفتگو کنم. امام، رو به سوی ابان بن تغلب گرداند و فرمود: «ای ابان! با وی به مناظره بپرداز». ابان، به مناظره پرداخت و نگذاشت شامی چنگ و دندان نشان دهد.

شامی گفت: می‌خواهم درباره فقه با تو گفتگو کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: «زراره! با وی مناظره کن» و چنان با وی به گفتگو پرداخت که نگذاشت تبسم بر لبان شامی بماند.

شامی گفت: می‌خواهم درباره کلام با تو مناظره کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مؤمن الطاق! با وی به گفتگو بپرداز». مناقشه کلامی بین آن دو در گرفت و مؤمن الطاق، به سخن پرداخت و بر وی پیروز گشت.

شامی گفت: می‌خواهم درباره قدرت (یکی از مسائل علم کلام) با تو سخن بگویم. امام به طیار گفت: «با وی حرف بزن» و وی نگذاشت که شامی، لب باز کند.

شامی گفت: می‌خواهم درباره توحید با تو بحث کنم. امام فرمود: «ای هشام! با وی مناظره کن» سپس بین آن دو گفتگو در گرفت و هشام بر وی غلبه کرد.

شامی گفت: می‌خواهم درباره امامت، با تو مناظره کنم. امام به هشام بن حکم فرمود: «ای ابو حکم! با وی مناظره کن» و هشام، چنان دایره را بر وی تنگ گرفت که وی نتوانست آرام گیرد، سخن آرایید و تردید کند. امام صادق علیه السلام چنان می‌خندید

که دندان عقلش پیدا شد .

شامی گفت : گویا تو می خواهستی به من بفهمانی که در بین شیعیان تو چنین افرادی وجود دارند؟

امام فرمود : «آری» . آن گاه افزود : «برادر شامی ! حمران ، چنان فشردت که حیران ماندی و او با بیانش بر تو غلبه کرد و از تو یک سؤال درباره حق کرد ، نفهمیدی ، و ابان ، حق را به جنگ باطل آورد و بر تو پیروز شد؛ و اما زراره ، با استدلال وارد گفتگو شد و استدلال هایش بر استدلال های تو برتری یافت . اما طیار ، همچون پرنده ای است که فرو می آید و بر می خیزد؛ ولی تو همچون پرنده دربند بودی که توان حرکت نداشتی؛ و اما هشام بن سالم ، فرود و پرواز را خوب می داند؛ و اما هشام بن حکم ، به حق سخن گفت و راه درخششی برای تو نگذاشت .

ای برادر شامی ! خداوند بخشی از حق و بخشی از باطل را برگزید و درهم آمیخت و به مردم ارائه کرد آن گاه ، پیامبران را برگزید تا بین آنها جدایی افکنند . پس پیامبران و جانشینان آنها چنین کردند . خداوند ، پیامبران را فرستاد تا این مسئله را بشناسانند و آنان را پیش از جانشینان قرار داد تا به مردم بگویند که خداوند ، چه کسی را برتری می دهد و چه کسی را برمیگزیند . اگر حق و باطل جدا بودند و هر کدام بر پای خویش می ایستادند ، مردم نیازمند پیامبر و جانشین نبودند؛ ولی خداوند ، آن دو را در هم آمیخته و جدایی بین آن دو را به پیامبران و سپس به پیشوایان از بندگانش وا نهاد» .

مرد شامی گفت : هر کس با تو همنشین باشد ، رستگار می شود . امام صادق علیه السلام فرمود : «جبرائیل ، میکائیل و اسرافیل ، با رسول خدا همنشینی داشتند ، به آسمان عروج می کردند و از پروردگار ، برای آن حضرت خبر می آورند . اگر آن همنشینی رستگار آور بود ، این نیز چنین است» .

مرد شامی گفت : مرا از شیعیان خود قرار ده و آموزش ده .

امام صادق علیه السلام فرمود : «هشام ! او را آموزش ده . من دوست دارم که وی شاگرد تو باشد» .

علی بن منصور و ابو مالک حضرمی گویند : شامی را پس از درگذشت امام صادق علیه السلام نزد هشام دیدیم . شامی هدایایی از شام برای وی می آورد و هشام در برابر آن ، هدایای عراقی به وی می داد .

علی بن منصور می گوید : شامی ، مردی پاک نهاد بود . .

ص: ۳۶

..

ص: ۳۷

..

ص: ۳۸

..

ص: ۳۹

..

ص: ۴۰

۶۲۵۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به [جنگاوری به نام] مُلَاعِبِ آسِنَه (نیزه باز)) یونس بن یعقوب : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، فَقَالَ : إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقِيهِ وَفَرَائِصَ ، وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَاطَرَةِ أَصْحَابِكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِنْ عِنْدِي . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُخْبِرُكَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ قَالَ : لَا .

فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى فَقَالَ : يَا يُونُسُ بَنُ يَعْقُوبَ ! هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا يُونُسُ ! لَوْ كُنْتُ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتُهُ ، قَالَ يُونُسُ : فَيَالَهَا مِنْ حَسْرَةٍ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ : وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ : هَذَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْقَادُ (۱) ، وَهَذَا يَنْسَاقُ وَهَذَا لَا يَنْسَاقُ (۲) ، وَهَذَا نَعْقَلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقَلُهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا قُلْتُ : فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكَوْا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ . (۳)

ثُمَّ قَالَ لِي : أَخْرُجْ إِلَى الْبَابِ فَانظُرْ مَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخِلْهُ ؟ قَالَ : فَأَدْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ ، وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ ، وَأَدْخَلْتُ الْأَحْوَلَ ، وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَأَدْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ ، وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ ، وَأَدْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ ، وَكَانَ عِنْدِي أَحْسَنَهُمْ كَلَامًا ، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّامًا فِي جَبَلٍ فِي طَرْفِ الْحَرَمِ فِي فَارِهِ (۴) لَهُ مَضْرُوبَةٌ قَالَ : فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَارِهِ ، فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يُخْبُ (۵) ، فَقَالَ : هِشَامُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ (۶) ، قَالَ : فَظَنَّنَا (۷) أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ ، قَالَ : فَوَرَدَ هِشَامُ بِنُ الْحَكَمِ وَهُوَ أَوْلُ مَا اخْتَطَّتْ لِحَيْتُهُ ، وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ قَالَ : فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا حُمْرَانُ ! كَلِّمِ الرَّجُلَ ، فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا طَاقِي ! كَلِّمَهُ . فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا هِشَامُ بِنُ سَالِمٍ ! كَلِّمَهُ . فَتَعَارَفَا (۸) ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَيْسِ الْمَاصِرِ : كَلِّمَهُ فَكَلَّمَهُ ، فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِصْحَكًا مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ الشَّامِيَّ .

فَقَالَ لِلشَّامِيِّ : كَلِّمِ هَذَا الْغُلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بِنَ الْحَكَمِ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ لِهِشَامٍ : يَا غُلَامُ سَلِنِي فِي إِمَامِهِ هَذَا ، فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ، ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ : يَا هَذَا ! أَرُبُّكَ أَنْظِرْ لِحَلْقِهِ أَمْ حَلْقُهُ لَأَنْفُسِهِمْ ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ : بَلِ رَبِّي أَنْظِرْ لِحَلْقِهِ . قَالَ : فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَاذَا ؟

قَالَ : أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلًا كَيْلًا يَتَشَتَّتُوا أَوْ يَخْتَلِفُوا ، يَتَأَلَّفُهُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَهُمْ ، وَيُخْبِرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ . قَالَ : فَمَنْ هُوَ ؟ قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ هِشَامُ : فَبَعَدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ قَالَ : الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ . قَالَ هِشَامُ : فَهَلْ نَفَعْنَا الْيَوْمَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ فِي رَفْعِ الْإِخْتِلَافِ عَنَّا ؟

قَالَ الشَّامِيُّ : نَعَمْ .

قَالَ : فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَأَنْتَ وَصِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِيَّاكَ ؟ قَالَ : فَسَكَتَ الشَّامِيُّ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلشَّامِيِّ : مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ ؟ قَالَ الشَّامِيُّ : إِنْ قُلْتُ : « لَمْ نَخْتَلِفْ » كَذَبْتُ ، وَإِنْ قُلْتُ : « إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ

يَرَفَعَانِ عَنَّا الْإِخْتِلَافَ» أَبْطَلْتُ ، لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ ، وَإِنْ قُلْتُ : «قَدِ اخْتَلَفْنَا ، وَكُلٌّ وَاحِدٌ مِمَّا يَدْعَى الْحَقَّ» فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذَا الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلُهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : يَا هَذَا ! مَنْ أَنْظَرُ لِلخَلْقِ ؟ أَرْبُهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ ؟ فَقَالَ هِشَامٌ : رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَهُمْ وَيُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ ؟ قَالَ هِشَامٌ : فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ السَّيِّئَةِ ؟ قَالَ الشَّامِيُّ : فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ ؛ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّيِّئَةِ مَنْ ؟ فَقَالَ هِشَامٌ : هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ ، وَيُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ [وَالْأَرْضِ] وَرِثَتَهُ عَنْ أَبِي عَن حَيْدٍ . قَالَ الشَّامِيُّ : فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ ؟ قَالَ هِشَامٌ : سَلْهُ عَمَّا بَدَأَ لَكَ . قَالَ الشَّامِيُّ : قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيْ الشُّوَالِ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا شَامِي ! أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَيِّفُكَ ؟ وَكَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ ؟ كَانَ كَذَا وَكَذَا . فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ : صَدَقْتَ ، أَسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّيِّئَةِ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَلِ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّيِّئَةِ ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ ، وَعَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَيَتَنَاقِحُونَ ، وَالْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : صَدَقْتَ ، فَأَنَا السَّيِّئَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ .

ثُمَّ التَّفَّتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى حُمْرَانَ ، فَقَالَ : تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ . (٩) وَالتَّفَّتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، فَقَالَ : تُرِيدُ الْأَثَرَ وَلَا تَعْرِفُهُ . ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَى الْأَحْوَلِ ، فَقَالَ : قِيَّاسُ رَوَاعٍ (١٠) ، تَكْسِيرُ بَاطِلًا بِبَاطِلٍ إِلَّا أَنْ بَاطِلُكَ أَظْهَرُ . ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَى قَيْسِ الْمَاصِرِ ، فَقَالَ : تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبْرِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أْبَعِيدَ مَا تَكُونُ مِنْهُ (١١) ، تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْبَاطِلِ ، وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنِ كَثِيرِ الْبَاطِلِ ، أَنْتَ وَالْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَازِقَانِ . (١٢)

قَالَ يُونُسُ : فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُشَامٌ قَرِيبًا مِمَّا قَالَ لَهُمَا ، ثُمَّ قَالَ : يَا هِشَامُ ! لَا تَكَاذُ تَتَّعُ تَلَوَى رَجْلَيْكَ ، إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرَتْ (١٣) ، مِثْلَكَ فَلَيْكَلْمُ النَّاسِ ، فَاتَّقِ الزَّلَّةَ ، وَالشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ . (١٤)

۱- .إشاره إلى ما يقول أهل المناظره في مجادلاتهم : سلمنا هذا ولكن لا نسلم ذلك (الوافي) .

۲- .«وهذا ينساق، وهذا لا ينساق» إشارة إلى قولهم للخصم: له أن يقول كذا وليس له أن يقول كذا (الوافي) .

۳- .أى : تركوا ما ثبت منا وصح نقله عنا من مسائل الدين ، وأخذوا بأرائهم فيها فنصروها بمثل هذه المجادلات (الوافي) .

۴- .الفازه : مَظَلَّه بَيْنَ عَمُودَيْنِ (مجمع البحرين : ٣ / ١٤٢٢) .

۵- .الخببُ : ضرب من العدو (النهاية : ٣ / ٢) .

۶- .يعنى : هذا الراكب هشام .

۷- .«فظننا . . . إلخ» أى ظننا أنه يريد بقوله : هشام ، رجلاً من ولد عقيل .

۸- .«فتعارفا» فى أكثر النسخ بالعين والراء المهملتين والفاء ، أى : تكلمنا بما عرف كل منهما صاحبه وكلامه بلا غلبه لأحدهما على الآخر . وفى بعضها بالواو والقاف ، أى : تعوق كل منهما عن الغلبه . وفى بعضها بالفاء والراء والقاف . وفى بعضها بالعين والراء والقاف «تعارقا» أى : وقعا فى العرق ، كناية عن طول المناظره (مرآه العقول) . وفى بعضها «فتعاركا» أى : لم يغلب أحدهما على الآخر (الوافي) .

۹- .أى : على الأخبار المأثوره عن النبىِّ والأئمه الهداه صلوات الله عليهم فتصيب الحق ، وقيل : على حيث ما يقتضى كلامك السابق ، فلا يختلف كلامك بل يتعاقد ، ويحتمل أن يكون المراد : على أثر كلام الخصم ، أى جوابك مطابق للسؤال ، والأول أظهر (مرآه

العقول) .

۱۰- قیاس علی صیغه المبالغه : أى : أنت كثير القياس ، وكذلك رَوَّاعٌ يَهْمَالُ أَوْلَاهُ وإِعْجَامٌ آخِرُهُ . أى : كثير الروغان ، وهو ما يفعله الثعلب من المكر والحيل . ويقال للمصارعه أيضا (الوافى) .

۱۱- أى : إذا قربت من الاستشهاد بحديث رسول الله صلى الله عليه وآله ، وأمكنك أن تَمَسَّكَ بِهِ ، تركته وأخذت أمرا آخر بعيدا من مطلوبك (الوافى) .

۱۲- بالقاف والفاء المشدده والزاي من القفز : وهو الوثوب . وفي بعض النسخ «قفاران» بالراء ، من القفر ، وهو : المتابعه والاقتفاء . وفي بعضها بتقديم الفاء على القاف من «فقرت البئر» أى : حفرت (مرآه العقول) .

۱۳- أى : إنك كلما قربت من الأرض وخفت الوقوع عليها ، لويت رجلك كما هو شأن الطير عند إرادته الطيران ثم طرت ولم تقع (مرآه العقول) .

۱۴- الكافي : ۱ / ۱۷۱ / ۴ ، الإرشاد للمفيد : ۲ / ۱۹۴ ، الاحتجاج : ۲ / ۲۷۷ / ۲۴۱ ، بحار الأنوار : ۴۸ / ۲۰۳ / ۷ .

ص: ۴۱

۶۲۵۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به مردی که پیش از مسلمان شدن، اسبی را برای ایشا) یونس بن یعقوب: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی وارد شد و گفت: من به کلام، فقه و احکام واقفم و برای مناظره با یاران تو آمده ام. امام صادق علیه السلام فرمود: «سخن تو از رسول خداست یا از خودت؟». گفت: از پیامبر و از خودم. امام صادق علیه السلام فرمود: «بنابراین، تو شریک رسول خدا هستی؟». گفت: خیر. فرمود: «پس از راه وحی از خداوند شنیدی و به تو خبر داد؟».

گفت: نه. فرمود: «آیا پیروی از تو، همچون پیروی از رسول خدا واجب است؟». پاسخ داد: نه.

[یونس گوید:] آن گاه، امام صادق علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «ای یونس! وی پیش از آن که سخن بگوید، خود را محکوم کرد». آن گاه، فرمود: «ای یونس! اگر بحث های کلامی را خوب می دانستی با وی بحث می کردی». یونس گوید: [پیش خود گفتم] ای وای! سپس به امام عرض کردم: قربانت بروم! از شما شنیده ام که از بحث های کلامی نهی می کردی و می فرمودی: «وای بر متکلمان که می گویند این پذیرفتنی است و آن، پذیرفتنی نیست؛ این رواست و آن نارواست؛ این را می فهمیم و آن را نمی فهمیم». ۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «گفتم وای بر آنان، اگر آنچه من می گویم، ترک کنند و در پی آنچه که خود می خواهند، بروند». (۱)

آن گاه فرمود: «نزدیک در برو و بنگر. هر کدام از متکلمان را دیدی، بیاور». یونس گوید: حُمران بن اعین، احوال و هشام بن سالم که مباحث کلامی را خوب می فهمیدند و قیس بن ماصر که به نظر من از همه به مباحث کلامی تواناتر بود و مباحث کلامی را از امام زین العابدین علیه السلام آموخته بود آوردم. هنگامی که ما مستقر شدیم (امام صادق علیه السلام همواره پیش از حج، چند روزی در کوه طرف حرم در سایبانی (۲) که برای خود می زد، مستقر می شد)، حضرت سر از سایبان بیرون آورد که ناگاه چشمش به شتری در حال دویدن (۳) افتاد. پس فرمود: «سوگند به خدای کعبه، این [سواره] هشام است (۴)». که ما فکر کردی (۵) هشام از فرزندان عقیل است که حضرت وی را بسیار دوست می داشت. وقتی آمد، دیدیم هشام بن حکم است که ریشش تازه روییده بود و همه ما از وی بزرگ تر بودیم. امام صادق علیه السلام برای وی جا باز کرد و فرمود: «یاور ما با دل، زبان و دست!».

آن گاه گفت: «ای حمران! با این مرد (شامی) بحث کن». حمران با وی بحث کرد و بر وی پیروز شد. بعد فرمود: مؤمن الطاق! با وی حرف بزن». او نیز با وی بحث کرد و بر او پیروز شد. آن گاه فرمود: «ای هشام بن سالم! با وی مباحثه کن». وی بحث کرد و هر دو همواردی کردند. (۶) آن گاه به قیس ماصر فرمود: «با وی حرف بزن» و قیس با وی بحث کرد و امام صادق علیه السلام از آنچه که بر شامی در مباحثه می گذشت، می خندید.

آن گاه امام به مرد شامی فرمود: «با این نوجوان (هشام بن حکم) بحث می کنی؟». گفت: آری. آن گاه شامی خطاب به هشام گفت: ای نوجوان! درباره امامت این مرد از من بپرس. هشام، از این سخن چنان خشم گرفت که بر خود می لرزید. سپس به شامی گفت: ای مرد! آیا خداوند درباره خلقش آگاه تر است یا مردم، خودشان درباره خودشان؟

مرد شامی گفت: خداوند بر خلقش آگاه تر است. هشام گفت: خدا با این آگاهی برای مردم چه می کند؟ شامی پاسخ داد: برای آنان، حجت و برهان، اقامه می کند تا پراکنده نشوند و یا اختلاف نکنند. آنان را به هم انس می دهد و کجی آنان را راست می

گرداند و واجبات پروردگارش را به آنان خبر می دهد . هشام پرسید : آن حجت کیست؟ شامی پاسخ داد : رسول خدا . هشام پرسید : پس از رسول خدا؟ شامی گفت : کتاب و سنت . هشام پرسید : آیا کتاب و سنت ، امروزه در رفع اختلاف هایمان سودی داشته اند؟ شامی پاسخ داد : آری .

هشام گفت : چرا پس من و تو اختلاف داریم و تو از شام برای مخالفت با ما تا این جا آمده ای؟ مرد شامی ساکت شد .

امام صادق علیه السلام [از شامی] پرسید : «چرا سخن نمی گویی؟» . شامی گفت : اگر بگویم اختلاف نداریم ، دروغ گفته ام و اگر بگویم کتاب و سنت ، اختلاف ما را از بین می برند ، نادرست است؛ زیرا قرآن و سنت ، رویکردهای گوناگون دارند . اگر بگویم اختلاف داریم و هر کدام از ما مدعی حق است ، در این صورت ، کتاب و سنت ، سودی برای ما نداشتند . با این حال ، من همین دلیل را علیه وی دارم . امام صادق علیه السلام فرمود : «پرس . وی را مطلع خواهی یافت» .

مرد شامی گفت : ای مرد ! چه کسی بر بندگان ، آگاه تر است : پروردگارش یا خودشان؟ هشام پاسخ داد : پروردگارش از خودشان آگاه تر است . شامی پرسید : آیا کسی را برگزیده است تا سخن آنان را یکی کند ، کجی هایشان را راست سازد و از حق و باطلشان خبرشان دهد؟ هشام پرسید : در زمان رسول خدا یا اکنون؟ شامی گفت : در زمان رسول خدا ، خود وی بود . اکنون چه کسی است؟ هشام گفت : همین شخص که نشسته و مردم از هر سوی به سوی او می شتابند و اخبار آسمان [و زمین] را به وراثت از پدرش از جدش به ما خبر می دهد . شامی گفت : از کجا این مسئله را بدانم؟ هشام پاسخ داد : از هر آنچه که می خواهی از او پرس . شامی گفت : راهم را بستی ، باید سؤال کنم .

امام صادق علیه السلام فرمود : «ای مرد شامی ! آیا می خواهی از چگونگی سفر و راحت به تو خبر دهم که چگونه بود؟» . آن را توصیف کرد . شامی گفت : راست گفتی . هم اکنون ، به خدا اسلام آوردم . امام صادق علیه السلام فرمود : «اکنون ایمان به خدا آوردی ، چون اسلام ، پیش از ایمان است . به اسلام ، مردم از هم ارث می برند و ازدواج می کنند؛ ولی به ایمان ، اجر می برند» . شامی گفت : راست گفتی . من اکنون گواهی می دم که خدایی جز خدای واحد نیست و محمد ، فرستاده اوست و تو جانشینی از جانشینان هستی .

امام صادق علیه السلام ، رو به حُمران کرد و فرمود : «تو طبق روایت سخن می گویی و به حق می رسی» (۷) . و رو به هشام بن سالم کرد و فرمود : «می خواهی طبق روایت سخن بگویی؛ امّا آن را نمی شناسی» و آن گاه رو به احوال کرد و فرمود : «[تو] قیاسگر مکار[ی] . (۸) باطل را با باطل می شکنی؛ امّا باطل تو روشن تر است» . آن گاه رو به قیس ماصر کرد و فرمود : «بحث می کنی و گاه که به خبر رسول خدا نزدیک می شوی ، از آنچه که به آن نزدیک شده ای دور می گردی . (۹) حق را با باطل در هم می آمیزی ، در حالی که حقّ اندک ، از باطل فراوان ، بی نیاز کند . تو و احوال ، پُرخیز (۱۰) و کاردان هستید» .

یونس گوید : پنداشتم که امام ، به هشام بن حکم هم سخنی نزدیک به سخنی که به آن دو فرمود ، بر زبان خواهد راند . آن گاه امام فرمود : «ای هشام ! هر گاه پایین می آیی ، پاهایت را جمع می کنی و اوج می گیری . (۱۱) مثل تو باید با مردم گفتگو کرد . از لغزش پرهیز ، و همراهی خداوند ، به خواست خداوند ، پشتوانه توست» .

- این قبیل مجادله‌ها آنها را اثبات کنند (الوافی) .
- ۲- الفازه : سایانی بین دو تیرک را می‌گویند (مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۱۴۲۲) .
- ۳- الجنب : نوعی دویدن (یورتمه) است (النهایه ، ج ۲ ، ص ۳) .
- ۴- یعنی این سوار ، هشام است .
- ۵- م ظننا . . . : یعنی فکر کردیم که منظور وی ، هشام ، یکی از فرزندان عقیل است .
- ۶- در بیشتر نسخه‌ها تعبیر «فتعارفا» ثبت شده؛ یعنی هر کدام به آنچه که طرف مقابل می‌فهمید ، سخن می‌گفت و هیچ یک بر دیگری غلبه نداشت؛ ولی در پاره‌ای نسخه‌ها «فتعاوقا» آمده است؛ یعنی هر یک ، از پیروزی عقب ماندند . در نسخه‌هایی «تفارقا» ، و در نسخه‌هایی دیگر «تعارقا» آمده است؛ یعنی در حال عرق ریختن ماندند؛ یعنی مناظره به طول انجامید (مرآه العقول) و در پاره‌ای نسخه‌ها «فتعارکا» ثبت شده است؛ یعنی هیچ کدام بر دیگری پیروز نشدند .
- ۷- یعنی طبق اخبار رسیده از پیامبر و امامان علیه السلام سخن می‌گویی و به حق دست می‌یابی . احتمال دیگر آن است که یعنی طبق کلام قبلی و هماهنگ با آن ، سخن می‌گویی و بحث هایت با هم اختلاف ندارند و همدیگر را تأیید می‌کنند؛ و احتمال دارد مراد آن باشد که در پی کلام طرف مقابل ، سخن می‌گویی و پاسخ تو مطابق با پرسش اوست . احتمال نخست ، مناسب تر است (مرآه العقول) .
- ۸- قتیاس ، صیغه مبالغه است؛ یعنی تو پُر قیاس هستی . «رواغ» نیز صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار مکر می‌کنی و روغ ، حيله و مکرری است که روباه انجام می‌دهد . به سرعت هم روغ گفته می‌شود (الوافی) .
- ۹- یعنی وقتی که به استشهاد به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می‌شوی و می‌توانی به آن تمسک جویی، آن را رها می‌کنی و موضوع دیگری را پیش می‌گیری که از هدف تو دور است (الوافی) .
- ۱۰- قفّازان از ماده «قفز» به معنای خیزش است . در بعضی نسخه‌ها قفاران با راء است که ماده «قفر» به مفهوم پیروی و متابعت است و در بعضی نسخه‌ها قفاران از ماده فقرت البئر ، یعنی حفر کردن چاه است (مرآه العقول) .
- ۱۱- یعنی هر گاه نزدیک زمین می‌شوی و می‌ترسی که سقوط کنی ، مثل پرنده که هنگام پرواز ، پاهایش را جمع می‌کند ، پاهایت را جمع می‌کنی و پرواز می‌کنی و بر زمین نمی‌افتی (مرآه العقول) .

ص: ۴۲

..

ص: ۴۳

..

ص: ۴۴

..

ص: ۴۵

..

ص: ۴۶

..

ص: ۴۷

..

ص: ۴۸

۶۲۵۴. کنز العیال (دربارہ عیاض بن حمار مجاشعی) أبو مالک الأحمسی : كَانَ رَجُلٌ مِنَ الشُّرَاهِ (۱) يَقْدِمُ الْمَدِينَةَ فِي كُلِّ سَنَةٍ ، فَكَانَ يَأْتِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيُودِعُهُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ ، فَأَتَاهُ سَنَةً مِنْ تِلْكَ السَّنِينَ وَعِنْدَهُ مُؤْمِنٌ الطَّاقِ ، وَالْمَجْلِسُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ .

فَقَالَ الشَّارِي : وَدَدْتُ أَنْي رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ أَكَلَّمَهُ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ : كَلَّمَهُ يَا مُحَمَّدٌ . فَكَلَّمَهُ فَقَطَعَهُ سَائِلًا وَمُجِيبًا . فَقَالَ الشَّارِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي أَصْحَابِكَ أَحَدًا يُحْسِنُ هَكَذَا . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ فِي أَصْحَابِي مَنْ هُوَ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا . قَالَ : فَأَعْجَبْتَ مُؤْمِنَ الطَّاقِ نَفْسُهُ ، فَقَالَ : يَا سَيِّدِي سَرَرْتَنِي ؟ قَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَرْتَنِي ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَطَعْتَهُ ، وَاللَّهِ لَقَدْ حَصَّيْرْتَهُ ، وَاللَّهِ مَا قُلْتَ مِنَ الْحَقِّ حَرْفًا وَاحِدًا ! قَالَ : وَكَيْفَ ؟ قَالَ : لِأَنَّكَ تُكَلِّمُ عَلَى الْقِيَاسِ ، وَالْقِيَاسُ (۲) لَيْسَ مِنْ دِينِي . (۳) .

۱- الشراه : اسم اختاره الخوارج لأنفسهم ؛ لأنهم يعتبرون أنفسهم مصداقا للآية الكريمة : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ . . .» (البقره : ۲۰۷) .

۲- القياس المنهى عنه في الأحاديث يُقسم إلى نوعين : أحدهما القياس الفقهي والعملي الذي يجري فيه تطبيق حكم شرعي من موضوع على موضوع آخر بسبب التشابه بين الموضوعين . والآخر هو القياس الاعتقادي الذي يتم فيه تشبيه وقياس الله بمخلوقاته من أجل معرفته وبيان صفاته وإثبات صفات المخلوق للخالق . وقد بينت أحاديث متعدده أن الله لا يُعرف بالقياس ، ومن يصف الله بالقياس فهو في التباس وضلاله (راجع : نهج البلاغه : الخطبه ۱۸۲ ، الكافي : ۱/۷۸ / ۳ و ص ۹۷ / ۵ ، التوحيد : ۴۷ / ۹) . استخدم عمران الصابئي في حوار له مع الإمام الرضا عليه السلام أسلوب قياس الخالق بالمخلوق معتبرا أن الخالق يتغير بخلقه للخلق ، فقال له الإمام الرضا عليه السلام : إن الله لا يتغير بخلقه للخلق (راجع : عيون أخبار الرضا عليه السلام : ۱ / ۱۷۱) .

۳- رجال الكشي : ۲ / ۴۲۹ / ۳۳۱ .

ص: ۴۹

۶۲۵۵. کنز العمال (به نقل از حکیم بن حزام) ابو مالک احمسی : مردی خارجی مذهب ، هر سال وارد مدینه می شد و به نزد امام صادق می آمد و لوازم مورد نیازش را نزد امام به امانت می سپرد . یکی از سال هایی که نزد حضرت آمد ، مؤمن الطاق هم نزد ایشان بود و مجلس ، پُر از جمعیت بود .

مرد خارجی (۱) گفت : علاقه مند هستم که یکی از یارانت را ببینم و با وی گفتگو کنم . امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق فرمود : «ای محمد ! با وی مناظره کن» . وی با خارجی شروع به بحث کرد و در سؤال و جواب ، امانش را برید . خارجی به امام صادق علیه السلام گفت : «فکر نمی کردم در بین یاران تو کسی چنین نیکو مناظره کند . امام صادق علیه السلام فرمود : «در بین یاران من ، قوی تر از این هم هست» . مؤمن الطاق خشنود شد و گفت : آقای من ! آیا شما را خوشحال کردم؟ امام صادق علیه السلام فرمود : «سوگند به خدا خوشحالم کردی . سوگند به خدا راهش را بستی . سوگند به خدا در بندش انداختی . سوگند به خدا حتی یک حرف حق نزدی !» . مؤمن الطاق گفت : چه طور؟ امام فرمود : چون بر پایه قیاس سخن گفتی و قیاس (۲) ، جزو دین نیست . .

- ۱- شُراه (فروشنندگان) ، عنوانی بود که خوارج برای خود برگزیده بودند؛ چون خود را مصداق آیه ۲۰۷ بقره می دانستند که می فرماید : «و از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» .
- ۲- قیاس نهی شده در بیان معصومان علیه السلام دو گونه است : یک نوع آن ، قیاس فقهی است که به جهت همگونی دو موضوع ، حکم شرعی یکی از آن دو را به دیگری سرایت می دهند . نوع دیگر ، قیاس اعتقادی است که برای شناخت و بیان ویژگی های خداوند ، او را به آفریده ها تشبیه می کنند و ویژگی بندگان را به او نسبت می دهند . در احادیث فراوانی بیان شده که خداوند ، با قیاس شناخته نمی شود و کسی که خداوند را از راه قیاس توصیف کند ، در اشتباه و گمراهی است (نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۲؛ الکافی ، ج ۱ ، ص ۷۸ و ۹۷؛ التوحید ، ص ۴۷) . عمران صابی در گفتگوی خود با امام رضا علیه السلام ، روش قیاس خالق به مخلوق را به کار گرفته و تصوّر کرده که خالق با آفریدن مخلوقات ، تغییر پیدا می کند و امام رضا علیه السلام به وی فرمود : خداوند ، با آفریدن مخلوقات ، فرق نمی کند (عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۷۱) .

ص: ۵۰

۶۲۵۶. الإمام علی علیه السلام: تصحیح الاعتقاد: رُوِيَ أَنَّ الصَّيَادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَى رَجُلًا عَنِ الْكَلَامِ ، وَأَمَرَ آخَرَ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، نَهَيْتَ فُلَانًا عَنِ الْكَلَامِ وَأَمَرْتَ هَذَا بِهِ ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا أَبْصَرَ بِالْحُجَجِ وَأَرْفَقَ مِنْهُ . (۱)

۱- تصحیح الاعتقاد : ۷۱.

ص: ۵۱

۶۲۵۷.الإمامُ الصَّادِقُ عليه السلام: تصحيح الاعتقاد: از امام صادق عليه السلام روایت شده که شخصی را از ورود به مناظره نهی کرد و شخص دیگری را به این کار، دستور داد. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: فدایت شویم! فلانی را از ورود به مناظره نهی کردی و دیگری را به آن فرمان دادی؟ امام صادق عليه السلام فرمود: «وی به استدلال‌ها، بیناتر و مدارا کننده تر از [آن] دیگری است»..

ص: ۵۲

الفصل الثانی: آداب الجوارح ۲ / ۱ النَّظْرُ إِلَى الْقَوْلِ لَا إِلَى الْقَائِلِ الْكُتَابُ «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ . (۱)»

الحديث ۶۲۶۱. عنه صلى الله عليه وآله: رسول الله صلى الله عليه وآله: خُذِ الْحِكْمَةَ ، وَلَا يَضُرُّكَ مِنْ أَيِّ وَعَاءٍ خَرَجَتْ . (۲) ۶۲۶۲. عنه صلى الله عليه وآله: الإمام علي عليه السلام: لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ ، وَانظُرْ إِلَى مَا قَالَ . (۳) .

۱- الزمر: ۱۷ و ۱۸ .

۲- الفردوس: ۲ / ۱۶۸ / ۲۸۴۱ .

۳- غرر الحکم: ۱۰۱۸۹ ، ینابیع المودّه: ۲ / ۴۱۳ / ۹۹ ؛ مائه کلمه للجاحظ: ۲۷ / ۱۱ ، کنز العمال: ۱۶ / ۱۹۷ / ۴۴۲۱۸ / ح ۴۴۳۹۷ .

فصل دوم: آداب گفتگو

۲ / نگاه کردن به سخن ، نه به گوینده آن

فصل دوم: آداب گفتگو ۲ / نگاه کردن به سخن ، نه به گوینده آنقرآن «پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن ، گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان» .

حدیث ۶۲۶۴. رسول الله صلی الله علیه و آله :رسول خدا صلی الله علیه و آله :حکمت را فراگیر ، و این که از کجا بیرون آمده ، به تو آسیبی نمی رساند .۶۲۶۵. عنه صلی الله علیه و آله (لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ فَ) امام علی علیه السلام :به گوینده منگر؛ بلکه بنگر به آنچه گفت .

ص: ۵۴

۲ / ۲ پیروی دانش

.

.

ص: ۵۵

۶۲۷۱. الإمامُ الباقرُ علیه السلام: امام علی علیه السلام: حکمت را از هر که به تو آموخت، فراگیر؛ به سخن بنگر و به گوینده آن، نگاه مکن. ۶۲۶۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: گم شده حکیم، حکمت است. هر جا که باشد، آن را خواهد جست. ۶۲۷۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: دانش، گم شده مؤمن است. آن را فراچنگ آرید، گرچه از دستِ مشرکان باشد. نباید کسی از شما از فراگیری حکمت از دارنده آن، احساس عار کند. ۶۲۷۱. امام باقر علیه السلام: عیسی علیه السلام: حق را از اهل باطل فرا گیرید و باطل را از اهل حق هم فرامگیرید و نقاد سخن باشد. ر. ک: علم و حکمت در قرآن و حدیث، آداب آموختن، ۳ / ۱۱: «پذیرش حق از آورنده که آن».

۲ / ۲ پیروی دانشقرآنو گفتند: «هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: اگر راست می گویند، دلیل خود را بیاورید».

هان! شما [اهل کتاب] همانان اید که درباره آنچه نسبت به آن دانش داشتید، محاجه کردید. پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، محاجه می کنید، با آن که خدا می داند و شما نمی دانید؟

ص: ۵۶

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ . (۱)»

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ . (۲)»

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ . (۳)»

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ . (۴)»

«أَمْ نَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ نُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . (۵)»

«الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَّ لَكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ . (۶)»

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَلِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ . (۷)»

الحديث ۶۲۸۱. عنه صلى الله عليه و آله : رسول الله صلى الله عليه و آله : من أعان على خصومه بغير علم ، كان في سخط الله حتى ينزل ع . (۸) .

۱- .الأنبياء : ۲۴ .

۲- .الحج : ۳ .

۳- .الحج : ۸ ، لقمان : ۲۰ .

۴- .المؤمنون : ۱۱۷ .

۵- .النمل : ۶۴ .

۶- .غافر : ۳۵ .

۷- .غافر : ۵۶ .

۸- .السنن الكبرى : ۶ / ۱۳۶ / ۱۱۴۴۴ ، المستدرک علی الصحیحین : ۴ / ۱۱۲ / ۷۰۵۱ وفيه «حق» بدل «علم» ، كنز العمال : ۱ / ۴۴۳ /

۱۹۱۴ .

ص: ۵۷

آیا به جای او خدایانی برای خود برگرفته اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید». این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه، بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه، از آن رویگردان اند.

و برخی از مردم درباره خدا بدون هیچ علمی مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

و از [میان] مردم، کسی است که درباره خدا بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می پردازد.

و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش است. در حقیقت، کافران رستگار نمی شوند.

یا آن کس که خلقت را آغاز می کند و سپس آن را باز می آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر راست می گوئید، برهان خویش را بیاورید.

کسانی که درباره آیات خدا بدون حجّتی که برای آنان آمده باشد مجادله می کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند، [مایه] عداوت بزرگی است. این گونه، خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

در حقیقت، آنان که درباره نشانه های خدا بی آن که حجّتی برایشان آمده باشد به مجادله برمی خیزند، در دل هایشان جز بزرگنمایی نیست [و] آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی؛ زیرا او خود، شنوای بیناست.

حدیث ۶۲۸۵. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که در نزاع ها از غیر دانش یاری جوید، تا هنگام مرگ، در خشم خداست..

ص: ۵۸

۶۲۸۶. رسول الله صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ مِنْ خِيَارِ أُمَّتِي قَوْمًا . . . يَتَّبِعُونَ الْبِرَّهَانَ . (۱) ۶۲۸۲. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِيسَأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ . فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ ؛ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ ، وَلَا تُجَادِلُوا فِيهِ ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، فَقَدْ سَمِعْتُ حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ . (۲) ۶۲۸۳. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: زرارہ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ ؟ قَالَ : أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ ، وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ . (۳) ۶۲۸۴. تنبيه الخواطر: الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَنَا سَا دَخَلُوا عَلَى أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَذَكَرُوا لَهُ خُصُومَتَهُمْ مَعَ النَّاسِ ، فَقَالَ لَهُمْ : هَلْ تَعْرِفُونَ كِتَابَ اللَّهِ ، مَا كَانَ فِيهِ نَاسِخٌ أَوْ مَنسُوخٌ ؟ قَالُوا : لَا . فَقَالَ لَهُمْ : وَمَا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْخُصُومَةِ ! لَعَلَّكُمْ تَحِلُّونَ حَرَامًا وَتُحَرِّمُونَ حَلَالًا وَلَا تَدْرُونَ ، إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَنْ يَعْرِفُ حَلَالَ اللَّهِ وَحَرَامَهُ . قَالُوا لَهُ : أَتُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مُرْجِيًّا ؟ قَالَ لَهُمْ أَبِي : لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَيَحْكُمُ مَا أَنَا بِمُرْجِيٍّ ، وَلَكِنِّي أُقَرِّبُكُمْ إِلَى الْحَقِّ . (۴) .

۱- حليه الأولياء : ۱/۱۶ .

۲- التوحيد : ۵ / ۹۰ ، بحار الأنوار : ۳ / ۲۲۳ / ۱۴ .

۳- الكافي : ۱ / ۴۳ / ۷ ، التوحيد : ۲۷ / ۴۵۹ وفيه «حججه» بدل «حق» . راجع كتاب العقل والجهل : ما يجب على الجاهل .

۴- الأصول الستة عشر (أصل زيد الزراد): ۶۴ ، بحار الأنوار: ۲/۱۳۹/۵۹ وفيه «ولكن أمرتكم بالحق» .

ص: ۵۹

۶۲۸۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: از بهترین امت من، مردمی هستند... که پیرو برهان اند
 ۶۲۸۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام زین العابدین علیه السلام: بصریان به امام حسین علیه السلام نامه ای نوشتند و از وی
 درباره معنای «صمد» پرسیدند. در پاسخ به آنان نوشت: «به نام خداوند رحمتگر مهربان! اما بعد، در قرآن ژرفکاو نشوید و در آن
 ، مجادله نکنید و درباره آن، بدون دانش بحث نکنید. از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: هرکس بدون دانش درباره قرآن
 چیزی بگوید، نشیمنگاه وی، آتش خواهد بود. ۶۲۸۷. عنه صلی الله علیه و آله: زراره: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حقّ خدا بر
 بندگان چیست؟ فرمود: «این که بگویند آنچه را می دانند، و زبان نگه دارند از آنچه که نمی دانند». ۶۲۸۷. پیامبر خدا صلی الله
 علیه و آله: امام صادق علیه السلام: گروهی بر پدرم که خدای رحمتش کند وارد شدند و کشمکش خود را با مردم (مخالفان)، به
 وی یادآور شدند. وی به آنان فرمود: «آیا ناسخ و منسوخ کتاب خدا را می شناسید؟». گفتند: نه. به آنان فرمود: «چه چیز شما را
 به کشمکش خوانده است؟ شاید شما ندانسته حرام را حلال و حلال را حرام کنید؟ تنها کسی درباره کتاب خدا بحث می کند که
 حلال و حرام خدا را بشناسد». آنان به ایشان گفتند: آیا می خواهی از مرجئه باشی؟ پدرم به آنان فرمود: «وای بر شما! می دانید
 که من از مرجئه نیستم؛ ولی می خواهم شما را به حق نزدیک کنم»..

ص: ۶۰

۲ / ۱۳ / الإهتِمامُ بِالْمَجْهُولَاتِ ۶۲۹۰. عنه صلى الله عليه و آله :الإمام على عليه السلام : إِنَّ الْعَالِمَ مَنْ عَرَفَ أَنَّ مَا يَعْلَمُ فِيهَا لَا يَعْلَمُ قَلِيلٌ ، فَعَيَّدَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ جَاهِلًا ، فَازْدَادَ بِمَا عَرَفَ مِنْ ذَلِكَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ اجْتِهَادًا ، فَمَا يَزَالُ لِلْعِلْمِ طَالِبًا ، وَفِيهِ رَاغِبًا ، وَلَهُ مُسْتَفِيدًا ، وَلِأَهْلِهِ خَاشِعًا مُهْتَمًّا ، وَلِلصَّمْتِ لَازِمًا ، وَلِلخَطِّ حَازِرًا ، وَمِنْهُ مُسْتَحْيَا . وَإِنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مَا لَا يَعْرِفُ ، لَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ لِمَا قَوَّرَ بِهِ نَفْسَهُ مِنَ الْجَهَالَةِ .

وإنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَيَّدَ نَفْسَهُ بِمَا جَهِلَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا ، وَبِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًا ، فَمَا يَزَالُ لِلْعُلَمَاءِ مُبَاعِدًا ، وَعَلَيْهِمْ زَارِيًا ، وَلِمَنْ خَالَفَهُ مُخْطِئًا ، وَلِمَا لَمْ يَعْرِفْ مِنَ الْأُمُورِ مُضْمَلًا ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ مَا لَمْ يَعْرِفْهُ ، أَنْكَرَهُ وَكَذَّبَ بِهِ ، وَقَالَ بِجَهَالَتِهِ : مَا أَعْرِفُ هَذَا وَمَا أَرَاهُ كَانَ وَمَا أَظُنُّ أَنْ يَكُونَ وَأَتَى كَانَ ؟ وَذَلِكَ لِثِقَتِهِ بِرَأْيِهِ ، وَقَلِّهِ مَعْرِفَتَهُ بِجَهَالَتِهِ ، فَمَا يَنْفَكُ بِمَا يَرَى مِمَّا يَلْتَبِسُ عَلَيْهِ رَأْيُهُ ، مِمَّا لَا يَعْرِفُ لِلْجَهْلِ مُسْتَفِيدًا ، وَلِلْحَقِّ مُنْكَرًا ، وَفِي الْجَهَالَةِ مُتَّخِرًا ، وَعَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ مُسْتَكْبِرًا . (۱) ۲ / ۱۴ / الاستظهارُ بِالْحَقِّ ۶۲۹۳. عنه صلى الله عليه و آله :الإمام على عليه السلام :بِالْحَقِّ يَسْتَظْهَرُ الْمُحْتَجُّ . (۲) .

۱- تحف العقول : ۷۳ ، بحار الأنوار : ۷۷ / ۲۰۳ / ۱ و ص ۲۲۱ / ۲ .

۲- غرر الحكم : ۴۲۳۵ .

ص: ۶۱

۲ / ۳ اهتمام به ناشناخته ها

۲ / ۴ یاری جویی از حقیقت

۲ / ۳ اهتمام به ناشناخته ها ۶۲۸۹۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: دانشور، کسی است که بداند آموخته هایش در بین ناآموخته هایش کم است و به همین دلیل، خویش را نادان بشمارد تا از این رهگذر، تلاشش در فراگیری دانش، فزونی گیرد. [اگر چنین باشد،] همواره جویای دانش خواهد بود و شیفته دانش؛ بهره گیر از آن، و بر دانشیان، فروتن و اهتمام ورز خواهد بود؛ پایبند سکوت و بهوش از خطا و از دانش، زندگی جو خواهد گشت و چون خویش را نادان می پندارد، اگر با چیزی رو در رو شود که نمی داند، آن را انکار نخواهد کرد.

نادان، کسی است که به سبب نادانی نسبت به دانش، اندک خود را عالم می شمارد و به نظر خود، بسنده می کند؛ همواره از دانشوران دوری می گیرند و آنان را پست می داند و مخالفان خود را اشتباه کار می شمارد و هر آنچه را نمی داند، گمراهی می داند، و اگر با چیزی رو به رو شود که نمی شناسد، آن را انکار می کند و دروغ می شمارد و از روی نادانی می گوید: من این را نمی شناسم و فکر نمی کنم که چنین بوده و یا چنین باشد. چه طور می تواند چنین باشد؟ این به دلیل اعتماد بر اندیشه خود و کم اطلاعی از ناآگاهی های خویش است و با این عقیده، هیچ گاه از ناآگاهی و اشتباه جدا نمی گردد؛ از نادانی بهره می گیرد و منکر حق خواهد بود؛ در نادانی خود، حیران و از فراگرفتن دانش، سرگران خواهد بود. ۲ / ۴ یاری جویی از حقیقت ۶۲۹۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: استدلال کننده از حقیقت یاری می جوید.

ص: ۶۲

۶۲۹۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: مَنِ احْتَجَّ بِالْحَقِّ فَلَجَ (۱). (۲) ۶۲۹۴. شرح نهج البلاغه (به نقل از واقدی) عنه علیه السلام: لا يُخَصَّم مَنْ يَحْتَجُّ بِالْحَقِّ . (۳) ۲ / ۱۵ الإسترشادُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ ۶۲۹۵. شرح نهج البلاغه (به نقل از واقدی ، درباره غزوه أُحُد) الإمام علی علیه السلام فی صِفَةِ الْقُرْآنِ : مَنْ خَاصَمَ بِهِ فَلَجَّ ، وَمَنْ قَاتَلَ بِهِ نُصِرَ ، وَمَنْ قَامَ بِهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) ۶۲۹۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام الصادق علیه السلام فی قَوْلِهِ تَعَالَى : « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۵) » : یعنی بِالْقُرْآنِ . (۶) ۶۲۹۷. عنه صلی الله علیه و آله: الإمام علی علیه السلام لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ لِلاَحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ : لا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمْ (خاصة منهم) بِالسُّنَّةِ ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا . (۷) ۶۲۹۸. عنه صلی الله علیه و آله: الإمام الصادق علیه السلام: حَاجُّوا النَّاسَ بِكَلَامِي ، فَإِنْ حَجَّوْكُمْ فَأَنَا الْمَحْجُوجُ . (۸) .

۱- الفلج : الظفر والفوز (الصباح : ۱/۳۳۵) .

۲- غرر الحكم : ۷۷۲۷ .

۳- غرر الحكم : ۱۰۶۸۶ .

۴- تفسير العياشي : ۱ / ۷ / ۱۶ ، بحار الأنوار : ۹۲ / ۲۵ / ۲۶ .

۵- النحل : ۱۲۵ .

۶- الكافي : ۵ / ۱۳ / ۱ ، تهذيب الأحكام : ۶ / ۱۲۸ / ۲۲۴ .

۷- نهج البلاغه : الكتاب ۷۷ ، بحار الأنوار : ۲ / ۲۴۵ / ۵۶ و ج ۳۳ / ۳۷۶ / ۶۰۶ .

۸- تصحيح الاعتقاد : ۷۱ .

۲ / ۵ رهنمودجویی از قرآن و سنت

۶۲۹۹. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: کسی که از حقیقت یاری جوید، پیروز می شود. ۶۳۰۰. کنز العمال عن ابي موسى الأشعری: امام علی علیه السلام: با کسی که از حقیقت یاری می جوید، درگیر نشو. ۲ / ۵ رهنمودجویی از قرآن و سنت ۶۲۹۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در وصف قرآن: آن که با کمک قرآن گفتگو کند، پیروز شود؛ آن که به یاری قرآن مبارزه کند، یاری شود و آن که به قرآن بر پای ایستد، به راه راست رهنمون شود. ۶۳۰۰. کنز العمال (به نقل از ابو موسی اشعری) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه که «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است، مجادله نمای» : منظور، قرآن است. ۶۳۰۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام وقتی عبدالله بن عباس را برای گفتمان با خوارج روانه کرد: با آنان، به قرآن گفتگو نکن؛ زیرا قرآن، رویکردهای گوناگون را پذیراست. تو می گویی و آنان می گویند؛ ولی با آنان به سنت گفتگو کن، چون آنان از سنت، گریزگاهی پیدا نخواهند کرد. ۶۳۰۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: با مردم (مخالفان)، با سخن من گفتگو کنید. اگر بر شما اعتراض کنند، من مورد اعتراض قرار خواهم گرفت.

ص: ۶۴

چگونگی بهره‌گیری از قرآن در گفتمان

.

.

ص: ۶۵

چگونگی بهره‌گیری از قرآن در گفت‌وگویی از روش‌های گفت‌وگو با قرآن، بهره‌گیری از آیات قرآنی در هنگام استدلال است؛ ولی گفت‌وگو با قرآن، در این روش منحصر نیست. نوع دیگری از گفت‌وگو با قرآن وجود دارد و آن، بهره‌گیری شیوه‌هایی است که قرآن در مجادله‌هایش با مشرکان و اهل کتاب به کار گرفته است. شکل دیگر گفت‌وگو با قرآن، بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی به طور غیر مستقیم و روند استدلال به معارف قرآنی، بدون یادکرد از آیه‌ای معین در ضمن استدلال است. در آغاز ممکن است شخص، مطلب مشخصی را از قرآن کریم بیرون بکشد و آن‌گاه، اندیشه خویش را برای بیان برهان عقلی بر پایه همان مطلب، به کار اندازد. عنوان «رهنمود جویی از قرآن»، هر سه این شیوه‌ها را در بر می‌گیرد و لازم نیست که به همان روش اول، یعنی بهره‌گیری از آیه‌ای خاص در ضمن استدلال، بسنده شود. حتی در پاره‌ای از فضاها، ویژه، بهره‌گیری

از آیات قرآنی و بویژه آیه های متشابه و یا قابل تأویل ، به صلاح نیست ، چنان که علی علیه السلام در هنگام اعزام ابن عباس برای گفتمان با خوارج ، دستور داد با آنان به قرآن گفتگو نکند ، چون خوارج ، اصحاب تأویل و افراد لجوجی بودند و از این رو ، قرآن را به رویکردهای گوناگون حمل می کردند تا به گونه ای آن را موافق منافع خود سازند؛ در حالی که اگر به سیره رسول خدا استدلال می کرد ، آنان نمی توانستند انکار کنند . اگر به گفتمان امام علی علیه السلام قبل از جنگ نهروان با خوارج دقت کنیم ، خواهیم دید که وی ، همین شیوه را برگزیده و حجت را بر آنان تمام کرده است و بیشترشان توبه کردند . قرآن نیز همین روش را برگزیده است و برای ابطال آرای مخالفان ، از مصادیق عینی که قابل انکار نیستند بهره گرفته است . به عنوان نمونه ، در احتجاج بر آنانی که حضرت مسیح را به علت نداشتن پدر ، پسر خدا می پنداشتند ، می گوید : بنابراین ، آدم هم باید پسر خدا باشد ، چون وی نیز پدر نداشت ، در حالی که آنان خود ، بر این مطلب اقرار ندارند . (۱)

۱- آل عمران ، آیه ۵۹ : در واقع ، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس بدو گفت : «باش!» ، پس وجود یافت .

ص: ۶۷

..

ص: ۶۸

۲ / ۱۶ الصّدق ۶۳۰۶. رسول الله صلى الله عليه و آله :الإمام على عليه السلام :مَنْ صَدَقْتَ لَهْجَتَهُ ، قَوَّيْتَ حُجَّتَهُ . (۱) ۶۳۰۲. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مَنْ صَدَقْتَ لَهْجَتَهُ ، صَيَّحْتَ حُجَّتَهُ . (۲) ۶۳۰۳. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لَا يُعْلَبُ مَنْ يَحْتَجُّ بِالصُّدُقِ . (۳) ۶۳۰۴. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :الكذّابُ مُتَّهَمٌ فِي قَوْلِهِ ، وَإِنْ قَوَّيْتَ حُجَّتَهُ ، وَصَدَقْتَ لَهْجَتَهُ . (۴) راجع : الحوار الممدوح ، ح ۷۱ .

۲ / ۱۷ الاستیعانه بالله ۶۳۰۸. عنه صلى الله عليه و آله (لَأَمِّ أَنْسِ) الإمام زين العابدين عليه السلام مِنْ دُعَائِهِ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ :اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَاجْعَلْ لِي يَدَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي ، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي ، وَظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي . (۵) ۶۳۰۹. عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فِي الدُّعَاءِ الْمُسَيَّمِيِّ بِالْإِنْجِيلِيِّهِ : أَعُوذُ بِكَ مِنْ دُعَاءٍ مَحْجُوبٍ ، وَرَجَاءٍ مَكْذُوبٍ ، وَحَيَاءٍ مَسْلُوبٍ ، وَاحْتِجَاجٍ مَغْلُوبٍ ، وَرَأْيٍ غَيْرِ مُصِيبٍ . (۶) .

۱- غرر الحکم : ۸۴۸۲

۲- غرر الحکم : ۹۱۵۴

۳- غرر الحکم : ۱۰۷۰۳

۴- غرر الحکم : ۱۸۴۹

۵- الصحیفه السجادیّه : ۸۲ ، الدعاء ۲۰ .

۶- بحار الأنوار : ۹۴ / ۱۵۹ / ۲۲ نقلاً عن کتاب «أنیس العابدین» من مؤلفات بعض قدماء أصحابنا رحمهم الله .

ص: ۶۹

۲ / ۶ راستی

۲ / ۷ یاری جویی از خدا

۲ / ۶ راستی ۶۳۱۲. کنز العمال عن عمرو بن عبسه عن رسول الله صلى الله على ال (لَمَّا سُئِلَ عَنِ أَفْضَلِ الْإِيمَانِ) امام على عليه السلام: آن که سخنش راست باشد ، دلیلش قوی تر است . ۶۳۱۳. رسول الله صلى الله عليه و آله : امام على عليه السلام: آن کس که سخنش راست باشد ، دلیلش درست تر است . ۶۳۱۴. عنه صلى الله عليه و آله : امام على عليه السلام: آن که به راستی استدلال می کند ، شکست نمی خورد . ۶۳۱۵. رسول الله صلى الله عليه و آله : امام على عليه السلام: دروغگو در سخن خود ، متهم است؛ گرچه استدلالش قوی و حرفش راست باشد . ر . ک : حدیث ۷۱ «گفتمان شایسته» .

۲ / ۷ یاری جویی از خدا ۶۳۱۰. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله : امام زین العابدین عليه السلام در دعای «مکارم الأخلاق» : پروردگارا ! بر محمّد و آلش درود فرست و من را بر آنان که بر من ستم کنند ، توانا کن و بر کسی که با من بحث کند ، زبانی گویا ده و بر آن که با من دشمنی کند ، پیروزم فرما ! ۶۳۱۱. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله : امام زین العابدین عليه السلام در دعای معروف به انجیلیّه : به تو پناه می برم از دعای پذیرفته نشده ، و امید دروغ پنداشته شده ، شرم از بین رفته ، و استدلال شکست خورده ، و نظریه نادرست .

ص: ۷۰

۶۳۱۲. کنز العمال (به نقل از عمرو بن عبسه) الإمام الصادق علیه السلام لِنُوحِ أَبِي الْيَقْظَانِ : أُدْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ : اللَّهُمَّ إِنِّي . . . أَسْأَلُكَ
السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ ، وَالزُّهْدَ فِي الْكِفَافِ ، وَالْمَخْرَجَ بِالْبَيَانِ مِنْ كُلِّ شُبْهَةٍ ، وَالصَّوَابَ فِي كُلِّ حُجَّةٍ ، وَالصَّدَقَ فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ . (۱)

۱- .الكافي : ۲ / ۵۹۲ / ۳۲ ، مصباح المتهجد : ۲۷۷ ، إقبال الأعمال : ۱ / ۳۱۹ عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه الإمام زين
العابدين عليهم السلام نحوه وفيه «والفليج بالصواب في كل حجّة والصدق فيما عليّ وليّ» ، بحار الأنوار : ۹۸ / ۱۲۶ .

ص: ۷۱

۶۳۱۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام به نوح بن یقظان : این دعا را بخوان : پروردگارا ! من ... از تو گشایش در روزی ، زهد در کفاف ، خروج با سخن از هر شبهه ، درستی در استدلال و راستی در همه جا می خواهم ..

ص: ۷۲

الفصل الثالث: آفات الجوارح ۳ / ۱ اتباع الظن الكتاب « و ما لهم به من علم إن يتبعون إلا الظن وإن الظن لا يغني من الحق شيئاً . (۱) »

« و قالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا و ما يهلكنا إلا الدهر و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون . (۲) »

« و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما بطلاً- ذ لك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار . (۳) » « وإن تطع أكثر من في الأرض يضلوك عن سبيل الله إن يتبعون إلا الظن وإن هم إلا يخرصون . (۴) »

۱- .النجم : ۲۸ .

۲- .الجاثية : ۲۴ .

۳- .ص : ۲۷ .

۴- .الأنعام : ۱۱۶ .

فصل سوم: آفت های گفتمان

۳ / پیروی از گمان

فصل سوم: آفت های گفتمان ۳ / پیروی از گمانقرآنو ایشان را به این [کار]، معرفتی نیست . جُز گمانِ [خود] را پیروی نمی کنند و در واقع ، گمان در [وصول به] حقیقت ، هیچ سودی نمی رساند .

و گفتند : غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست . می میریم و زنده می شویم ، و مارا جز طبیعت ، هلاک نمی کند؛ و [لی] به این [مطلب] ، هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سپرند .

و آسمان و زمین را که میان این دو است ، به باطل نیافریدیم . این ، گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی] کرده اند . پس وای از آن آتش بر کسانی که کافر شده اند .

و اگر از بیشتر کسانی که در [این سرزمین] هستند ، پیروی کنی ، تو را از راه خدا گمراه می کنند . آنان ، جز از گمانِ [خود] پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند .

ص: ۷۴

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ لِّكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ . (۱)»

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاللِّسَانِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ . (۲)»

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا . (۳)»

۳ / ۱۲ الأهواء النفسية الكتاب «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُرَى * وَمَوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى * أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنْثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى * إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى . (۴)»

الحديث ۶۳۲۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : رسول الله صلی الله علیه و آله : مَنْ تَعْصَبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ (۵) ..

۱- یونس : ۳۹ .

۲- النور : ۱۵ .

۳- الإسراء : ۳۶ .

۴- النجم : ۱۹ ۲۳ .

۵- الکافی : ۲ / ۳۰۸ / ۳ ، ثواب الأعمال : ۲۶۳ / ۱ و ح ۲ و فیهما «ربقه الإسلام» ، بحار الأنوار : ۷۳ / ۲۸۳ / ۱ و ص ۲۹۱ / ۱۶ و ح

. ۱۷

ص: ۷۵

۳ / آهواهای نفسانی

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن بر ایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران، چگونه بوده است.

آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبان های خود، چیزی را که بدان علم نداشتید، می گفتید و می پنداشتید که کاری سهل و ساده است، با این که آن [امر] نزد خدا بزرگ بود.

چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۳ / آهواهای نفسانیقرآنه من خبر دهید از لات و عزّی و منات، آن سومین دیگر. آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیم نادرستی است. [این بتان،] جز نام هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقیقت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان،] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است، پیروی نمی کنند، با آن که قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت بر ایشان آمده است.

حدیث ۶۳۳۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که تعصب ورزد یا بر او تعصب ورزیده شود، بند ایمان را از گردن خویش برداشته است.

ص: ۷۶

۶۳۳۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام علی علیه السلام: أَقْرَبُ الْأَرَاءِ مِنَ النَّهْيِ ، أَبْعَدُهَا عَنِ الْهَوَى . (۱) ۶۳۳۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه عليه السلام: خَيْرُ الْأَرَاءِ ، أَبْعَدُهَا مِنَ الْهَوَى وَأَقْرَبُهَا مِنَ السَّدَادِ . (۲) ۶۳۳۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه عليه السلام: وَقَدْ سَأَلَهُ زَيْدُ بْنُ صَوْحَانَ الْعَبْدِيُّ : أَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا ؟ : مَنْ لَمْ يَغْرَهُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، وَمَنْ لَمْ تَغْرَهُ الدُّنْيَا بِتَشَوُّفِهَا (۳) . (۴) ۶۳۳۳. عنه صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: اللَّجَاجَةُ تَسْأَلُ الرَّأْيَ . (۵) ۶۳۳۴. عنه صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: اللَّجُوجُ لَا- رَأْيَ لَهُ . (۶) ۶۳۳۵. رسول الله صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ . (۷) ۳ / ۱۳ التَّقْلِيدُ الْكِتَابُ « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ . (۸) »

« وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ . (۹) »

۱- غرر الحكم: ۳۰۲۲

۲- غرر الحكم: ۵۰۱۱

۳- تَشَوُّفِ الْمَرْأَةِ: تَزَيَّنَتْ (لسان العرب: ۹ / ۱۸۵) .

۴- الفقيه: ۴/۳۸۳/۵۸۳۳، معانى الأخبار: ۱۹۹/۴، تنبيه الخواطر: ۲/۱۷۴، بحار الأنوار: ۱/۳۷۸/۷۷ .

۵- نهج البلاغه: الحكمه ۱۷۹، بحار الأنوار: ۳۸ / ۱۰۴ / ۷۵ .

۶- غرر الحكم: ۸۸۷

۷- غرر الحكم: ۱۰۷۸

۸- المائده: ۱۰۴ .

۹- الزخرف: ۲۳ . وراجع: البقره: ۱۷۰، الأعراف: ۲۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۱۷۳، يونس: ۷۸، الأنبياء: ۵۳ و ۵۴، الشعراء: ۷۷ و ۷۴، لقمان:

۲۱، الزخرف: ۱۹ و ۲۴، المؤمنون: ۶۸، الصافات: ۶۹، يوسف: ۴۰، سبأ: ۴۳، النجم: ۲۳، هود: ۶۲ و ۸۷ و ۱۰۹، إبراهيم: ۱۰،

القصص: ۳۶ .

ص: ۷۷

۳ / ۳۰ تقلید

۶۳۳۷. ثواب الأعمال عن أبي هريره وعبد الله بن عباس عنامام على عليه السلام: نزدیک ترین رأی ها به خردمندی ، دورترین آنها از هواپرستی است . ۶۳۳۷. ثواب الأعمال (به نقل از ابو هریره و عبد الله بن عباس) امام علی علیه السلام: بهترین دیدگاه ها دورترین آن از هوای نفس و نزدیک ترین آن به استواری است . ۶۳۳۸. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام در پاسخ زید بن صوحان عبدی که پرسید کدام مردم ، استواررأی ترند؟ : آن که [توجه] مردم [به وی] ، خودپسندش نسازد و دنیا با آرایشش گولش نزند . ۶۳۳۹. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : لجبازی ، خرد را به زنجیر کشد . ۶۳۳۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : لجباز ، اندیشه ای ندارد . ۶۳۳۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : لجبازی ، اندیشه را فاسد کند . ۳ / ۳ تقلید قرآنو چون به آنان گفته شود : «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر[ش] بیاوید» ، می گویند : «آنچه پدران خود را بر آن یافتیم ، ما را بس است» . آیا هرچند پدرانشان چیزی ندانسته و هدایت نیافته بودند؟

و بدین گونه ، در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم ، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند : «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم» .

ص: ۷۸

الحديث ۶۳۴۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تكونوا إمعة، تقولون: «إن أحسن الناس أحسنا، وإن ظلموا ظلمنا» ؛ ولكن وطموا أنفسكم إن أحسن الناس أن تحسنوا، وإن أسأؤوا فلا تظلموا. (۱) ۶۳۴۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام علی علیه السلام: إن الحق والباطل لا يعرفان بالناس، ولكن اعرف الحق، تعرف أهله، واعرف الباطل، تعرف من أتاه. (۲) ۶۳۴۴. رسول الله صلی الله علیه و آله: عنه عليه السلام: إن الحق والباطل لا يعرفان بالناس، ولكن اعرف الحق بتابع من أتبعه، والباطل باجتناب من اجتنبه. (۳) ۶۳۴۵. رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئيل عليا إمام الصادق عليه السلام لرجل من أصحابه: لا تكونن إمعة، تقول: أنا مع الناس، وأنا كواحد من الناس. (۴).

۱- سنن الترمذی: ۴/۳۶۴/۲۰۰۷، کنز العمال: ۱۵/۷۷۲/۴۳۰۳۵، الترغیب والترهیب: ۳/۳۴۱/۲۳ وفيهما «ألا» بدل «فلا».

۲- تاریخ یعقوبی: ۲/ ۲۱۰.

۳- الأملی للطوسی: ۱۳۴/ ۲۱۶، بحار الأنوار: ۲۲/ ۱۰۵/ ۶۴ و ج ۳۲/ ۲۲۸/ ۱۷۸.

۴- معانی الأخبار: ۲۶۶/ ۱، تحف العقول: ۴۱۳، مستطرفات السرائر: ۸۴/ ۲۹ كلاهما عن الإمام الكاظم عليه السلام نحوه، بحار الأنوار: ۲/ ۲۱/ ۶۲.

ص: ۷۹

حدیث ۶۳۴۷. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: فرصت طلب نباشید که بگویید: اگر مردم به ما نیکی کردند، نیکی می کنیم و اگر ستم کردند، ستم می کنیم. خویش را چنان آماده کنید که اگر مردم نیکویی کردند، نیکی کنید و اگر بدی کردند، ستم نکنید. ۶۳۴۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: حق و باطل، با مردم قابل شناسایی نیست؛ بلکه باید حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید، و باید باطل را بشناسید تا باطل پیشه را بشناسید. ۶۳۴۵. پیامبر خدا (به نقل از جبرئیل علیه السلام از خداوند متعال) امام علی علیه السلام: حق و باطل را با مردم نمی توان شناخت؛ اما حق را با پیروی از کسانی که حق پیشه اند، بشناس و باطل را با دوری گزیدن کسانی که از آن دوری می گزینند. ۶۳۴۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود: فرصت طلب نباش که بگویی من با مردم هستم و یکی از آنان به شمار می آیم ..

ص: ٨٠

٣ / ٤ المراء الكتاب «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا (١) وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا . (٢)»

الحديث ٦٣٥٢. عنه صلى الله عليه و آله (لَمَّا سَأَلَهُ رَجُلٌ: مَا الَّذِي يَمْحُو عَنِّي الْخَطَّ) رسول الله صلى الله عليه و آله ذُرُّوا المِرَاءَ ، فَإِنَّهُ لَا تُفْهَمُ حِكْمَتُهُ ، وَلَا تُؤْمَنُ فِتْنَتُهُ . (٣) ٦٣٥٣. رسول الله صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله : لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ المِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا . (٤) ٦٣٥٤. الدعوات عن رسول الله صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :أورعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ المِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا . (٥) ٦٣٥٥. رسول الله صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَى بَابٍ شَاءَ : مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ ، وَخَشِيَ اللَّهَ فِي الْمَغِيبِ وَالْمَحْضَرِ ، وَتَرَكَ المِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا . (٦) ٦٣٤٨. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :مَنْ تَرَكَ المِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ ، وَمَنْ تَرَكَ المِرَاءَ وَهُوَ مُبْطِلٌ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي رَبْضِ الْجَنَّةِ . (٧) .

١- . فى الفصلين السابقين جرى بيان آداب الحوار وآفاته. واستنادا إلى تلك المطالب فإن المراء الذى تتوفر فيه آداب الحوار وتجنب آفاته يعتبر أمرا مقبولا ، وإلا فهو مرفوض . وهكذا فإن الأصول المذكوره إذا روعيت فى المراء فإن هذا النوع من المراء مظهر للحقيقه ، راجع : فائده ص ٥٥ .

٢- . الكهف : ٢٢ .

٣- . منيه المريد : ١٧١ ، بحار الأنوار : ٢ / ١٣٨ / ٥٠ ؛ إحياء علوم الدين : ٣ / ١٧٥ .

٤- . منيه المريد : ١٧١ ، بحار الأنوار : ٢ / ١٣٨ / ٥٣ ؛ إحياء علوم الدين : ٣ / ١٧٥ .

٥- . معانى الأخبار : ١٩٦ / ١ ، الفقيه : ٤ / ٣٩٥ / ٥٨٤٠ ، الأمالى للصدوق : ٧٣ / ٤١ ، جامع الأحاديث للقمي [الغايات] : ١٧٢ ، بحار الأنوار : ٢ / ١٢٧ / ٣ .

٦- . الكافي : ٢ / ٣٠٠ / ٢ ، بحار الأنوار : ٢ / ١٣٩ / ٥٥ و ج ٧٣ / ٣٩٩ / ٥ .

٧- . تنبيه الخواطر : ١ / ١٠٨ ، منيه المريد : ١٧١ نحوه ، بحار الأنوار : ٢ / ١٣٨ / ٥١ ؛ إحياء علوم الدين : ٣ / ١٧٥ .

۳ / ۴۱ جدالگری

۳ / ۴ جدالگری قرآن پس درباره ایشان ، جز به صورت ظاهر جدال مکن (۱) و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو .

حدیث ۶۳۵۴. الدعوات: رسول خدا صلی الله علیه و آله: جدالگری را رها کنید؛ زیرا حکمت ، با جدل فهمیده نمی شود و از فتنه اش ایمنی نیست . ۶۳۵۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: بنده ای ایمانش کمال نمی گیرد ، جز آن که جدالگری را رها کند؛ گرچه بر حق باشد . ۶۳۵۶. عنه صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: با پرواترین مردم ، کسی است که جدالگری را گرچه برحق باشد ، رها کند . ۶۳۵۷. کنزالفوائد: رسول خدا صلی الله علیه و آله: سه چیز است که هر کس با داشتن آن سه چیز خدا را ملاقات کند ، از هر دری که بخواهد ، وارد بهشت می شود : کسی که خوش اخلاق باشد؛ در آشکار و نهان از خدا بترسد؛ و جدالگری را گرچه برحق باشد ، رها سازد . ۶۳۵۸. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: اگر کسی جدالگری را در صورتی که برحق باشد ، ترک کند ، خداوند ، خانه ای برای وی در بالاترین نقطه بهشت خواهد ساخت ، و اگر کسی جدالگری را در صورتی که بر باطل است ، ترک کند ، خداوند ، خانه ای در بیرون بهشت برای وی خواهد ساخت .

۱- در دو فصل گذشته بحث «آداب و آفت های گفتگو» را بیان کردیم . با توجه به آن مطالب ، اگر در «مراء» آداب گفتگو مراعات شود و از آفت های آن پرهیز گردد ، چیز قابل قبول خواهد بود ، و گرنه غیر قابل قبول است . اگر اصول یاد شده در «مراء» مراعات گردد ، مراء به ابزاری برای تبیین حقیقت ، بدل خواهد شد .

ص: ٨٢

٦٣٥٩. رسول الله صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَهُوَ بَاطِلٌ يُبَيِّنُ لَهُ قَصْرٌ فِي رَبِضِ (١) الْجَنَّةِ ، وَمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ يُبَيِّنُ لَهُ فِي وَسْطِهَا ، وَمَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ يُبَيِّنُ لَهُ فِي أَعْلَاهَا . (٢) ٦٣٥٦. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رَبِضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ ، وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَهُوَ مَارِحٌ ، وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَنَتْ سِرِّيَّتُهُ . (٣) ٦٣٥٧. كثر الفوائد: عنه صلى الله عليه وآله: لَا خَيْرَ فِي الْمِرَاءِ وَإِنْ كَانَ فِي حَقِّ . (٤) ٦٣٥٨. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ مَنْ التَّوَضَّعَ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ ، وَأَنْ يَسَلَّمَ عَلَى مَنْ لَقِيَ ، وَأَنْ يَتَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ حَقًّا . (٥) ٦٣٥٩. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: وَصِيَّتِي لِأَبِي دَرٍّ : لَا تَكُنْ عَيْبَا ، وَلَا مَدَّاحًا ، وَلَا طَعَانًا ، وَلَا مُمَارِيًا . (٦) .

١- رِبِضِ الْجَنَّةِ: ماحولها خارجا عنها، تشبيها بالأبنية التي تكون حول المَدُن وتحت القلاع (النهاية: ٢/١٨٥).

٢- سنن ابن ماجه: ١ / ١٩ / ٥١ ، سنن الترمذی: ٤ / ٣٥٨ / ١٩٩٣ ، كترالعمال: ٣ / ٦٤٢ / ٨٣٠٠ .

٣- المعجم الأوسط: ١ / ٢٦٩ / ٨٧٨ ، سنن أبي داود: ٤ / ٢٥٣ / ٤٨٠٠ نحوه وفيه «حسن خلقه» بدل «حسنت سيرته» ، كترالعمال:

٣ / ٦٤٤ / ٨٣١٠ و ص ٦٤٢ / ٨٢٩٩؛ الخصال: ١٤٤ / ١٧٠ نحوه ، بحار الأنوار: ٢ / ١٢٨ / ٨ .

٤- ربيع الأبرار: ١ / ٧١٨ .

٥- الجعفریات: ١٤٩ ، معاني الأخبار: ٣٨١ / ٩ نحوه ، بحار الأنوار: ٧٥ / ١١٨ / ٣ و ص ٤٦٥ / ٤ .

٦- مكارم الأخلاق: ٢ / ٣٧٤ / ٢٦٦١ ، بحار الأنوار: ٧٧ / ٨٥ / ٣ .

ص: ۸۳

۶۳۶۰. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که دروغ را در صورتی که بر باطل است، ترک کند، برای وی کاخی در بیرون بهشت (۱) ساخته خواهد شد، و کسی که جدالگری را ترک کند، در حالی که بر حق است، در وسط بهشت، کاخی برای وی ساخته خواهد شد، و کسی که خوش اخلاق باشد، کاخی در بالای بهشت برایش ساخته خواهد شد. ۶۳۶۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: من ضامن خانه ای در اطراف بهشت هستم، برای کسی که جدال را در حالی که برحق است، ترک کند، و [ضامن] خانه ای در وسط بهشت، برای کسی که دروغ [حتی به] شوخی را ترک کند، و [ضامن] خانه ای در بالای بهشت، برای کسی که رفتارش نیکو باشد. ۶۳۶۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: در جدال خیری نیست؛ گرچه درباره حق باشد. ۶۳۶۳. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: از نشانه های فروتنی است: خشنودی انسان به نشستن در پایین ترین مکان مجلس؛ سلام کردن به هرکس که با وی رو به رو می شود؛ و رها کردن جدال، گرچه بر حق باشد. ۶۳۶۴. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیه به ابوذر: عیبگیر، ستایشگر، طعنه زن و جدالگر مباش. .

۱- رِبْضُ الْجَنَّةِ: اطراف بهشت است. از تشبیه آن به ساختمان هایی که در بیرون شهرها و خارج از قلعه ها ساخته می شود، گرفته شده است (النهایه، ج ۲، ص ۱۸۵).

ص: ۸۴

۶۳۶۵. رسول الله صلى الله عليه وآله (فى بيان كَفَّارَاتِ الْخَطَايَا) عنه صلى الله عليه وآله : لا تُمَارِ أَخَاكَ ، ولا تُمَارِزْهُ ، ولا تَعَدَّهُ مَوْعِدًا فَتُخْلِفَهُ . (۱) ۶۳۶۶. رسول الله صلى الله عليه وآله : البيان والتبيين : دَخَلَ السَّائِبُ بَنُ صَيْفِيٍّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَعْرِفُنِي ؟ فَقَالَ : كَيْفَ لَا أَعْرِفُ شَرِيكِي الَّذِي كَانَ لَا يُشَارِينِي وَلَا يُمَارِينِي . (۲) ۶۳۶۰. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : الإمام على عليه السلام : لا- مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ الْمِرَاءِ . (۳) ۶۳۶۱. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : عنه عليه السلام : لا- مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ الْمِرَاءِ . (۴) ۶۳۶۲. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : عنه عليه السلام : سَبَبُ الشَّحْنَاءِ كَثْرَةُ الْمِرَاءِ . (۵) ۶۳۶۳. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : عنه عليه السلام : عَادِيَتٌ مَن مَارَيْتَ . (۶) ۶۳۶۴. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : عنه عليه السلام : عَادَاكَ مَن لَاحَاكَ . (۷) . (۸) ۶۳۶۵. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله (در بیان [یکى از] كَفَّارِهِ هَايَ گناهان) عنه عليه السلام : مَن كَثُرَ مِرَاؤُهُ لَمْ يَأْمَنِ الْعَلَطُ . (۹) ۶۳۶۶. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله : عنه عليه السلام : مَن كَثُرَ مِرَاؤُهُ بِالْبَاطِلِ دَامَ عَمَاؤُهُ عَنِ الْحَقِّ . (۱۰) .

- ۱- سنن الترمذی : ۴ / ۳۵۹ / ۱۹۹۵ ، کنز العمال : ۳/۶۴۲/۸۲۹۷ ؛ تنبيه الخواطر : ۱/۱۰۸ ، منیه المرید : ۱۷۰ .
- ۲- البيان والتبيين : ۲ / ۲۶ ؛ عوالى اللآلى : ۲ / ۲۴۵ / ۴ نحوه .
- ۳- المائه كلمه للجاحظ : ۱۸/۲۰ .
- ۴- غرر الحکم : ۱۰۵۳۲ .
- ۵- غرر الحکم : ۵۵۲۴ و ح ۴۶۰۷ وفيه «ثمره المراء الشحنة» .
- ۶- شرح نهج البلاغه : ۲۰/۲۷۱/۱۳۳ .
- ۷- لاحتیه : إذا نازعتہ . وفي المثل : من لا حاك فقد عاداك (الصحيح : ۶ / ۲۴۸۱) .
- ۸- شرح نهج البلاغه : ۲۰/۳۴۱/۹۱۷ .
- ۹- غرر الحکم : ۸۱۱۵ .
- ۱۰- غرر الحکم : ۸۸۵۳ .

ص: ۸۵

۶۳۶۷. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: با برادرت جدالگر مباش، وی را دست مینداز و وعده ای مده که خلاف آن رفتار کنی. ۶۳۶۸. رسول الله صلی الله علیه و آله: البیان و التبیان: سائب بن صیفی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: آیا مرا می شناسی؟ رسول خدا فرمود: «چگونه شریکم را که مرا آزار نمی رساند و با من مجادله نمی کند، نشناسم». ۶۳۶۹. عنه صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: با جدل، محبتی باقی نمی ماند. ۶۳۷۰. سنن أبی داوود عن أبی برزه الأسلمی عن رسول الله ص (كَانَ يَقُولُ بِأَخْرِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنَ الْم) امام علی علیه السلام: با جدالگری فراوان، محبتی نیست. ۶۳۷۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: فراوانی جدالگری، سبب کینه توزی است. ۶۳۶۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان: با آن که جدالگری کردی، دشمنی ورزیدی. ۶۳۶۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان: آن که با تو جدال می کند، دشمنی (۱) می کند. ۶۳۶۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: کسی که جدالگری اش فزونی یافت، از اشتباه، ایمن نیست. ۶۳۷۰. سنن أبی داوود (به نقل از ابو برزه) امام علی علیه السلام: آن که جدالگری اش به باطل فراوان گردد، نایبایی اش از حق، پایدار ماند . .

۱- لاحتیه، ملاحاه و لحاء: با وی منازعه کردم و در مثل می گویند: کسی که با تو منازعه کند، دشمنی کرده است (الصباح، ج ۶، ح ۲۴۸۱).

ص: ۸۶

۶۳۷۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام فی وَصِيَّتِهِ لِكَمِيلٍ: يَا كَمِيلُ إِنِّي كَأَنَّكَ تُغْرَى بِنَفْسِكَ السُّفَهَاءَ إِذَا فَعَلْتَ ، وَتُفْسِدُ الْإِخَاءَ . (۱) ۶۳۷۲. المعجم الأوسط عن عامر بن ربيعة: عنه علیه السلام: مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ . (۲) ۶۳۷۳. رسول الله صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: الْمِرَاءُ يَذُرُ الشَّرَّ . (۳) ۶۳۷۲. المعجم الأوسط (به نقل از عامر بن ربيعة) عنه علیه السلام: جِمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ ، وَكَثْرَةُ الْمُمَارَاهِ . (۴) ۶۳۷۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِ ، وَالْهَوْلِ ، وَالتَّرَدُّدِ ، وَالِاسْتِسْلَامِ: فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنَا (دینا) لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ؛ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئْتُهُ سَيِّئَاتِكَ الشَّيَاطِينِ؛ وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَاكِهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ هَلَكَ فِيهِمَا . (۵) ۶۳۷۴. عنه صلی الله علیه و آله: الإمام الباقر علیه السلام: الْمُعْتَكِفُ لَا يَشُمُّ الطَّيِّبَ ، وَلَا يَتَلَمَّذُ بِالرَّيْحَانِ ، وَلَا يُمَارَى . (۶) ۶۳۷۵. عنه صلی الله علیه و آله: الإمام الصادق علیه السلام: إِذَا ضُمَّتْ فُلَيْضُكُمْ سَمْعُكُمْ وَبَصَرُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَالْقَبِيحِ ، وَدَعِ الْمِرَاءَ . (۷) .

۱- بشاره المصطفى: ۲۶، بحار الأنوار: ۷۷ / ۲۶۸ / ۱ .

۲- نهج البلاغه: الحكمة ۳۶۲، بحار الأنوار: ۷۵ / ۲۱۲ / ۱۰؛ شرح نهج البلاغه: ۲۰ / ۳۰۸ / ۵۲۷ .

۳- غرر الحكم: ۳۹۳ .

۴- غرر الحكم: ۴۷۹۵ .

۵- نهج البلاغه: الحكمة ۳۱، الكافي: ۲ / ۳۹۳ / ۱، الخصال: ۲۳۳ / ۷۴ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۶۸ / ۳۴۸ / ۱۷ . راجع: الشُّكُّ .

۶- الكافي: ۴ / ۱۷۸ / ۴ .

۷- الكافي: ۴ / ۸۷ / ۳، إقبال الأعمال: ۱ / ۱۹۵، بحار الأنوار: ۹۷ / ۳۵۱ .

ص: ۸۷

۶۳۷۶. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام در وصیت به کمیل : ای کمیل ! از جدالگری برحذر باش؛ زیرا با جدالگری ، نادانان را بر خویش تحریک می کنی و دوستی را فاسد می سازی . ۶۳۷۷. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : کسی که بر آبروی خویش بخل ورزد ، جدالگری را رها کند . ۶۳۷۸. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : جدالگری بذر بدی هاست . ۶۳۷۹. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : تمام بدی ها در لجبازی و بسیار جدالگری است . ۶۳۷۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : شک ، چهار شاخه دارد : جدالگری ، ترس ، دودلی و تسلیم . آن که جدالگری را عادت (روش) خویش قرار داد ، شامش پگاه نخواهد شد و آن که از فرارویش ترسید ، عقبگرد خواهد کرد و آن که در شبهه ها دودل گشت ، شمش شیاطین ، لگدمالش خواهد کرد و آن که تسلیم بدبختی های دنیا و آخرت گشت ، در هر دو به هلاکت خواهد رسید . ۶۳۷۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام باقر علیه السلام : معتکف ، بوی خوش نمی بوید ، از گل لذت نمی برد و جدل نمی کند . ۶۳۷۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام : هنگامی که روزه هستی ، باید گوش و چشمت از حرام و زشتی روزه دار باشد و جدالگری را رها کنی . .

ص: ٨٨

٦٣٧٧. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: مَنْ يَضْمَنُ لِي أَرْبَعَةَ بِأَرْبَعَةٍ أَيْبَاتٍ فِي الْجَنَّةِ؟ أَنْفِقْ وَلَا تَخَفْ فَقْرًا، وَأَفْسِدِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَاتَّزِكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتِ مُحِقًّا، وَأَنْصِفِي النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ. (١) ٦٣٧٨. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ. (٢) ٦٣٧٩. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: الْمِرَاءُ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعَةٍ أَوْجِهٍ: إِمَّا أَنْ تَتَمَارَى أَنْتَ وَصَاحِبُكَ فِيمَا تَعْلَمَانِ، فَقَدْ تَرَكَتُمَا بِذَلِكَ النَّصِيحَةَ وَطَلَبْتُمَا الْفَضِيحَةَ، وَأَضَعْتُمَا ذَلِكَ الْعِلْمَ. أَوْ تَجْهَلَانِي، فَأَظْهَرْتُمَا جَهْلًا وَخَاصَمْتُمَا جَهْلًا. وَإِمَّا تَعْلَمُهُ أَنْتَ فَظَلَمْتِ صَاحِبُكَ بِطَلَبِ عَثْرَتِهِ. أَوْ يَعْلَمُهُ صَاحِبُكَ فَتَرَكَتِ حُرْمَتَهُ، وَلَمْ تُنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ.

وهذا كُلُّهُ مُعَالٌ، فَمَنْ أَنْصَفَ وَقَبِلَ الْحَقَّ وَتَرَكَ الْمُمَارَاةَ فَقَدْ أَوْثَقَ إِيْمَانَهُ وَأَحْسَنَ صِيْحَبَهُ دِينِهِ، وَصَانَ عَقْلَهُ. (٣) ٦٣٨٠. عنه صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: الْمُؤْمِنُ يُدَارَى وَلَا يُمَارَى. (٤) ٦٣٨١. الإمام علي عليه السلام: عنه علیه السلام في وَصِيَّتِهِ لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ: إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَمَلِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْجِدَالَ فَإِنَّهُ يُؤْبِقُكَ، وَإِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ. (٥).

١- الكافي: ٢ / ١٤٤ / ٢، الخصال: ٢٢٣ / ٥٢، المحاسن: ١ / ٧٠ / ٢٢ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ٢ / ١٢٨ / ٩.

٢- الكافي: ٢ / ٦٦٥ / ١٧، تحف العقول: ٤٨٦ عن الإمام العسكري عليه السلام، مشكاة الأنوار: ٥٥٠ / ١٨٤٨، بحار الأنوار: ٧٦ / ١٠ / ٥٩.

٣- منية المرید: ١٧١، مصباح الشريعة: ٢٧٠، بحار الأنوار: ٢ / ١٣٥ / ٣٢.

٤- أعلام الدين: ٣٠٣، بحار الأنوار: ٧٨ / ٢٧٧ / ١١٣.

٥- تحف العقول: ٣٠٩، بحار الأنوار: ٧٨ / ٢٨٨ / ٢.

۶۳۸۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: کیست که در برابر چهار خانه در بهشت، چهار چیز را برای من متعهد شود؟ ببخش و از نیازمندی نه‌راس؛ صلح را در جهان گسترش بده؛ از جدالگری، حتی در صورت محق بودن، دست بشوی؛ و با مردم، منصف باش. ۶۳۸۱. امام علی علیه السلام: امام صادق علیه السلام: جدل نکن تا آبرویت نرود. ۶۳۸۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: جدالگری از چهار روی خارج نیست: یا تو و همراهت درباره چیزی جدال می‌کنید که هر دو می‌دانید! در این صورت، خیرخواهی را ترک کرده، آبروریزی را پیشه ساخته‌اید و دانش جدل را تباه ساخته‌اید؛ یا آن که هیچ کدام نمی‌دانید. بنابراین، نادانی را آشکار نموده‌اید و از روی نادانی دشمنی ورزیده‌اید؛ و یا آن که تو تنها می‌دانی. در این صورت، با جستجوی لغزش دوستت، به وی ستم روا داشته‌ای؛ یا آن که دوست تو تنها می‌داند. در این صورت، حرمت وی را زیر پا گذاشته، وی را در جایگاه واقعی اش قرار نداده‌ای.

و همه اینها ناممکن است. بنابراین، اگر کسی انصاف به خرج دهد و حق را بپذیرد و جدالگری را رها کند، ایمانش را استوار و دینش را نیکو و خردش را پاس داشته است. ۶۳۸۳. عنه صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: مؤمن، مدارا کند و جدل نوزد. ۶۳۸۴. عنه صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام در وصیتش به مؤمن الطاق: از جدالگری برحذر باش؛ چرا که اعمال تو را نابود می‌کند. از جدل برحذر باش؛ چرا که گرفتارت می‌کند و از دشمنی بسیار پرهیز که تو را از خدا دور می‌سازد..

ص: ٩٠

٦٣٨٢. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: الإمام الهادى عليه السلام: المِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ ، وَيُحَلِّلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ ، وَأَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ الْمَغَالِبَةُ ، وَالْمَغَالِبَةُ أَسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ . (١) ٦٣٨٣. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: لقمان عليه السلام لابنِهِ : مَنْ يُحِبُّ الْمِرَاءَ يَشْتِمُ . (٢) ٦٣٨٤. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: سليمان بن داود عليه السلام لابنِهِ : دَعِ الْمِرَاءَ! فَإِنَّ نَفْعَهُ قَلِيلٌ ، وَهُوَ يُهَيِّجُ الْعَدَاوَةَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ . (٣) راجع : ح ١٠٦ .

١- .أعلام الدين : ٣١١ ، بحار الأنوار : ٧٨ / ٣٦٩ / ٤ .

٢- .الكافي : ٢ / ٦٤٢ / ٩ ، قصص الأنبياء : ١٩١ / ٢٣٩ ، بحار الأنوار : ١٣ / ٤١٧ / ١١ و ص ٢٠ / ٤٢٦ .

٣- .سنن الدارمى : ١ / ٩٦ / ٣٠٨ ؛ تنبيه الخواطر : ٢ / ١٢ وفيه «يا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ ، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ فِيهِ مَنْفَعَةٌ وَهُوَ . . .» .

ص: ۹۱

۶۳۸۶. عنه صلی الله علیه و آله: امام هادی علیه السلام: جدالگری، دوستی دیرپا را نابود می کند و پیمان های استوار را از هم می گسلد و کمترین نتیجه آن، پیروزی برطرف مقابل است و پیروزی، سبب اصلی جدایی است. ۶۳۸۷. الإمام الصادق علیه السلام: لقمان علیه السلام به پسرش: کسی که جدالگری را دوست دارد، بدگویی می شنود. ۶۳۸۸. رسول الله صلی الله علیه و آله: سلیمان بن داوود علیه السلام به پسرش: جدالگری را رها کن، چون سودش کم است و دشمنی بین دوستان را برمی افروزد. ر. ک: حدیث ۱۰۶

نکته از کتاب های لغت به دست می آید که «مراء (جدالگری)»، نوعی از مجادله است که شخص از سویی در حیرت است و از سویی دیگر، با طرف مقابل به انکار و ناباوری می پردازد و تلاش می کند مطالب و دیدگاه های طرف مقابل را از زبان وی بشنود و برای غلبه بر وی، آنها را رد کند و انکار نماید. بنابراین، جدالگری (مراء) در مجادله های باطل به کار گرفته می شود و نه گفتمان های حق؛ زیرا گفتمان حق، عبارت است از گفتگویی که در آن، گفتگو کننده، دیدگاه ها و آراییی از قرآن و سنت به دست آورده و هیچ شکی در آن ندارد و از طرف دیگر، هدفش از گفتمان، روشن کردن حق و پاسخگویی به شبهه هایی است که در این زمینه مطرح شده است. نتیجه آن که گفتگو کننده، چه برحق باشد و چه بر باطل، روا نیست جدال به مفهوم بیان شده را انجام دهد.

ص: ٩٢

٣ / ٥ الخُصومَة ٦٣٨٨. بِيَامِبرِ خِدا صِلى اللهُ عَلَيه وَآلِهِ: الإِمامِ عَلِىِّ عَلَيه السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَالْمِراءِ وَالْخُصومَة! فَإِنَّهُمَا يَمِرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلِى الإِخوانِ ، وَيُنَبِّتُ عَلَيهِمَا النِّفاقَ . (١) ٦٣٨٩. صحيح مسلم (به نقل از ابو ذر) جابر: قال لى مُحَمَّدُ بَنُ عَلِىِّ عَلَيه السَّلَامُ : يا جابِرُ! لا تُخاصِمَ ؛ فَإِنَّ الخُصومَة تُكذِّبُ الْقُرْآنَ . (٢) ٦٣٩٠. المستدرک على الصحيحين عن أبى كثير الزبيدى عن أبيه الإمام الصادق عليه السلام: لا يُخاصِمُ إلا مَنْ قد ضاقَ بِما فى صَدْرِهِ . (٣) ٦٣٩١. رسول الله صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: لا يُخاصِمُ إلا شاكٌّ ، أو مَنْ لا ورَعَ لَهُ . (٤) ٦٣٩٢. الغضب ٦ / ٣. عنه صلى الله عليه وآله: الإمام علي عليه السلام: شدَّةُ الغَضَبِ تُغَيِّرُ المَنْطِقَ ، وَتَقَطِّعُ مادَّةَ الحُجَّةِ ، وَتَفَرِّقُ الفَهْمَ . (٥) ٦٣٩٣. عنه صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: دَعِ الحِدَّةَ ، وَتَفَكَّرْ فى الحُجَّةِ ، وَتَحَفِّظْ مِنَ الخَطْلِ (٦) تَأْمَنِ الرِّلَّ . (٧) .

١- الكافي: ٢ / ٣٠٠ / ١ ، منيه المرید: ٣١٧ ، بحار الأنوار: ٢ / ١٣٩ / ٥٦ و ج ٧٣ / ٣٩٩ / ٥ .

٢- الطبقات الكبرى: ٥ / ٣٢١ .

٣- التوحيد: ٣٥ / ٤٦١ .

٤- التوحيد: ٣٠ / ٤٦٠ و ص ٤٥٨ / ٢٣ نحوه ، الأصول الستة عشر (أصل مثنى بن الوليد الحنّاط): ١٠٢ وفيه «شاكٌّ فى دينه» ، بحار الأنوار: ٢ / ١٤٠ / ٦١ .

٥- كنز الفوائد: ١ / ٣١٩ ، بحار الأنوار: ٧١ / ٤٢٨ / ٧٨ .

٦- الخطل: الكلام الفاسد الكثير المضطرت (معجم مقاييس اللغة: «خطل»).

٧- غرر الحكم: ٥١٣٦ .

ص: ۹۳

۳ / ۵۲ دشمنی

۳ / ۶۳ خشم

۳ / ۵ دشمنی ۶۳۹۶. عنه صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: بپرهیزید از جدالگری و دشمنی؛ چون این دو، دل‌ها را بر دوستان، بیمار می‌کند و دورویی بر پایه آن دو به وجود می‌آید. ۶۳۹۷. عنه صلی الله علیه و آله: جابر: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! دشمنی مکن؛ چرا که دشمنی، قرآن را تکذیب می‌کند. ۶۳۹۸. عنه صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: جز کسی که سینه اش تنگ شده، دشمنی نمی‌کند. ۶۳۹۹. عنه صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: جز شک‌کننده و یا شخص بی‌پروا دشمنی نمی‌کند. ۳ / ۶ خشم ۶۳۹۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: شدت خشم، سخن گفتن را دگرگون می‌کند، قدرت استدلال را قطع می‌کند و شعور را متلاشی می‌سازد. ۶۳۹۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: تندخویی را رها کن و به استدلال بیندیش. از یاوه‌گویی (۱) خویش را نگه دار تا از لغزش در امان بمانی.

۱- الخطل: کلام.

۶۳۹۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : محمد بن سنان : الْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ . . . قَالَ لِابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ بَعْدَ أَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي رَدِّ الْخَالِقِ وَالصَّانِعِ : يَا عَبْدُ اللَّهِ ! أَلْحِدْتِ فِي دِينِ اللَّهِ ، وَأَنْكَرْتِ الْبَارِيَّ . . . فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ لِلْمُفْضَلِ : يَا هَذَا ! إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ كَلَمْنَاكَ ، فَإِنْ ثَبَّتْ لَكَ حُجَّةٌ تَبِعْنَاكَ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْهُمْ فَلَا كَلَامَ لَكَ ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ فَمَا هَكَذَا يُخَاطِبُنَا ، وَلَا بِمِثْلِ دَلِيلِكَ يُجَادِلُنَا ، وَلَقَدْ سَمِعَ مِنْ كَلَامِنَا أَكْثَرَ مِمَّا سَمِعْتَ ، فَمَا أَفْحَشَ فِي خِطَابِنَا وَلَا تَعَدَّى فِي جَوَابِنَا ! وَإِنَّهُ لِلْحَلِيمِ الرَّزِينِ ، الْعَاقِلِ الرَّصِينِ ، لَا يَعْتَرِيهِ خُرْقٌ وَلَا طَيْشٌ وَلَا نَزَقٌ ، يَسْمَعُ كَلَامَنَا ، وَيُصْغِي إِلَيْنَا ، وَيَسْتَعْرِفُ حُجَّتَنَا حَتَّى اسْتَفْرَغَنَا مَا عِنْدَنَا ، وَظَنَّنَا أَنَّا قَدْ قَطَعْنَا ، أَدْحَضَ حُجَّتَنَا بِكَلَامٍ يَسِيرٍ ، وَخِطَابٍ قَصِيرٍ ، يُلْزِمُنَا بِهِ الْحُجَّةَ ، وَيَقْطَعُ الْعُدْرَ ، وَلَا نَسْتَطِيعُ لِجَوَابِهِ رَدًّا ، فَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَخَاطِبْنَا بِمِثْلِ خِطَابِهِ . (۱) ۳ / ۱۷ لِاسْتِظْهَارٍ بِالْبَاطِلِ الْكِتَابُ « كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَخْرَابُ مِنْهُمْ بَعْدَهُمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ . (۲) »

۱- بحار الأنوار : ۳/۵۸ نقلاً عن توحيد المفضل بن عمر .

۲- غافر : ۵ .

۳ / ۷۴ یاری جویی از باطل

۱. ۶۴۰. أسد الغابه عن عمر بن یحیی عن أبیه عن جدّه: محمّد بن سنان: مفضّل بن عمر، پس از آن که سخن ابن ابی العوجاء را در ردّ آفریدگار شنید، گفت: ای دشمن خدا! در دین خدا الحاد می‌ورزی و خدای را منکر می‌شوی؟... ابن ابی العوجاء به مفضّل گفت: ای مرد! اگر اهل گفتگویی، با هم سخن خواهیم گفت. اگر دلیل به نفع تو بود، از تو پیروی می‌کنم، و اگر اهل گفتگو نیستی، حرفی با تو نیست. اگر تو از یاران جعفر بن محمّد صادق علیه السلام هستی، بدان که وی با ما چنین سخن نمی‌گوید و با چنین دلیل‌هایی گفتگو نمی‌کند و از زبان ما بیشتر از آنچه شنیده‌ای، شنیده است و هیچ‌گاه در گفتگو با ما ناسزا نمی‌گوید و در پاسخ ما حق‌کشی نمی‌کند. وی فردی حلیم، باوقار، خردمند و استوار است؛ هیچ‌گاه نادانی، شتابزدگی و بی‌باکی بر وی عارض نمی‌شود؛ سخن ما را می‌شنود و به ما توجه می‌کند و از دلیل‌های ما هرچه که داریم، آگاه می‌شود، به گونه‌ای که فکر می‌کنیم راه را بر وی بسته‌ایم. آن‌گاه با سخنی ساده و کلامی کوتاه، استدلال ما را از بین می‌برد و دلیل خود را اثبات می‌کند و عذر ما را قطع می‌کند و نمی‌توانیم در جوابش پاسخی بدهیم. اگر تو از یاران وی هستی، مثل وی با ما گفتگو کن. ۳ / ۷ یاری جویی از باطلقرآنپیش از اینان، قوم نوح، و بعد از آنان، دسته‌های مختلف [دیگر] به تکذیب پرداختند، و هر امّیتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را برگیرند، و به [وسیله] باطل، جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتم. آیا چگونه بود کیفر من؟

ص: ۹۶

الحديث ۶۴۰۳. مسند ابن حنبل (به نقل از عایشه) رسول الله صلى الله عليه و آله : لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ شَحًا . يَعْنِي الْجِدَالَ لِيُدْحِضُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ . (۱).

۱- التوحيد : ۴۶۱ / ۳۳ ، الجعفریات : ۱۷۱ وفيه « . . . سحنا . يعنى الجدل فى الدين » .

ص: ۹۷

حدیث ۶۴۰۵ سنن أبی داوود عن أبی سعید: رسول خدا صلی الله علیه و آله : خداوند ، آنانی را که دین خود را وسیله جدال قرار می دهند ، لعنت کرده است؛ یعنی جدالگری کنند تا به وسیله باطل ، حق را از بین ببرند . .

ص: ۹۸

الفصل الرابع: أحكام الجوار ۴ / الجوار الممدوح الكتاب « ادع إلى سبيل ربك بالحكمه والموعظه الحسنه و جدلهم بالتي هي أحسن إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين . (۱) »

« و لا تجدوا أهل الكتب إلا بالتي هي أحسن إلا الذين ظلموا منهم و قولوا ءامننا بالذي أنزل إلينا و أنزل إلينا و إلهنا و إلهكم و حد و نحن له مسلمون . (۲) »

۱- النحل : ۱۲۵ .

۲- العنكبوت : ۴۶ .

فصل چهارم : احکام گفتمان**۴ / ۱۵ گفتمان شایسته**

فصل چهارم: احکام گفتمان ۴ / ۱ گفتمان شایسته قرآنی حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است ، مجادله نمای . در حقیقت ، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده ، داناتر و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است .

و با اهل کتاب ، جز به [شیوه ای] که بهتر است ، مجادله مکنید مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده اند و بگویید : «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ، ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم» .

ص: ۱۰۰

الحديث ۶۴۱۳. عنه صلى الله عليه و آله :الإمام على عليه السلام في الحكم المنسوبه إليه : مُرُوا الْأَحْدَاثَ بِالْمِرَاءِ وَالْجِدَالَ ، وَالْكُهُولَ بِالْفِكْرِ ، وَالشُّيُوخَ بِالصَّمْتِ . (۱) ۶۴۱۴. عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَيَّ عَدُوْنَا ، أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْفِقِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ . (۲) ۶۴۱۰. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :هشام بن الحكم :قال لى أبو عبد الله عليه السلام : ما فعل ابن الطيَّارِ ؟ قُلْتُ : مات ، قال : رَحِمَهُ اللَّهُ وَلَقَاهُ نَصْرَهُ وَسِرُّورًا ، فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ . (۳) ۶۴۱۱. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :أبو القاسم نصر بن الصِّبَّاحِ :عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَخَّيَّاجِ شَهِدَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَنَّةَ ، وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ : يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ ، كَلَّمَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ مِثْلُكَ . (۴) ۶۴۱۲. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :هَمَّادُ :كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ مُحَمَّدَ بْنَ حَكِيمٍ أَنْ يُجَالِسَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَنْ يُكَلِّمَهُمْ وَيُخَاصِمَهُمْ حَتَّى كَلَّمَهُمْ فِي صَاحِبِ الْقَبْرِ ، فَكَانَ إِذَا انصَرَفَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ : مَا قُلْتَ لَهُمْ ؟ وَمَا قَالُوا لَكَ ؟ وَيَرْضَى بِذَلِكَ مِنْهُ . (۵) .

۱- شرح نهج البلاغه : ۲۰/۲۸۵/۲۶۰ .

۲- الأمالى للمفيد : ۷ / ۳۳ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۵ / ۳۶ .

۳- رجال الكششى : ۲ / ۶۳۸ / ۶۵۱ و ح ۶۵۲ عن أبى جعفر الأحول نحوه ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۶ / ۴۰ و ج ۴۰۴ / ۷۳ .

۴- رجال الكششى : ۲ / ۷۴۱ / ۸۳۰ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۶ / ۴۲ و ج ۴۰۵ / ۷۳ .

۵- رجال الكششى : ۲ / ۷۴۶ / ۸۴۴ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۷ / ۴۴ .

ص: ۱۰۱

حدیث ۶۴۱۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : نوجوانان را به مجادله و مباحثه فرمان دهید ، میان سالان را به تفکر و کهن سالان را به سکوت . ۶۴۱۵. کشف الیقین عن ابن عباس : امام باقر علیه السلام : آن که با زبانش ما را بر دشمنانمان یاری کند ، در روزی که در پیشگاه الهی ایستاده ، خداوند با حجت خود ، وی را به سخن خواهد آورد . ۶۴۱۶. رسول الله صلی الله علیه و آله (فی حَقِّ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَام) هشام بن حکم : امام صادق علیه السلام از من پرسید : «ابن طیار چه شد؟» . گفتم : مُرد . فرمود : «خدا رحمتش کند و او را با چهره ای شاداب و شادمان ، ملاقات کند . وی بسیار دفاع کننده از ما اهل بیت بود . ۶۴۱۷. عنه صلی الله علیه و آله : ابوالقاسم نصر بن صباح : امام صادق علیه السلام به بهشتی بودن عبدالرحمان بن حجاج گواهی داد و به وی می فرمود : ای عبد الرحمان ! با مردم مدینه سخن بگو . من دوست دارم در میان شیعیان ، امثال تو دیده شوند . ۶۴۱۸. عنه صلی الله علیه و آله : حماد : امام کاظم علیه السلام به محمّد بن حکیم دستور می داد که در مسجد رسول خدا با مردم مدینه بنشیند و با آنان سخن بگوید و گفتمان کند . حتی درباره صاحب قبر (پیامبر) هم با آنان سخن گوید . وقتی وی بر می گشت ، امام می فرمود : «به آنان چه گفتمی و آنان به تو چه گفتند؟» و امام از گفتمان او خشنود بود . .

ص: ۱۰۲

۶۴۱۹. رسول الله صلى الله عليه وآله: الإمام العسكرى عليه السلام: ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجِدَالَ فِي الدِّينِ ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ . فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا ، وَلَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ ، أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : « وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۱) » وَقَوْلُهُ : « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاجِدْلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ . (۲) » فَالْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالَّذِينَ ، وَالْجِدَالُ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا ، وَكَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ : « وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى (۳) » وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « تِلْكَ أَمْرًا يَتَّبِعُهُمْ قُلُوبًا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . (۴) » فَجَعَلَ عِلْمَ الصَّادِقِ وَالْإِيمَانَ بِالْبُرْهَانِ ، وَهَلْ يُؤْتَى بِالْبُرْهَانِ إِلَّا فِي الْجِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ؟

فَقِيلَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ؟ وَالتِّي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ ؟

قَالَ : أَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ فَانْ تُجَادِلَ [بِهِ] ، مُبْطِلًا فَيُورِدُ عَلَيْكَ بَاطِلًا ، فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّتِهِ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ ، وَلَكِنْ تَجِدُ قَوْلَهُ ، أَوْ تَجِدُ حَقًّا ، يُرِيدُ ذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعَيِّنَ بِهِ بَاطِلَهُ ، فَتَجِدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ ، لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلُصُ مِنْهُ ، فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضُعَفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَعَلَى الْمُبْطِلِينَ .

أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ ، وَضَعْفَ مَا فِي يَدِهِ ، حُجَّةً لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ .

وَأَمَّا الضَّعَفَاءُ مِنْكُمْ فَتَعْمُّ قُلُوبُهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحَقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ .

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَإِحْيَاءَهُ لَهُ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَاكِيًا عَنْهُ : « وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۵) » فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ : « قُلْ يَا مُحَمَّدُ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مُنْتَقِدُونَ » إِلَى آخِرِ السُّورَةِ .

فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ : كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِيمٌ ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَفَعِيجٌ (۶) زُ مِنْ ابْتَدَأَ بِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يَبْلَى ؟ بَلِ ابْتِدَأُوهُ » أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَتِهِ .

ثُمَّ قَالَ : « الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا (۷) » أَي إِذَا أَكْمَنَ النَّارَ الْحَارَّةَ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرُّطْبِ ، ثُمَّ يَسْتَخْرِجُهَا فَعَرَفَكُمْ أَنَّهُ عَلَى إِعَادِهِ مَا يَبْلَى أَقْدَرُ .

ثُمَّ قَالَ : « أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸) » أَي : إِذَا كَانَ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَعْظَمَ وَأَبْعَدَ فِي أَوْهَامِكُمْ وَقَدْرِكُمْ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي ، فَكَيْفَ جَوَزْتُمْ مِنَ اللَّهِ خَلْقَ هَذَا الْأَعْجَبِ عِنْدَكُمْ ، وَالْأَصْعَبِ لَدَيْكُمْ ، وَلَمْ تُجَوِّزُوا مِنْهُ [خَلْقَ] مَا هُوَ أَسْهَلُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي ؟

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَهَذَا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، لِأَنَّ فِيهَا قَطَعَ عُذْرَ الْكَافِرِينَ وَإِزَالَهَ شُبُهَهُمْ .

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ ، فَانْ تَجِدُ حَقًّا لَا يُمْكِنُ أَنْ تَفْرُقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَاطِلٍ مِنْ تُجَادِلِهِ ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنِ بَاطِلِهِ ، بِأَنْ تَجِدُ

الْحَقُّ ، فَهَذَا هُوَ الْمُحَرَّمُ ، لِأَنَّكَ مِثْلُهُ ، جَحَدَ هُوَ حَقًّا ، وَجَحَدْتَ أَنْتَ حَقًّا آخَرَ .

وقال أبو محمّد الحسن العسكري عليه السلام : فقام إليه رجل آخر وقال : يابن رسول الله ، أفجادل رسول الله ؟

فقال الصادق عليه السلام : مهما ظننت برسول الله من شيء ، فلا تظننّ به مخالفة الله . أليس الله قد قال : « وَجَدِلْتُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۹) !؟ » وقال : « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ (۱۰) » ؟ ! لِمَنْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- ؟ أَفَتُظَنُّ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَالَفَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ ، فَلَمْ يُجَادِلْ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ ، وَلَمْ يُخْبِرْ عَنِ [أَمْرِ] اللَّهِ بِمَا أَمَرَهُ أَنْ يُخْبِرَ بِهِ [عَنْهُ] ؟ ! ۱۱ .

۱- العنكبوت : ۴۶ .

۲- النحل : ۱۲۵ .

۳- البقره : ۱۱۱ .

۴- البقره : ۱۱۱ .

۵- يس : ۷۸ .

۶- يس : ۷۹ .

۷- يس : ۸۰ .

۸- يس : ۸۱ .

۹- يس : ۷۹ .

۱۰- الاحتجاج : ۱/۲۳/۲۰ ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام : ۳۲۲ / ۵۲۷ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۲۵ / ۲ و ج ۹ / ۲۵۵

۱ / و ج ۷۳ / ۴۰۲ .

ص: ۱۰۳

۶۴۱۵. کشف الیقین (به نقل از ابن عباس) امام عسکری علیه السلام: در محضر امام صادق علیه السلام از جدال در دین سخن به میان آمد و این که رسول خدا و امامان علیه السلام از این کار نهی کرده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: «به طور مطلق از آن نهی نشده؛ ولی از جدال به غیر روش نیکو نهی شده است. مگر نشنیده اید که خدای عزوجل می فرماید: و با اهل کتاب، جز به [شیوه ای] که بهتر است، مجادله مکنید و در جای دیگر فرموده: با اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است، مجادله نما.

بنابراین، جدال به روش نیکو را دانشوران با دین همراه ساختند و جدال به غیر روش احسن، حرام است. خدا آن را بر پیروان ما حرام ساخته است. چگونه خدا جدال را به طور کلی حرام کرده است، در حالی که می فرماید: و گفتند: هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر آن که یهودی و یا ترسا باشد و می فرماید: این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: اگر راست می گوید، دلیل خود را بیاورید.

بنابراین، دانش درست و ایمان را به برهان دانسته است و آیا جز در جدال به روش نیکو، برهان آورده می شود؟».

گفته شد: ای فرزند رسول خدا! جدال به روش نیکو و جدال به روش غیر نیکو چیست؟

فرمود: «جدال به روش غیر نیکو، آن است که با باطل پیشه مجادله کنی. او باطلی را برای تو مطرح کند و تو با حجتی که خدا قرار داده آن را پاسخ نگیری؛ بلکه حرفش را انکار کنی و یا حقی را که شخص باطلگرا می خواهد با آن به نفع حرف باطلش استدلال کند، از ترس آن که در آن مطلب حق، حجتی بر تو باشد آن را انکار کنی؛ چرا که نمی دانی چگونه از استدلال وی رهایی یابی. این روش که موجب ایجاد فتنه بر برادران که توان و یا باطلگرایان شوند، بر شیعه ما حرام است؛ زیرا باطلگرایان، ناتوانی ناتوان های شما را در هنگام مجادله و ضعف دلیل های وی را حجتی بر باطل خود قرار می دهند.

اما ضعیفان شما از این که ناتوانی طرفدار حق را در برابر طرفدار باطل می بینند، غمگین می شوند.

امّا جدال به روش نیکو، همان است که خداوند به پیامبرش فرمان داده با منکران حیاتِ پس از مرگ و زنده ساختن مردگان، مباحثه کند.

خداوند، از پیامبرش چنین گزارش می کند: و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوان ها را که پوسیده است، زندگی می بخشد؟ خداوند در پاسخ به آن می فرماید: بگو ای محمد! همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر گونه آفرینشی داناست. همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتاد] آتش می افروزد تا آخر سوره.

خداوند از پیامبرش خواسته تا با باطل پیشه ای که می گوید: چگونه رواست این استخوان های پوسیده برانگیخته شوند، مجادله کند. خداوند می گوید: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد. آیا آن که آنها را از هیچ آفریده، از این که پس از پوسیدن، دوباره برگرداند، عاجز است؟ بلکه ایجاد اولیه آن در پیش شما مشکل تر از برگرداندن آنهاست.

سپس گفت : همو که برایتان در درخت سبزه نام اخگر نهاد ؛ یعنی هنگامی که آتش سوزنده را در درون درخت سرسبز و خیس قرار داد و آن را از درون درخت بیرون آورد ، به شما فهماند که او به بازگرداندن آنچه متلاشی شده ، توانا تر است .

آن گاه فرمود : آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده ، توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری ؛ اوست آفریننده دانا ؛ یعنی هنگامی که آفرینش آسمان ها و زمین بزرگ تر و دورتر است ، در تصوّر و توان شما از این که پس از نابود شدن ، دوباره برگردند ، پس چگونه آفرینش چیزهای شگفت و سخت از نظر خودتان را بر خداوند ، روا می دانید؛ ولی آفرینش دوباره چیزی که به نظر شما آسان تر است ، روا نمی دانید؟ .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود : «این ، جدال به روش نیکوست؛ چرا که در آن ، نابودی بهانه کافران و زدودن شبهه آنان است .

امّا جدال به غیر روش نیکو ، این است که منکر حقیّی گردی که در مجادله با طرف مقابل ، نمی توانی بین آن و بین باطل ، فرق بگذاری و باطل وی را با انکار حق ، رد می کنی . پس این جدال ، حرام است . چون در این صورت ، تو نیز مثل او هستی . او حقیّی را منکر شده و تو هم حقّ دیگری را منکر شده ای» .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که شخصی خطاب به امام صادق علیه السلام گفت : ای فرزند رسول خدا ! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هم مجادله کرده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود : «هر گمانی که به رسول خدا می بری ، گمان مخالفت با خدا را در حق وی مبر . مگر خدا نگفت : باآنان به نیکوترین روش ، مجادله کن و گفت : بگو آن که برای اولین بار ایجاد کرد ، زنده اش می کند ؟ خداوند ، برای چه کسی مثل زده است؟ آیا می پنداری که رسول خدا با دستور خدا مخالفت کرده است و بر آنچه که خدا دستور داده ، مجادله نکرده و از آنچه که خدا دستور داده خبر بدهد ، خبر نداده است؟» . .

ص: ۱۰۴

..

ص: ۱۰۵

..

ص: ۱۰۶

..

ص: ۱۰۷

..

ص: ۱۰۸

۴ / ۲ الجواز المذموم ۴ / ۲ الجدل فی القرآن الكتاب «وَلَقَدْ صَيَّرْنا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْأَنْسُنُ أَكْثَرَشَىٰ عِجْدَلًا (۱)» .

« وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ . (۲) »

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَدِّلونَ فِي آياتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُضْرَفُونَ . (۳) »

« مَا يُجَدِّلُ فِي آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ . (۴) »

« وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَدِّلونَ فِي آياتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ . (۵) »

الحديث ۶۴۲۱. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله : أبو أمامه : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خَرَجَ عَلَى النَّاسِ وَهُمْ يَتَنَازَعُونَ فِي الْقُرْآنِ ، فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ، حَتَّى كَانَتْما صُبَّ عَلَى وَجْهِهِ الْخِلا ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «لَا تَضْرِبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ ، فَإِنَّهُ مَا ضَلَّ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا أوتُوا الْجَدَلَ ، ثُمَّ تَلَا : « مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۶) . (۷) » .

۱- .الكهف : ۵۴ .

۲- .الأنعام : ۶۸ .

۳- .غافر : ۶۹ .

۴- .غافر : ۴ .

۵- .الشورى : ۳۵ .

۶- .الزخرف : ۵۸ .

۷- .تفسير الطبرى : ۱۳ / الجزء ۲۵ / ۸۸ .

ص: ۱۰۹

۴ / ۲۶ گفت‌مان نکوهشبار

۴ / ۲ اجدال در قرآن

۴ / ۲ گفت‌مان نکوهشبار ۴ / ۲ اجدال در قرآنقرآنو به راستی در این قرآن ، برای مردم ، از هر گونه مثلی آوردیم ، ولی [انسان بیش از هر چیز ، سرِ جدال دارد .

و چون بینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند ، از ایشان روی برتاب ، تا در سخنی غیر از آن در آیند؛ و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت ، پس از توجه ، [دیگر] با قوم ستمکار منشین . آیا کسانی را که در [ابطال] آیات خدا مجادله می کنند ، ندیده ای [که] تا کجا [از حقیقت ،] انحراف کرده اند؟

جز آنهایی که کفر ورزیدند ، [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی کند . پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند .

و [تا] آنان که در آیات ما مجادله می کنند ، بدانند که ایشان را [روی] گریزی نیست .

حدیث ۶۴۳۲. عنه صلی الله علیه و آله : ابو امامه : رسول خدا بر گروهی گذشت که درباره قرآن ، منازعه می کردند . به شدت خشمگین شد ، به گونه ای که گویی بر چهره اش سرکه پاشیده شده بود . آن گاه فرمود : «بخش هایی از کتاب خدا را با بخش های دیگر مسنجید . هیچ گاه هیچ قومی گمراه نشدند ، جز آن که جدالگری کردند» . آن گاه این آیه را خواند : «آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند» .

ص: ۱۱۰

۶۴۳۳. عنه صلى الله عليه وآله: الإمام الباقر عليه السلام في قول الله تعالى: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»: الكَلَامُ فِي اللَّهِ، وَالْجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ «فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ حَتَّى» يَخُوضُونَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (۱). (۲) ۶۴۳۴. عنه صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ، هُمْ أَصْحَابُ الْخُصُومَاتِ. (۳) ۶۴۲۶. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: لَا تُجَالِسُوا أَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ، فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ. (۴) ۶۴۲۷. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: رسول الله صلى الله عليه وآله: الجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ. (۵) ۶۴۲۸. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه صلى الله عليه وآله: لَا تُجَادِلُوا فِي الْقُرْآنِ، فَإِنَّ جِدَالَ فِيهِ كُفْرٌ. (۶).

۱- ۳. و. الأنعام: ۶۸.

۲- تفسير العياشي: ۱ / ۳۶۲ / ۳۱، بحار الأنوار: ۳ / ۲۶۰ / ۷.

۳- حليه الأولياء: ۳ / ۱۸۴، الدر المنثور: ۳ / ۲۹۲ نقلاً عن عبد بن حميد وابن المنذر وفيه «إن أصحاب الأهواء من الذين يخوضون في آيات الله».

۴- سنن الدارمي: ۱ / ۱۱۶ / ۴۰۶ و ص ۲۱۹ / ۷۶، الطبقات الكبرى: ۵ / ۳۲۱، الدر المنثور: ۳ / ۲۹۲ نقلاً عن عبد بن حميد وابن جرير وأبي نعيم.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۴۳ / ۲۸۸۳، حليه الأولياء: ۶ / ۱۳۴، الدر المنثور: ۷ / ۲۷۳ نقلاً عن عبد ابن حميد، كنز العمال: ۱ / ۶۱۶ / ۲۸۳۷.

۶- مسند الطيالسي: ۳۰۲ / ۲۲۸۶، كنز العمال: ۱ / ۶۱۵ / ۲۸۳۶.

ص: ۱۱۱

۶۴۲۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام باقر علیه السلام در تفسیر این کلام خدا «و چون بینی کسانی [به قصد توطئه] در آیات ما فرو می روند»: مراد، بحث درباره [ذات] خدا و جدال بر سر قرآن است. «از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن در آیند».

۶۴۳۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام باقر علیه السلام: آنان که در آیات خدا فرو می روند، دشمنی پیشگان اند. ۶۴۳۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام باقر علیه السلام: با دشمنی پیشگان، همنشینی مکنید، چون آنان اند که در آیات خدا فرو می روند.

۶۴۳۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: جدال در باره قرآن، کفر است. ۶۴۳۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: در باره قرآن، مجادله نکنید؛ چرا که جدالی است که در آن، کفر وجود دارد. .

ص: ۱۱۲

۶۴۳۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عنه صلی الله علیه و آله : المراء فی القرآن کفر . (۱) ۶۴۳۵. رسول الله صلی الله علیه و آله : عنه صلی الله علیه و آله : لا- تماروا فی القرآن ، فإن المراء فیہ کفر . (۲) ۶۴۳۶. عنه صلی الله علیه و آله : أبو سعید الخدری : کنا جلوسا علی باب رسول الله صلی الله علیه و آله نتذاکر ، ینزع (۳) هذا بآیه ، وینزع هذا بآیه ، فخرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله كما یفقا فی وجهه حب الرمان ، فقال : يا هؤلاء ، بهذا بعثتم ؟ أم بهذا أمرتم ؟ لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض . (۴) راجع : الجدل فی الدین ، ح ۸۱ .

۴ / ۲۲ الجدل فی الدینالکتاب « و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حججهم داحضه عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید . (۵) »

« یسرعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین ءامنوا مشفقون منها و یعلمون أنها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعه لفی ضل بعید . (۶) »

۱- . سنن أبی داود : ۴/۱۹۹/۴۶۰۳ ، المستدرک علی الصحیحین : ۲/۲۴۳/۲۸۸۲ ، تاریخ بغداد : ۴/۸۱/۱۷۱۶ ، کنز العمال : ۱/۶۱۶/۲۸۳۸ ؛ تفسیر العیاشی : ۱ / ۱۸ / ۳ عن الإمام الرضا علیه السلام و فیہ « کتاب الله » بدل « القرآن » .

۲- . المعجم الكبير : ۵ / ۱۵۲ / ۴۹۱۶ ، مسند ابن حنبل : ۶ / ۱۷۳ / ۱۷۵۵۰ و ص ۲۴۴ / ۱۷۸۳۶ کلاهما نحوه ، کنز العمال : ۱ / ۶۱۹ / ۲۸۶۰ .

۳- . ینزع : أی ینجذب و یمیل (النهایه : ۵ / ۴۱) .

۴- . المعجم الكبير : ۶/۳۷/۵۴۴۲ ، الترغیب والترهیب : ۴/۱۳۲/۱ ، و راجع سنن ابن ماجه : ۱/۳۳/۸۵ ، مسند ابن حنبل : ۲ / ۶۳۲ / ۶۸۶۰ .

۵- . الشوری : ۱۶ .

۶- . الشوری : ۱۸ .

ص: ۱۱۳

۴ / ۲ / جدال در دین

۶۴۳۹. رسول الله صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: جدل پیشگی (بگو مگو) در باره قرآن، کفر است. ۶۴۴۰. عنه صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: بر سر قرآن مجادل نکنید؛ چون جدال در باره قرآن، کفر است. ۶۴۴۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: ابو سعید خدری: بر در خانه رسول خدا نشسته بودیم و گفتگو می کردیم. فردی به آیه ای تمایل نشان می داد (۱) و فردی دیگر به آیه ای دیگر. ناگاه رسول خدا خارج شد، گویی روی صورتش دانه های انار ترکانیده بودند و فرمود: «ای جماعت! آیا برای این کار برانگیخته شده اید؟ آیا به این کار دستور داده شده اید؟ پس از من به کفر برنگردید که هر کدام، گردن دیگری را بزنید». ر. ک: حدیث ۱۰۷ «جدال در دین».

۴ / ۲ / جدال در دینقرآنکسانی که درباره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند، حجتشان نزد پروردگارش باطل است، و خشمی [از خدا] بر ایشان است و برای آنان، عذابی سخت خواهد بود.

کسانی که به آن ایمان ندارند، شتابزده آن را می خواهند، و کسانی که ایمان آورده اند، از آن هراسناک اند و می دانند که آن حق است. بدان آنان که در مورد قیامت، تردید می کنند، قطعاً در گمراهی دور و درازی اند.

۱- .ینزع، یعنی جذب می شد و تمایل می کرد (النهايه، ج ۵، ص ۴۱).

ص: ١١٤

« وَ قَالُوا أَلَيْهَاتُنَا حَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ . (١) »

« وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ . (٢) »

« ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتَمُرُونَهُ عَلَى مَا يَرَى . (٣) »

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ * قَالَ يَقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ لِلَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ . (٤) »

الحديث ٦٤٤٧. عنه صلى الله عليه و آله : أبو الدرداء وأبو أمامه ووائله بن الأسقع وأنس بن مالك : خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ ، فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ ، ثُمَّ انْتَهَرَنَا (٥) ، فَقَالَ : مَهَلًا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ! إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا ، ذَرُوا الْمِرَاءَ لِقَلْبِهِ خَيْرُهُ ، ذَرُوا الْمِرَاءَ (٦) فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا- يُمَارَى ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارَى قَدْ تَمَّتْ (٧) خَسَارَتُهُ ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَكَفَاكَ إِثْمًا أَنْ لَا تَزَالَ مُمَارِيًا ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارَى لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ (٨) فِي الْجَنَّةِ فِي رِبَاضِهَا وَوَسَائِطِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءِ . (٩) .

١- الزخرف : ٥٨ .

٢- القمر : ٣٦ .

٣- النجم : ١٢٨ .

٤- النمل : ٤٧ ٤٥ .

٥- انتهر فلانا : بالغ في نهره (معجم مقاييس اللغة : «انتَهَرَ»).

٦- في المعجم الكبير : «أخذوا المراء» والظاهر أنه تصحيف ، وما في المتن من كثر العَمَال ، والترغيب والترهيب .

٧- في المعجم الكبير : «نَمَّت» وما في المتن من كثر العَمَال ، والترغيب والترهيب .

٨- في المعجم الكبير : «ثلاث آيات» وهو تصحيف ، وما في المتن من كثر العَمَال ، والترغيب والترهيب .

٩- المعجم الكبير : ٨ / ١٥٢ / ٧٦٥٩ ، الترغيب والترهيب : ١ / ١٣١ / ٢ ، كثر العَمَال : ٣ / ٦٤٤ / ٨٣١٢ ؛ منيه المريد : ٣١٦ ،

بحار الأنوار : ٢ / ١٣٨ / ٥٤ .

ص: ۱۱۵

و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان، مردمی جدل‌پیشه اند.

و [لوط]، آنها را از عذاب ما سخت‌بیم داده بود؛ و [لی] در تهدیدها [ی] ما [به جدال] برخاستند.

سپس نزدیک آمد و نزدیک تر شد تا [فاصله اش] به قدر دو [طول] کمان یا نزدیک تر شد. آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. آنچه را دل دید، انکار [ش] نکرد. آیا در آنچه دیده است، با او جدل می‌کنید؟

و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: «خدا را بپرستید». پس به ناگاه، آنان دو دسته متخاصم شدند. [صالح] گفت: «ای قوم من! چرا پیش از [جستن] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید». گفتند: «ما به تو و به هر کس که همراه تو است، شگون بد زدیم». گفت: «سرنوشت خوب و بدتان نزد خداست؛ بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید».

حدیث ۶۴۴۹. عنہ صلی الله علیه و آله: ابو درداء، ابو اُمّامه، واثله بن اسقع و انس بن مالک: روزی درباره یک موضوع دینی مباحثه می‌کردیم که رسول خدا آمد و بسیار خشمگین شد، به گونه‌ای که قبلاً چنان خشمگین نشده بود و ما را از این کار، بازداشت (۱) و فرمود: «اُمّت محمّد، آرام باشید! آنان که پیش از شما بودند، با همین کارها هلاک شدند. جدال (۲) را به خاطر کم‌فایده‌گی آن، رها کنید. جدال را رها کنید؛ چرا که مؤمن، جدال نمی‌کند. جدال را رها کنید؛ چرا که جدالگر، کاملاً (۳) در خسارت است. جدال را رها کنید؛ چرا که همین گناه برای تو کافی است که همواره جدالگر باشی. جدال را رها کنید؛ چرا که من روز قیامت، جدالگر را شفاعت نمی‌کنم. جدال را رها کنید؛ چرا که من برای کسی که جدال را ترک کند و صادق باشد، سه خانه (۴) در حاشیه، وسط و بالای بهشت، متعهد می‌شوم. جدال را رها کنید؛ چرا که پس از نهی از پرستش بتان، اولین نهی پروردگار، نهی از جدالگری بود..

۱- انتهر فلانا: او را بازداشت (معجم مقاییس اللغه: «انتهر»).

۲- در معجم الکبیر، عبارت «أخذوا لمراء» آمده که گویا تصحیف به وجود آمده است. آنچه که در متن است، از کنز العمال والترغیب والترهیب نقل شده است.

۳- در معجم الکبیر، «نَمَّتْ» به جای «تَمَّتْ» آمده است و آنچه که در متن است، از کنز العمال و الترغیب والترهیب نقل شده است.

۴- در معجم الکبیر، «ثلاث آیات؛ ..» آمده که تصحیف است و آنچه در متن کنز العمال و الترغیب والترهیب آمده است.

ص: ۱۱۶

۶۴۵۰. مسند ابن حنبل عن أبي هريره: رسول الله صلى الله عليه وآله: لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ، وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : « مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ (۱) . (۲) »
 ۶۴۵۱. رسول الله صلى الله عليه وآله: أبو أمامه: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أُوتُوا الْجَدَلَ » ، ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ : « مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۳) . (۴) ۶۴۵۲. عنه صلى الله عليه وآله: رسول الله صلى الله عليه وآله: ما تَارَ قَوْمٌ فِتْنَةً إِلَّا أُوتُوا بِهَا جَدَلًا ، وما تَارَ قَوْمٌ فِي فِتْنَةٍ إِلَّا كَانُوا لَهَا حَزْرًا . (۵) .

۱- غافر: ۴ .

۲- كمال الدين: ۲۵۶ / ۱ ، بحار الأنوار: ۳۶ / ۲۲۷ / ۳ .

۳- الزخرف: ۵۸ .

۴- سنن الترمذی: ۵/۳۷۸/۳۲۵۳ ، مسند ابن حنبل: ۲۷۵ / ۸ / ۲۲۲۲۶ ، سنن ابن ماجه: ۱ / ۱۹ / ۴۸ ، النهايه: ۱ / ۲۴۷ / ۱ وفيه «ما أوتى قوم الجدال إلا ضلوا» ؛ منيه المرید: ۱۷۱ وفيه «ما ضلَّ قوم إلا أوتوا الجدال» ، بحار الأنوار: ۲/۱۳۸/۵۲ ، مجمع البحرين: ۱ / ۳۵۲ وفيه «ما أوتى الجدال قوم إلا ضلوا» .

۵- الدر المنثور: ۷/۳۸۶ نقلًا عن سعيد بن منصور .

ص: ۱۱۷

۶۴۵۳. عنه صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: مجادله کنندگان در دین را به زبان هفتاد پیامبر، نفرین کرده است. کسی که در آیه های قرآن مجادله کند، کافر می شود. خداوند می فرماید: «جز آنهایی که کفر ورزیدند، [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی کند. پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند». ۶۴۵۴. عنه صلی الله علیه و آله: ابو امامه: رسول خدا فرمود: «هیچ مردمی پس از راهیابی گمراه نشدند؛ مگر به خاطر جدلگری». آن گاه وی این آیه را خواند: «آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان، مردمی جدل پیشه اند». ۶۴۵۵. عنه صلی الله علیه و آله: رسول خدا صلی الله علیه و آله: هیچ گروهی فتنه بر پا نکردند، مگر پس از آن که برای فتنه، جدالگری کردند و هیچ گروهی در فتنه در نغلتیدند، جز آن که آن را پاس داشتند..

ص: ۱۱۸

۶۴۵۶. عنه صلى الله عليه و آله: الإمام على عليه السلام: الجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ اليَقِينَ . (۱) ۶۴۴۹. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْجِدَالِ تَزَنَّدَقَ . (۲) ۶۴۵۰. مسند ابن حنبل (به نقل از ابو هريره) عنه عليه السلام: لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ ، أَوْلِيَّكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . (۳) ۶۴۵۱. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: حَسْبُ الْمَرْءِ . . . مِنْ إِسْلَامِهِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ ، وَتَجَبُّهُ الْجِدَالَ وَالْمِرَاءَ فِي دِينِهِ . (۴) ۶۴۵۲. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: الْجِدَالُ يورثُ الرِّيَاءَ . (۵) ۶۴۵۳. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالْجِدَالَ! فَإِنَّهُ يورثُ الشُّكَّ . (۶) ۶۴۵۴. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام: فِي الْحَكْمِ الْمَنسُوبِ إِلَيْهِ : كَثْرَةُ الْجِدَالِ تورثُ الشُّكَّ . (۷) ۶۴۵۵. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : اجْلِسْ حَتَّى تَتَنَاظَرَ فِي الدِّينِ . فَقَالَ : يَا هَذَا أَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي ، مَكشُوفٌ عَلَيَّ هُدَايَ ، فَإِنْ كُنْتُ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَادْهَبْ فَاطْلُبْهُ ، مَالِي وَلِلْمُمارَاهِ!؟ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَيُنَاجِيهِ ، وَيَقُولُ : نَاطِرِ النَّاسِ لِيَلَّا يَطُنُّوا بِكَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ . (۸) .

۱- غرر الحكم : ۱۱۷۷ .

۲- الاعتقادات للصدوق : ۴۳ .

۳- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ۲ / ۶۵ / ۲۸۷ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۲۹ / ۱۳ .

۴- كشف الغمّه : ۳ / ۱۳۸ ، بحار الأنوار : ۷۸ / ۸۰ / ۶۶ .

۵- كشف الغمّه : ۳ / ۱۳۸ ، بحار الأنوار : ۷۸ / ۸۱ / ۷۱ .

۶- الخصال : ۱۰ / ۶۱۵ ، تحف العقول : ۱۰۶ ، كنز الفوائد : ۱ / ۲۷۹ وزاد فيه «فيدين الله» ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۸ / ۴۹ .

۷- شرح نهج البلاغه : ۲۰ / ۲۷۲ / ۱۴۳ .

۸- منيه المرید : ۱۷۱ ، مصباح الشریعه : ۲۶۹ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۵ / ۳۲ .

ص: ۱۱۹

۶۴۵۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : جدالگری در دین ، یقین را نابود می کند . ۶۴۵۷. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : آن که دین را به روش جدل فراچنگ آورد ، زندقه گری کند . ۶۴۵۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : خداوند ، مجادله گران در دین را نفرین کرده است . آنان در زبان رسول خدا جزو نفرین شدگان هستند . ۶۴۵۸. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : شرافت آدمی . . . در مسلمانی اوست که بیهوده است آن را ترک کند و از جدالگری و بگو مگو در دین ، پرهیز کند . ۶۴۵۹. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : جدال ، دورویی به جای می گذارد . ۶۴۵۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : از جدال پرهیزید؛ زیرا جدال ، تردید و دودلی به جای می گذارد . ۶۴۵۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : فراوانی جدالگری ، دودلی به جای می گذارد . ۶۴۶۰. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام : مردی به امام حسین علیه السلام گفت : بنشین تا درباره دین گفتگو کنیم . فرمود : «ای مرد ! من بر دینم آگاهی دارم و راهبری آن ، برایم روشن است . اگر تو نسبت به دینت نا آگاهی ، آن را جستجو کن . چه نیازی به جدالگری دارم؟

شیطان ، آدمی را وسوسه می کند و با او در گوشه سخن می گوید و توصیه می کند که : با مردم ، مناظره کن تا گمان نکنند که تو نادان و ناتوان هستی» . .

ص: ١٢٠

٦٤٦١. عنه صلى الله عليه و آله: عنه عليه السلام في وصيته لمحمد بن النعمان: يَا بَنَ النُّعْمَانِ! إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ! فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَمَلَكَ، وَإِيَّاكَ وَالْجِدَالَ! فَإِنَّهُ يُؤْبِقُكَ، وَإِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ! فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ. (١) ٦٤٦٢. عنه صلى الله عليه و آله: علي بن يقطين: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُرْ أَصْحَابَكَ أَنْ يَكْفُوا مِنَ السِّبْتِهِمْ، وَيَدْعُوا الْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ، وَيَجْتَهِدُوا فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (٢) ٣٢ / ٤ / الجِدَالَ فِيمَا تَتَعَدَّرُ مَعْرِفَتَهُ ٦٤٦١. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: لقمان عليه السلام لابنه: يَا بُنَيَّ! لَا تُخَاصِمَ فِي عِلْمِ اللَّهِ، فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ لَا يُدْرَكُ وَلَا يُحْصَى. (٣) ٦٤٦٢. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: أبو عبيده الحذاء: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا عِنْدَهُ: إِيَّاكَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْخُصُومَاتِ وَمُجَالَسَتِهِمْ! فَإِنَّهُمْ تَرَكَوْا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ، وَتَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ. (٤) ٦٤٦٣. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: الإمام الباقر عليه السلام لأبي عبيدة الحذاء: يَا زِيَادُ! إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ! فَإِنَّهَا تَوْرَثُ الشُّكَّ، وَتُحِبُّ (٥) الْعَمَلَ، وَتُرْدِي صَاحِبَهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرَ لَهُ.

(٦) إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكَوْا عِلْمَ مَا وَكَلُوا بِهِ، وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كَفَوْهُ حَتَّى انْتَهَى كَلَامُهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَتَحَيَّرُوا، حَتَّى أَنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيَجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ. (٧).

١- تحف العقول: ٣٠٩، بحار الأنوار: ٧٨ / ٢٨٨ / ٢.

٢- التوحيد: ٢٩ / ٤٦٠، مشكاة الأنوار: ١٣٥ / ٣١٠، بحار الأنوار: ٨٤ / ٢٦٢ / ٦١.

٣- الاختصاص: ٣٣٨، بحار الأنوار: ١٣ / ٤٢٩ / ٢٣.

٤- كشف المحجبه: ٦٣، بحار الأنوار: ٢ / ١٣٧ / ٤٧.

٥- في الكافي: «تهبط» وما في المتن من المصادر الأخرى.

٦- [يا زياد] أثبتنا ما بين المعقوفين من المصادر الأخرى.

٧- الكافي: ١/٩٢/٤، التوحيد: ٤٥٦/١١، الأمالى للصدوق: ٥٠٣/٦٨٩، المحاسن: ١ / ٣٧١ / ٨١٠، بحار الأنوار: ٣ / ٢٥٩ / ٣.

۴ / ۲ / ۳۱۳ الگوری در چیزهای غیرقابل شناسایی

۶۴۶۴. عنه صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام در سفارش به محمد بن نعمان: پسر نعمان! از جدال پرهیز؛ چرا که کاره‌ایت را نابود می‌کند. از جدال پرهیز؛ چرا که جدال، خوارت می‌سازد؛ و از دشمنی بسیار، بر حذر باش؛ چرا که تو را از خدا دور می‌کند. ۶۴۶۵. عنه صلی الله علیه و آله: علی بن یقین: امام کاظم علیه السلام فرمود: به یارانت بگو که زبان خویش را نگه دارند و دشمنی در دین را رها کنند و در عبادت خدای عزّوجلّ بکوشند. ۴ / ۲ / ۳۱۳ الگوری در چیزهای غیرقابل شناسایی ۶۴۶۸. عنه صلی الله علیه و آله: لقمان علیه السلام به پسرش: پسر من! در علم خدا مجادله مکن؛ چرا که علم خدا فهمیده نمی‌شود و قابل اندازه‌گیری نیست. ۶۴۶۹. عنه صلی الله علیه و آله: ابو عبیده حدّاء: نزد امام باقر علیه السلام بودم که به من فرمود: از متکلمان و اهل جدال، پرهیز و با آنان منشین؛ چرا که آنان، دانستن آنچه را بدان مأمورند، ترک کرده‌اند و رنج دانستن آنچه بدان مأمور نیستند، بر خود هموار کردند، تا آن جا که رنج دانش آسمان را بر خود هموار ساختند. ۶۴۶۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام باقر علیه السلام به ابی عبیده حدّاء: ای زیاد! از جنگ‌های لفظی پرهیز؛ چرا که موجب دودلی می‌گردد و اعمال را از بین می‌برد و جدالگر را پست می‌سازد. چه بسا سخنی بگوید که هیچ‌گاه بخشوده نشود.

[ای زیاد!] در گذشته مردمی بودند که از یاد گرفتن دانش که بر آن مأمور بودند، دست شسته، به آموختن دانشی روی آوردند که از آن، منع شده بودند تا آن که جدالشان به خدای عزّوجلّ رسید و در آن در ماندند، به گونه‌ای که شخص از رو به رو پرسش می‌شد، از پشت سر پاسخ می‌داد و از پشت سر سؤال می‌شد، از پیش رو پاسخ می‌گفت.

ص: ۱۲۲

۶۴۶۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: أبو عبیده الحدّاء: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَالْكَذَّابِينَ! فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ، وَتَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ. يَا أَبَا عَبِيدَةَ! وَخَالِقِ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ. يَا أَبَا عَبِيدَةَ! إِنَّا لَا نَعِيدُ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلًا حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ. ثُمَّ قَالَ: «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (۱). (۲)» ۶۴۶۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام الصادق علیه السلام: مَنْ نَصَبَ اللَّهُ غَرَضًا لِلْخُصُومَاتِ أَوْشَكَ أَنْ يُكْتَبَرَ الْإِنْتِقَالَ (۳). (۴).

۱- محمد صلی الله علیه و آله : ۳۰ .

۲- الأصول الستة عشر (أصل زيد الزراد): ۲۷ ، التوحيد : ۴۵۸/۲۴ وليس فيه «وتكلفوا ما لم يؤمروا بعلمه» ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۹ / ۵۸ .

۳- أي من الحق إلى الباطل (الوافي) .

۴- الكافي : ۲ / ۳۰۱ / ۳ ، بحار الأنوار : ۷۳ / ۳۹۹ / ۵ .

ص: ۱۲۳

۶۴۶۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ابو عبیده حذّاء: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: از صاحبان جنگ های لفظی و از دروغگویان پرهیزید؛ چرا که آنان، آنچه را که بدان دستور داده شده اند، ترک کرده و رنج تحصیل دانشی را که به آن دستور داده نشده اند، بر خود هموار ساخته اند و حتّی به دانش آسمان پرداختند. ای ابو عبیده! با مردم به رفتار آنان رفتار نما. ای ابو عبیده! ما در بین خود، کسی را خردمند نمی دانیم، مگر آن که سخن گفتن را بشناسد. آن گاه این آیه را خواند: «و از آهنگ سخن، به [حال] آنان پی خواهی برد». ۶۴۶۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: کسی که مبحث خدا را موضوع جدال ها قرار دهد، ترس است که از حق به باطل منتقل گردد. (۱).

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۹۹.

ص: ۱۲۴

۴ / ۲ من لا یتبغی مُجَادَلَتَهُ ۶۴۷۱. عنه صلی الله علیه و آله : رسول الله صلی الله علیه و آله : لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْبِدْعِ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُرِيدُ بِكُمْ الْغَيَّ ، وَاللَّهُ يُرِيدُ بِكُمْ الْخَيْرَ . (۱) ۶۴۷۲. عنه صلی الله علیه و آله : إِيَّاكُمْ وَجِدَالَ الْمَفْتُونِ ! فَإِنَّ كُلَّ مَفْتُونٍ مُلْقَى حُجَّتُهُ إِلَى انْقِضَاءِ مِدَّتِهِ ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ أَحْرَقَتْهُ فَتَنَّتُهُ بِالنَّارِ . (۲) ۶۴۷۳. عنه صلی الله علیه و آله (وقد سُئِلَ عَمَّنْ أُخِذَتْ حَدَّثَا أَوْ آوَى مُخْرِدًا :) عنه صلی الله علیه و آله : إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تَمَارِهِ وَلَا تُجَارِهِ وَلَا تُشَارِهِ . (۳) ۶۴۷۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : دَعِ الْمُمَارَاةَ ، وَمُجَارَاةَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا عِلْمَ . (۴) ۶۴۷۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عنه عليه السلام مِنْ وَصَايَاهُ لِكَمِيلٍ : يَا كَمِيلُ ، إِذَا جَادَلْتَ فِي اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُخَاطِبِ إِلَّا مَنْ يَشْبَهُ الْعُقْلَاءَ . (۵) ۶۴۷۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عنه عليه السلام : عَشْرَةٌ يَفْتَنُونَ أَنْفُسَهُمْ وَغَيْرَهُمْ : ذُو الْعِلْمِ الْقَلِيلِ يَتَكَلَّفُ أَنْ يُعَلِّمَ النَّاسَ كَثِيرًا . . . وَطَالِبُ الْعِلْمِ يُجَادِلُ فِيهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ ، فَإِذَا عَلَّمَهُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ . (۶) .

۱- تاریخ بغداد : ۲ / ۳۸۸ .

۲- الزهد للحسين بن سعيد : ۵ / ۴ ، علل الشرائع : ۵۹۹ / ۵۱ وفيه «ملقن حجته» ، بحار الأنوار : ۷۱ / ۲۸۹ / ۵۴ .

۳- حليه الأولياء : ۵ / ۱۳۶ ، كنز العمال : ۹ / ۲۵ / ۲۴۷۵۰ ؛ الكافي : ۲ / ۶۶۴ / ۹ عن الإمام الصادق عليه السلاموفيه «فلا تمازحه ، ولا تماره» بدل «فلا تماره . . .» .

۴- الأمالی للمفيد : ۲۲۲ / ۱ ، الأمالی للطوسی : ۸ / ۸ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۲۹ / ۱۴ .

۵- بشاره المصطفى : ۲۶ ، بحار الأنوار : ۷۷ / ۲۶۸ / ۱ .

۶- الخصال : ۴۳۷ / ۲۵ ، بحار الأنوار : ۲ / ۵۱ / ۱۵ .

۴ / ۲ آثانی که مجادله با آنان نارواست

۴ / ۲ آثانی که مجادله با آنان نارواست ۶۴۷۵. عنه صلی الله علیه و آله (فی قوله تعالی : { Q } «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُ» رسول خدا صلی الله علیه و آله : با بدعتگذاران ، مجادله نکنید؛ چرا که شیطان ، گمراهی شما را می طلبد و خداوند ، خیر شما را می خواهد . ۶۴۷۶. عنه صلی الله علیه و آله : رسول خدا صلی الله علیه و آله : از مجادله با شیفته پرهیزید؛ چرا که هر شیفته ای دلیلش تا پایان مدّت شیفتگی اش است و زمانی که آن حالت پایان یافت ، شیفتگی اش وی را به آتش می سوزاند . ۶۴۷۷. رسول الله صلی الله علیه و آله : رسول خدا صلی الله علیه و آله : اگر کسی را دوست می داری ، با وی جدال مکن ، به وی ستم نورز و فریبش مده . ۶۴۷۸. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام از وصیت وی به امام حسن علیه السلام : جدالگری و همسایگی کسی را که خرد و دانش ندارد ، رها کن . ۶۴۷۹. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام از وصیت هایش به کمیل : ای کمیل ! هر گاه درباره خدا با کسی گفتگو کردی ، جز با آن که شباهتی به خردمندان دارد ، حرف مزن . ۶۴۸۰. عنه صلی الله علیه و آله : امام علی علیه السلام : ده گروه ، خود و دیگران را گول می زنند : کم سوادی که خویش را به رنج می اندازد تا به مردم بسیار بیاموزد ، . . . و دانشجویی که با داناتر از خود ، مجادله می کند و هنگامی که به وی آموزش داد ، نمی پذیرد .

ص: ۱۲۶

۶۴۸۱. عنه صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام فى كتابه إلى رفاعه: لا تُمارِ سَفيها، ولا فقيها، أمّا الفقيهُ فيحرمُكَ خَيْرُهُ، وأمّا السَفيهُ فيحزُنُكَ شَرُّهُ. (۱) ۶۴۷۴. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: سَيِّئَةٌ لا يُمارَوْنَ: الفقيهُ، والرئيسُ، والدُّنْيَى، وَالْيَدْيَى، وَالْمَرَأَةُ، وَالصَّبِي. (۲) ۶۴۷۵. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله (در تفسیر آیه {Q} «آنان که دین خود را فرقه فرقه (عنه عليه السلام) لا: تُلاحِ الدُّنْيَى فيجترئُ عَلَيْكَ. (۴) ۶۴۷۶. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: لا- تُمارينَ اللُّجوجَ فى مَحْفَلٍ. (۵) ۶۴۷۷. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: مَنْ مارَى السَفيَةَ فلا عَقْلَ لَهُ. (۶) ۶۴۷۸. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام فى الحِكمِ المَنسُوبِ إِلَيْهِ: إثباتُ الحُجَّةِ عَلَى الجاهِلِ سَهْلٌ، وَلَكِنْ إقرارُهُ بِها صَعْبٌ. (۷) ۶۴۷۹. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه السلام: الإمامُ الحَسينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لابنِ عَبَّاسٍ: لا تُمارينَ حَلِيمًا ولا سَفيها، فَإِنَّ الحَلِيمَ يَقْلِبُكَ (۸)، وَالسَفيَةَ يُرْدِيكَ. (۹) ۶۴۸۰. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: عنه عليه وآله: الإمامُ الصادقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لا يُمارينَ أَحَدُكُمْ سَفيها ولا حَلِيمًا، فَإِنَّهُ مَن مارَى حَلِيمًا أَقْصاهُ، وَمَن مارَى سَفيها أَرَداهُ. (۱۰).

- ۱- دعائم الإسلام: ۲/۵۳۴/۱۸۹۹.
- ۲- غرر الحکم: ۵۶۳۴.
- ۳- ملاحاه الرجال: أى مقاولتهم ومخاصمتهم (النهايه: ۴ / ۲۴۳).
- ۴- غرر الحکم: ۱۰۲۲۱.
- ۵- غرر الحکم: ۱۰۲۰۳.
- ۶- غرر الحکم: ۹۰۷۲.
- ۷- شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۹۴/۳۶۲.
- ۸- القلی: البُغض (النهايه: ۴ / ۱۰۵)، وفى بعض نسخ المصادر الخَطِيه «يغلبك» بدل «يقليک».
- ۹- كنز الفوائد: ۲ / ۳۲، الكافى: ۲ / ۳۰۱ / ۴ وفيه «يؤذيك» بدل «يرديک»، مشکاه الأنوار: ۵۵۰ / ۱۸۴۸ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۲۷ / ۱۰ و ج ۷۳ / ۴۰۶ / ۸.
- ۱۰- الأمالى للطوسى: ۲۲۵ / ۳۹۱، بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۹۶ / ۱۷.

ص: ۱۲۷

۶۴۸۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در نامه ای به رفاعه: با نادان و دانشمند مجادله نکن؛ چرا که خیر و خوبی دانشمند از تو بازداشته می شود و شرّ نادان، غمگینت می کند. ۶۴۸۲. عنه صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: با شش گروه، جدال نشود: دانشمند، رئیس، پست، بی شرم، زن و کودک. ۶۴۸۳. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: با آدم پست، گفتگو مکن (۱) که بر تو جری می شود. ۶۴۸۴. عنه صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: در هیچ نشستی با آدم لجوج، مجادله مکن. ۶۴۸۵. عنه صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام: آن که با نادان مجادله کند، خرد ندارد. ۶۴۸۶. رسول الله صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان: اقامه دلیل بر نادان، آسان است؛ اما اقرار وی به آن، سخت است. ۶۴۸۷. عنه صلی الله علیه و آله: امام حسین علیه السلام به ابن عباس: با آدم بردبار و نادان، مجادله نکن؛ چرا که فرد حلیم، دشمنت می دارد (۲) و شخص نادان، پست می سازد. ۶۴۸۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: هیچ کدام از شما با نادان و بردبار، مجادله نکنند؛ چرا که آن که با بردبار مجادله کند، [بردبار] وی را دور می سازد و آن که با نادان مجادله می کند، [نادان] وی را پست می کند . .

۱- ملاحاه الرجال، یعنی: هم سخن شدن و بگو مگو کردن (النهايه، ج ۴، ص ۲۴۳).

۲- القلی: بغض (النهايه، ج ۴، ص ۱۰۵) و در بعضی از مصادر نسخه های خطی «یغلبک» به جای «یقلیک» آمده است.

ص: ۱۲۸

۶۴۸۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مسعده بن صدقه: كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَمَا بَعْدُ، فَلَا تُجَادِلِ الْعُلَمَاءَ، وَلَا- تُمَارِ السُّفَهَاءَ، فَيُبَغِضَكَ الْعُلَمَاءُ، وَيَشْتَمَكَ السُّفَهَاءُ. (۱) ۶۴۸۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام الصادق علیه السلام: وَصِيَّتُهُ وَرَقَّةُ بْنُ نَوْفَلٍ لِيُخَدِّجَهُ بِنْتِ حُوَيْلِدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا يَقُولُ لَهَا: يَا بِنْتَ أُخِي، لَا تُمَارِي جَاهِلًا وَلَا عَالِمًا، فَإِنَّكَ مَتَى مَارَيْتَ جَاهِلًا آذَاكَ، وَمَتَى مَارَيْتَ عَالِمًا مَنَعَكَ عِلْمَهُ، وَإِنَّمَا يَسْعَدُ بِالْعُلَمَاءِ مَنْ أَطَاعَهُمْ. (۲) ۶۴۸۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه عليه السلام من مَوَاعِظِ لُقْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ! جَالِسِ الْعُلَمَاءَ، وَزَاحِمُهُمْ بِرُكْبَتَيْكَ، وَلَا تُجَادِلْهُمْ فَيَمْنَعُوكَ... وَاجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَلِيَالِيكَ وَسَاعَاتِكَ لِنَفْسِكَ نَصِييَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنَّ فَاتَكَ لَنْ تَجِدَ لَهُ تَضِييْعًا أَشَدَّ مِنْ تَرْكِهِ، وَلَا تُمَارِئَنَّ فِيهِ لِحُوجَا، وَلَا تُجَادِلَنَّ فَقِيهًا. (۳) ۶۴۸۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه عليه السلام: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَقَلُّهُ مِرَائِهِ. (۴) ۶۴۸۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام الرضا علیه السلام لِعَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ: يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ! أبلغ عَنِّي أَوْلِيَائِي السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا، وَمُرَّهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَمُرَّهُمْ بِالسُّكُوتِ، وَتَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ. (۵).

۱- الكافي: ۵/۸۶/۹.

۲- الأملی للطوسی: ۳۰۲ / ۵۹۸، بحار الأنوار: ۲ / ۱۳۰ / ۱۶ و ج ۷۸ / ۴۴۶ / ۵ وفيهما «أذلك» بدل «آذاك».

۳- تفسير القمى: ۲ / ۱۶۴، بحار الأنوار: ۱۳ / ۴۱۱ / ۲.

۴- الكافي: ۲/۲۴۰/۳۴، الخصال: ۲۹۰/۵۰، مشكاة الأنوار: ۳۹۱/۱۲۸۱، بحار الأنوار: ۲/۱۲۹/۱۱.

۵- الاختصاص: ۲۴۷.

ص: ۱۲۹

۶۴۸۸. عنه صلی الله علیه و آله : مسعده بن صدقه : امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود نوشت : اما بعد ؛ با دانشوران ، مجادله نکن و با نادانان ، نزاع لفظی مکن ؛ زیرا دانشوران ، تو را به خشم خواهند آورد و نادانان ، به تو ناسزا خواهند گفت .

۶۴۸۹. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام : هرگاه ورقه بن نوفل نزد خدیجه دختر خویند می رفت ، به وی چنین سفارش می کرد : برادرزاده ام ! با نادان و دانشور مجادله مکن ؛ زیرا هنگامی که با نادان گفتگو کنی ، تو را رنج خواهد داد و هنگامی که با دانشور ، مجادله کنی ، دانشش تو را باز خواهد داشت . به درستی که هر که از دانشوران پیروی کند ، سعادت‌مند گردد .

۶۴۹۰. رسول الله صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام از نصیحت های لقمان به پسرش : ای پسر ! با دانشوران بنشین و برای نشستن در مجلسشان هجوم بیا ؛ ولی با آنان ، بگو مگو مکن و در شبانه روز و اوقات ، وقتی را برای دانش جوئی بگذار . اگر وقت از دست رفت ، هیچ ضایعه ای سخت تر از ترک دانش طلبی نخواهی یافت . در دانش طلبی با لجاجان بگو مگو مکن و با دانشمندان ، مجادله منما .

۶۴۹۱. عنه صلی الله علیه و آله : امام صادق علیه السلام : امام زین العابدین علیه السلام می فرمود : به درستی که نشانه دین آگاهی کامل مسلمان ، آن است که درباره امور بیهوده سخن گفتن را ترک کند و جدالش کم باشد .

۶۴۸۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام رضا علیه السلام به عبدالعظیم حسنی علیه السلام : ای عبدالعظیم ! به دوستانم سلام مرا برسان و به آنان بگو که برای شیطان ، راهی بر تسلط بر خودشان نگذارند . آنان را به راستگویی و ادای امانت ، دستور ده و به سکوت و ترک بگو مگو در چیزهای بیهوده فرمان ده . .

ص: ۱۳۰

۶۴۸۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عنه علیه السلام: لا- تُمارِینَ العُلَماءَ فیرُفُضوکَ ، ولا- تُمارِینَ السُّفهاءَ فینجَهلوا عَلَیکَ .
 (۱) ۶۴۹۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: لقمان علیه السلام لِابْنِهِ : یا بُنَّی ! لا تُجادِلِ العُلَماءَ فیمُقتوکَ . (۲) .

۱- .الاختصاص : ۲۴۵ ، بحار الأنوار : ۲ / ۱۳۷ / ۴۵ .

۲- .تنبيه الخواطر : ۱ / ۱۰۹ .

ص: ۱۳۱

۶۴۹۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امام رضا علیه السلام : با دانشوران بگو مگو نکن که کنارت خواهند گذاشت و با نادانان ، گفتگو مکن که قدرت را انکار خواهند کرد . ۶۴۹۲. رسول الله صلی الله علیه و آله : لقمان علیه السلام به پسرش : پسرم ! با دانشوران بحث مکن که منفورت خواهند شمرد . .

ص: ۱۳۲

الفصل الخامس: نماذج من الحوارات ۵ / نماذج من حوارات الأنبياء الكتاب « وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ إِلَّا اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِإِدْنِي الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ * قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَءَاتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتَ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْتُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ * وَ يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلِقُوا رَبِّهِمْ وَ لِكِتَابِي أَرَاكُم قَوْمًا تَجْهَلُونَ * وَ يَقَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا- أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا يَنْوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ * وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ . (۱) »

فصل پنجم: نمونه هایی از گفتگوها

۵ / نمونه هایی از گفتمان پیامبران

فصل پنجم: نمونه هایی از گفتگوها ۵ / نمونه هایی از گفتمان پیامبران قرآنو به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم . [گفت:] «من برای شما هشداردهنده ای آشکارم که جز خدا را نپرستید؛ زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» . پس سران قومش که کافر بودند ، گفتند : ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم ، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما ، آن هم نسنجیده ، نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد؛ و شما را بر ما امتیازی نیست ، بلکه شما را دروغگو می دانیم . گفت : «ای قوم من ! به من بگوئید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم ، و مرا از نزد خود ، رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است . آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه دارید ، به آن وادار کنیم؟ و ای قوم من ! بر این [رسالت ،] مالی از شما درخواست نمی کنم . مزد من ، جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آوردند ، طرد نمی کنم . قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد؛ ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید ؛ و ای قوم من ! اگر آنان را برانم ، چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است ، و غیب می دانم و نمی گویم که من فرشته ام ، و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد ، نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد . خدا به آنچه که در دل آنان است ، آگاه تر است . [اگر جز این بگویم ،] من در آن صورت ، از ستمکاران خواهم بود» .

ص: ۱۳۴

« وَ إِلَىٰ عِبَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ * يَقَوْمِ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَيَقَوْمِ اسئَلُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ * قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۱) »

« وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسئَلْتُمْكُمْ فِيهَا فَاسئَلُوا رَبَّهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ * قَالُوا يَصَلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۲) »

۱- هود : ۵۷ ۵۰ .

۲- هود : ۶۳ ۶۱ .

ص: ۱۳۵

گفتند: ای نوح! واقعاً با ما جدل کردی و بسیار [هم] جدل کردی. پس اگر از راستگویانی، آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می دهی، برای ما بیاور. گفت: «تنها خداست که اگر بخواهد، آن را برای شما می آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سود نمی بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او بازگردانیده می شوید».

یا [درباره قرآن] می گویند: آن را برافته است. بگو: «اگر آن را به دروغ سرهم کرده ام، گناه من بر عهده خود من است؛ و [لی] من از جرمی که به من نسبت می دهید، برکنارم».

و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را [فرستادیم. هود] گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغپردازید. ای قوم من! برای این [رسالت]، پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی اندیشید؟ و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید، و تبهکارانه روی برمگردانید». گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود بر نمی داریم و تو را باور نداریم. [چیزی] جز این نمی گوئیم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده اند. گفت: «من خدا را گواه می گیرم و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می گیرید، بیزارم. پس همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت دهید. در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده ای نیست، مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است. پس اگر روی بگردانید، به یقین آنچه را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده بودم، به شما رسانیدم؛ و پروردگارم، قومی جز شما را جانشین [شما] خواهد کرد؛ و به او هیچ زبانی نمی رسانید. در حقیقت، پروردگارم بر هر چیزی نگاهبان است».

و به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن، شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آن گاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است».

ص: ۱۳۶

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَرَّاجَ إِِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱) .»

« وَآتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا عَكْفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ . (۲) »

« وَكَذَلِكَ نُرِي إِِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيُكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْبَاطِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُقِيمُ إِنِّي بِرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ . (۳) »

۱- البقره : ۲۵۸ .

۲- الشعراء : ۸۱ ۶۹ .

۳- الأنعام : ۷۹ ۷۵ .

ص: ۱۳۷

گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این، میان ما مایه امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند، باز می داری؟ و بی گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی، سخت دچار شکیم. گفت: «ای قوم من! چه بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود، رحمتی به من داده باشد. پس اگر او را نافرمانی کنم، چه کسی در برابر خدا مرا یاری می کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان نمی افزایید».

آیا از [حال] آن کسی که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید، و] درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من، همان کسی است که زنده می کند و می میراند». گفت: «من [هم] زنده می کنم و [هم] امی میرانم». ابراهیم گفت: «خدا [ی من] خورشید را از خاور بر می آورد، تو آن را از باختر بر آور». پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند؛ و خداوند، قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

و بر آنان، گزارش ابراهیم را بخوان. آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: «چه می پرستید؟». گفتند: بتانی را می پرستیم و همواره ملازم آنهایم. گفت: «آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می رسانند؟». گفتند: نه! بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند گفت: «آیا در آنچه می پرستیده اید، تأمل کرده اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها، جز پروردگار جهانیان، دشمن من اند. آن کس که مرا آفریده و همواره راهنمایی ام می کند، و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند، و چون بیمار شوم، او مرا درمان می بخشد، و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند.

و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید. گفت: «این، پروردگار من است» و آن گاه، چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این، پروردگار من است». آن گاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم». پس چون خورشید بر آمده را دید، گفت: «این، پروردگار من است. این، بزرگ تر است» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من! من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید، بیزارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

ص: ۱۳۸

« قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ * أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصْرَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . (۱) »

« وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنْ أَحَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ . (۲) »

« وَكَذَلِكَ مِمَّا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ * قُلْ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . (۳) »

« قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا . (۴) »

۱- البقره: ۱۳۹ و ۱۴۰ .

۲- يونس: ۱۵ و ۱۶ .

۳- الزخرف: ۲۳ و ۲۴ .

۴- الإسراء: ۴۲ .

ص: ۱۳۹

بگو: آیا درباره خدا با ما بحث و گفتگو می کنید؟ با آن که او پروردگار ما و پروردگار شماست؛ و کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می ورزیم، یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده گانه]، یهودی یا نصرانی بوده اند؟ بگو: آیا شما بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش، پوشیده دارد؟ و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست.

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود، عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم».

بگو: «اگر خدا می خواست، آن را بر شما نمی خواندم، و [خدا] شما را بدان آگاه نمی گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده ام. آیا فکر نمی کنید؟».

و بدین گونه، در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم. گفت: «هرچند هدایت کننده تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته اید، برای شما بیاورم؟». گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده اید، کافریم.

بگو: اگر چنان که می گویند، با او خدایانی [دیگر] بود، در آن صورت، حتماً در صدد جستن راهی به سوی [خداوند] صاحب عرش بر می آمدند.

ص: ۱۴۰

« انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَبِيحُونَ سَبِيلًا * وَقَالُوا أءَذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * قُلْ كُونُوا حِيَارَةً أَوْ حديدًا * أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا * يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا * وَ قُلْ لِعِبَادِيَ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا . (۱) »

« وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا * قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا . (۲) »

الحديث ۶۵۱۰. رسول الله صلى الله عليه و آله : زيد بن أسلم : إنَّ أَوَّلَ جَبَّارٍ كَانَ فِي الْأَرْضِ نُمْرُودُ ، وَكَانَ النَّاسُ يَخْرُجُونَ فَيَمْتَارُونَ مِنْ عِنْدِهِ الطَّعَامَ ، فَخَرَجَ إِبْرَاهِيمُ يَمْتَارُ مَعَ مَنْ يَمْتَارُ ، فِإِذَا مَرَّ بِهِ نَاسٌ قَالَ : مَنْ رَبُّكُمْ ؟ قَالُوا : أَنْتَ ، حَتَّى مَرَّ بِهِ إِبْرَاهِيمُ ، قَالَ : مَنْ رَبُّكَ ؟ قَالَ : « رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (۳) » . (۴) .

۱- الإسراء : ۵۳ ۴۸ .

۲- الإسراء : ۹۶ ۹۴ .

۳- البقره : ۲۵۸ .

۴- تاريخ الطبري : ۱/۲۸۷ .

ص: ۱۴۱

بین چگونه برای تو مثل ها زدند و گمراه شدند. در نتیجه، راه به جایی نمی توانند ببرند؛ و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می شویم؟ بگو: «سنگ باشید یا آهن، یا آفریده از آنچه در خاطر شما بزرگ می نماید. [باز هم برانگیخته خواهید شد]». پس خواهند گفت: «چه کسی ما را باز می گرداند؟». بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را پدید آورد». [باز] سرهای خود را به طرف تو تکان می دهند و می گویند: آن، کی خواهد بود؟ بگو: «شاید که نزدیک باشد». روزی که شما را فرا می خواند، پس در حالی که او را ستایش می کنید، اجابتش می نماید و می پندارید که جز اندکی [در دنیا] نمانده اید؛ و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است، بگویند که شیطان، میانشان را به هم می زند؛ زیرا شیطان، همواره برای انسان، دشمنی آشکار است».

و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن، باز نداشت. آن گاه که هدایت برایشان آمد، جز این که گفتند: آیا خدا بشری را به سمت رسول، مبعوث کرده است؟ بگو: «اگر در روی زمین، فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می رفتند، البته بر آنان [نیز] فرشته ای را به عنوان پیامبر، از آسمان نازل می کردیم». بگو: «میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است؛ چرا که او همواره به [حال] [بندگانش آگاه] بیناست».

حدیث ۶۵۱۴. عنه صلی الله علیه و آله: زید بن اسلم: اولین ستمگر روی زمین، نمرود بود و مردم برای گرفتن غذا به وی مراجعه می کردند. ابراهیم نیز همراه دیگران پیش وی رفت. هنگامی که مردم از برابر نمرود گذر می کردند، از آنان می پرسید: پروردگار شما کیست؟ آنان می گفتند: تو؛ تا آن که ابراهیم از مقابلش رد شد. نمرود گفت: پروردگار تو کیست؟ ابراهیم پاسخ داد: «پروردگار من، همان کسی است که زنده می کند و می میراند». گفت: من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم. ابراهیم گفت: «خدا [ی من]، خورشید را از خاور برمی آورد. تو آن را از باختر برآورد». پس آن کسی که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. . .

ص: ۱۴۲

۶۵۱۵. عنه صلى الله عليه و آله: علي بن محمد بن الجهم: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ ؟ قَالَ : بَلَى ، قَالَ : فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَكَانَ فِيهَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ : « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي . (۱) » فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ : صَنِيفُ يَعْبُدُ الزُّهْرَةَ ، وَصَنِيفُ يَعْبُدُ الْقَمَرَ ، وَصَنِيفُ يَعْبُدُ الشَّمْسَ . وَذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرْبِ الَّذِي أُخْفِيَ فِيهِ . فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَرَأَى الزُّهْرَةَ قَالَ : هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفْلَلَ الْكَوْكَبُ قَالَ : لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ لِأَنَّ الْأَفُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ : هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفْلَلَ قَالَ : لَيْتَنِي لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَمَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ . فَلَمَّا أَصْبَحَ وَرَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ : هَذَا رَبِّي ! هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ ! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ ، لَا - عَلَى الْإِحْبَارِ ؛ وَالِإِقْرَارِ ، فَلَمَّا أَفْلَلَ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ عِبَادَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ : « يَقُومُ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ . (۲) » وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ بِمَا قَالَ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ بَطْلَانَ دِينِهِمْ ، وَيُثَبِّتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا - تَحِقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ ، وَإِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا ، وَخَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَكَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : « وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ (۳) » فَقَالَ الْمَأْمُونُ : لِلَّهِ دُرُكٌ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! . (۴) .

۱- .الأنعام : ۷۶ .

۲- .الأنعام : ۷۸ و ۷۹ .

۳- .الأنعام : ۸۳ .

۴- .التوحيد : ۷۵ / ۲۸ ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ۱ / ۱۹۵ / ۱ ، الاحتجاج : ۲ / ۴۲۳ / ۳۰۸ و ذكر الحديث فيهما مفصلاً ، بحار الأنوار : ۱۱ / ۷۸ / ۸ .

ص: ۱۴۳

۶۵۱۶. عنه صلی الله علیه و آله (وَقَدْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ : أُحِبُّ أَنْ يَسْتَرَّ اللَّ) علی بن محمّد بن جهم: در مجلس مأمون در آمدم . نزد وی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود . مأمون به وی گفت : ای فرزند پیامبر ! آیا شما نمی گوئید پیامبران معصوم هستند؟ حضرت فرمود : «بلی» . مأمون ، سپس از آیات قرآن سؤال کرد و از جمله درباره این آیه پرسید : «پس چون شب بر او پرده افکند ، ستاره ای دید . گفت : این ، پروردگار من است» .

امام رضا علیه السلام فرمود : «وقتی ابراهیم از سردابی که مخفی شده بود ، خارج شد ، با سه گروه رو به رو گشت . گروهی ستاره زهره را می پرستیدند ، گروهی ماه را می پرستیدند و گروهی خورشید را می پرستیدند . هنگامی که تاریک شد و زهره را دید ، به شیوه انکار و پرسش گفت : «این ، پروردگار من است» . وقتی ستاره غروب کرد . گفت : «من غروب کننده ها را دوست ندارم» ؛ چون غروب ، از ویژگی پدیده ها است نه [موجود] قدیم و پایدار . وقتی ماه را دید که آشکار شده ، باز به شیوه انکار و پرسش گفت : «این ، پروردگار من است» . وقتی غروب کرد ، گفت : «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند ، هر آینه از گمراهان خواهم شد» . چون صبح شد و خورشید طلوع کرد ، باز به شیوه انکار و پرسش ، و نه اخبار و پذیرش گفت : «این ، پروردگارم است . این ، بزرگ تر از زهره و ماه است» . وقتی غروب کرد ، خطاب به سه گروه پرستندگان زهره ، ماه و خورشید گفت : «ای قوم من ! من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید ، بیزارم . من از روی اخلاص ، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم» .

ابراهیم با سخن خود می خواست بطلان دین آنان را روشن کند و در پیش آنان ، مقرر گردد که آنچه ویژگی زهره ، ماه و خورشید را دارد ، شایسته پرستش نیست و پرستش ، شایسته خالق آنها و خالق آسمان ها و زمین است . این ، استدلالی بود که خداوند به وی الهام کرد . همان گونه که خدا می فرماید : «و آن ، حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» . مأمون گفت : چه بُر برکتی ای فرزند رسول خدا ! .

ص: ۱۴۴

۵ / ۲ نماذج من حوارات خاتم الأنبياء ۶۵۱۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الإمام الصادق علیه السلام : لقد حدثني أبي الباقر عليه السلام ، عن جدي علي بن الحسين ، عن أبيه الحسين بن علي سيد الشهداء ، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام أنه اجتمع يوماً عند رسول الله صلى الله عليه وآله و آلهاهل خمسہ أديان : اليهود ، والنصارى ، والذهرية ، والشوية ، ومشركو العرب .

فَقَالَتِ الْيَهُودُ : نَحْنُ نَقُولُ : عَزِيْرُ ابْنِ اللَّهِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ ! لِنَنْظُرَ مَا تَقُولُ ؟ فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .

وَقَالَتِ النَّصَارَى : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ الْمَسِيْحَ ابْنَ اللَّهِ ، إِتَّخَذَ بِهِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ مَا تَقُولُ ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .

وَقَالَتِ الذَّهْرِيَّةُ : نَحْنُ نَقُولُ : الْأَشْيَاءُ لَا بُدَّ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .

وَقَالَتِ الشَّوَيْئَةُ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ التَّوْرَ وَالظُّلْمَةَ هُمَا الْمِدْبَرَانِ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .

وَقَالَ مُشْرِكُو الْعَرَبِ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ أَوْثَانَنَا آلِهَةٌ ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ، وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ سِوَاهُ .

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ بَعَثَنِي كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا ، وَنَذِيرًا ، وَحُجَّةً عَلَى الْعَالَمِينَ ، وَسَيَرُدُّ كَيْدَ مَنْ يَكِيدُ دِينَهُ فِي نَحْرِهِ .

ثُمَّ قَالَ لِلْيَهُودِ : أَجِئْتُمُونِي لِأَقْبَلَ قَوْلَكُمْ بِغَيْرِ حُجَّةٍ ؟

قَالُوا : لَا .

قَالَ : فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنَّ عَزِيْرًا ابْنُ اللَّهِ ؟

قَالُوا : لَأَنَّهُ أَحْيَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ التَّوْرَةَ بَعْدَ مَا ذَهَبَتْ ، وَلَمْ يَفْعَلْ بِهَا هَذَا إِلَّا لِأَنَّهُ ابْنُهُ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَكَيْفَ صَارَ عَزِيْرُ ابْنُ اللَّهِ دُونَ مُوسَى ، وَهُوَ الَّذِي جَاءَهُمُ بِالتَّوْرَةِ وَرُبِّي مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ ؟ وَلَيْسَ كَانَ عَزِيْرُ ابْنُ اللَّهِ ، لِمَا ظَهَرَ مِنْ إِكْرَامِهِ بِإِحْيَاءِ التَّوْرَةِ ، فَلَقَدْ كَانَ مُوسَى بِالتَّبَوُّهِ أَوْلَى وَأَحَقَّ ، وَلَيْسَ كَانَ هَذَا الْمِقْدَارُ مِنْ إِكْرَامِهِ لِعَزِيْرٍ يُوْجِبُ لَهُ أَنَّهُ ابْنُهُ ، فَأَضْعَافُ هَذِهِ الْكِرَامَةِ لِمُوسَى تُوْجِبُ لَهُ مَنَزَلَهُ أَحْيَلٌ مِنَ التَّبَوُّهِ ، لِأَنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تُرِيدُونَ بِالتَّبَوُّهِ الدَّلَالََةَ عَلَى سَبِيلِ مَا تُشَاهِدُونَهُ فِي دُنْيَاكُمْ مِنْ وِلَادَةِ الْأُمَّهَاتِ الْأَوْلَادَ بِوَطْئِ آبَائِهِمْ لَهُنَّ ، فَقَدْ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى وَشَبَّهْتُمُوهُ بِخَلْقِهِ ، وَأَوْجَبْتُمْ فِيهِ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ ، وَوَجَبَ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُحَدَّثًا مَخْلُوقًا ، وَأَنْ يَكُونَ لَهُ خَالِقٌ صَنَعَهُ وَابْتَدَعَهُ .

قالوا: لَسْنَا نَعْنِي هَذَا، فَإِنَّ هَذَا كُفْرٌ كَمَا ذَكَرْتَ، وَلَكِنَّا نَعْنِي أَنَّهُ ابْنُهُ عَلَى مَعْنَى الْكِرَامَةِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وِلَادَةٌ، كَمَا قَدْ يَقُولُ بَعْضُ عُلَمَائِنَا لِمَنْ يُرِيدُ إِكْرَامَهُ وَإِبَانَتَهُ بِالْمَنْزِلَةِ مِنْ غَيْرِهِ: «يَا بَنِيَّ»، و«إِنَّهُ ابْنِي»، لَا عَلَى إِثْبَاتِ وِلَادَتِهِ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قَدْ يَقُولُ ذَلِكَ لِمَنْ هُوَ أجنبيٌّ لَا نَسَبَ لَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ؛ وَكَذَلِكَ لَمَّا فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِعُزَيْرٍ مَا فَعَلَ، كَانَ قَدْ اتَّخَذَهُ ابْنًا عَلَى الْكِرَامَةِ لَا عَلَى الْوِلَادَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَهَذَا مَا قُلْتُمْ لَكُمْ، إِنَّهُ إِنْ وَجَبَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ أَنْ يَكُونَ عَزِيرٌ ابْنُهُ، فَإِنَّ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ لِمُوسَى أُولَى، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْضَحُ كُلَّ مُبْطِلٍ بِإِقْرَارِهِ وَيَقْلِبُ عَلَيْهِ حُجَّتَهُ، إِنَّ الَّذِي احْتَجَجْتُمْ بِهِ يُؤَدِّيكُمْ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ مِمَّا ذَكَرْتُمْ لَكُمْ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَظِيمًا مِنْ عَظَمَائِكُمْ قَدْ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ لَا نَسَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ: «يَا بَنِيَّ»، و«هَذَا ابْنِي»، لَا عَلَى طَرِيقِ الْوِلَادَةِ، فَقَدْ تَجِدُونَ أَيْضًا هَذَا الْعَظِيمَ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ آخَرَ: «هَذَا أَخِي» وَآخَرَ: «هَذَا شَيْخِي» وَآخَرَ: «أَبِي» وَآخَرَ: «هَذَا سَيِّدِي» وَ«يَا سَيِّدِي»، عَلَى سَبِيلِ الْإِكْرَامِ، وَإِنَّ مَنْ زَادَهُ فِي الْكِرَامَةِ زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ؛ فَإِذَا يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخًا لِلَّهِ، أَوْ شَيْخًا لَهُ، أَوْ أَبًا، أَوْ سَيِّدًا؛ لِأَنَّهُ قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ مِمَّا لِعُزَيْرٍ، كَمَا أَنَّ مَنْ زَادَ رَجُلًا فِي الْإِكْرَامِ فَقَالَ لَهُ: «يَا سَيِّدِي» وَ«يَا شَيْخِي» وَ«يَا عَمِّي» وَ«يَا رَأْسِي» [و«يَا أَمِيرِي»]، عَلَى طَرِيقِ الْإِكْرَامِ، وَإِنَّ مَنْ زَادَهُ فِي الْكِرَامَةِ زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ.

أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخًا لِلَّهِ، أَوْ شَيْخًا، أَوْ عَمًّا، أَوْ رَأْسًا، أَوْ سَيِّدًا، أَوْ أَمِيرًا؛ لِأَنَّهُ قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ عَلَى مَنْ قَالَ لَهُ: «يَا شَيْخِي» أَوْ «يَا سَيِّدِي» أَوْ «يَا عَمِّي» أَوْ «يَا رَأْسِي» أَوْ «يَا أَمِيرِي»؟!

قَالَ: فَجَبَّتِ الْقَوْمُ وَتَحَيَّرُوا وَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! أَجَلْنَا نَتَفَكَّرُ فِيمَا قَدْ قُلْتُمْ لَنَا. فَقَالَ: أَنْظِرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَقِدَةٍ لِلْإِنصَافِ، يَهْدِكُمُ اللَّهُ تَعَالَى.

ثُمَّ أَقْبَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى النَّصَارَى، فَقَالَ لَهُمْ: وَأَنْتُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ الْقَدِيمَ عَزَّوَجَلَّ اتَّخَذَ بِالْمَسِيحِ ابْنَهُ، فَمَا الَّذِي أَرَدْتُمُوهُ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْقَدِيمَ صَارَ مُحَدَّثًا لِوُجُودِ هَذَا الْمُحَدَّثِ الَّذِي هُوَ عَيْسَى؟ أَوِ الْمُحَدَّثُ، الَّذِي هُوَ عَيْسَى صَارَ قَدِيمًا لِوُجُودِ الْقَدِيمِ الَّذِي هُوَ اللَّهُ؟ أَوْ مَعْنَى قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ اتَّخَذَ بِهِ، أَنَّهُ اخْتَصَّ بِكَرَامِهِ لَمْ يُكْرِمْ بِهَا أَحَدًا سِوَاهُ؟

فَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْقَدِيمَ صَارَ مُحَدَّثًا فَقَدْ أَبْطَلْتُمْ، لِأَنَّ الْقَدِيمَ مُحَالٌّ أَنْ يَنْقَلِبَ فَيَصِيرَ مُحَدَّثًا، وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْمُحَدَّثَ صَارَ قَدِيمًا فَقَدْ أَحْلَلْتُمْ، لِأَنَّ الْمُحَدَّثَ أَيْضًا مُحَالٌّ أَنْ يَصِيرَ قَدِيمًا.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّهُ اتَّخَذَ بِهِ بِأَنَّهُ اخْتَصَّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ عِبَادِهِ، فَقَدْ أَفْرَرْتُمْ بِحُدُوثِ عَيْسَى، وَبِحُدُوثِ الْمَعْنَى الَّذِي اتَّخَذَ بِهِ مِنْ أَجْلِهِ، لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ عَيْسَى مُحَدَّثًا وَكَانَ اللَّهُ اتَّخَذَ بِهِ بِأَنَّهُ أَحْدَثَ بِهِ مَعْنَى صَارَ بِهِ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عِنْدَهُ فَقَدْ صَارَ عَيْسَى وَذَلِكَ الْمَعْنَى مُحَدَّثِينَ، وَهَذَا خِلَافٌ مَا بَدَأْتُمْ تَقُولُونَهُ.

قَالَ: فَقَالَتِ النَّصَارَى: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَظْهَرَ عَلَى يَدِ عَيْسَى مِنَ الْأَشْيَاءِ الْعَجِيبَةِ مَا أَظْهَرَ، فَقَدْ اتَّخَذَهُ وَلَمَّا عَلَى جِهَةِ الْكِرَامَةِ.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُمْ لِلْيَهُودِ فِي هَذَا الْمَعْنَى الَّذِي ذَكَرْتُمُوهُ.

ثُمَّ أَعَادَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ كُلَّهُ، فَسَكَتُوا إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! أَوْلَسْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ؟ قَالَ: قَدْ قُلْنَا ذَلِكَ.

فَقَالَ : فَإِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ فَلِمَ مَنَعْتُمُونَا مِنْ أَنْ نَقُولَ : إِنَّ عِيسَى ابْنُ اللَّهِ ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّهُمَا لَنْ يَسْتَبِيهَا لِأَنَّ قَوْلَنَا : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ ، فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلِّهِ أَوْ الْخُلِّهِ . فَأَمَّا الْخَلَّةُ فَإِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ ، فَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَى رَبِّهِ فَقِيرًا [إِلَى اللَّهِ] وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا ، وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَغْنِيًا ، وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ صَدْفُهُ فِي النَّارِ فَرَمَى بِهِ فِي الْمَنَجْنِيقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرَائِيلَ وَقَالَ لَهُ : أَدْرِكْ عَبْدِي ، فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ ، فَقَالَ : كَلَّفَنِي مَا بَدَأَ لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ .

فَقَالَ : بَلِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ ، وَلَا حَاجَةَ لِي إِلَّا إِلَيْهِ ، فَسَمَاهُ خَلِيلَهُ أَيْ فَقِيرَهُ وَمُحْتَاجَهُ وَالْمُنْقَطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ .

وَإِذَا جُعِلَ مَعْنَى ذَلِكَ مِنَ الْخَلِّهِ [الْعَالِمِ] ، وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ مَعَانِيَهُ ، وَوَقَفَ عَلَى أَسْرَارِهِ لَمْ يَقِفْ عَلَيْهَا غَيْرُهُ ، كَانَ مَعْنَاهُ الْعَالِمَ بِهِ وَبِأَمْرِهِ ، وَلَا يُوَجِّبُ ذَلِكَ تَشْبِيهَ اللَّهِ بِخَلْقِهِ ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَنْقَطِعْ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ ؟ وَإِذَا لَمْ يَعْلَمْ بِأَسْرَارِهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ ؟ وَأَنَّ مَنْ يُلِدُّهُ الرَّجُلُ وَإِنْ أَهَانَهُ وَأَقْصَاهُ لَمْ يَخْرُجْ [بِهِ] عَنْ أَنْ يَكُونَ وَلَدَهُ ، لِأَنَّ مَعْنَى الْوِلَادَةِ قَائِمٌ بِهِ ؟

ثُمَّ إِنْ وَجَبَ لِأَنَّهُ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِي أَنْ تَقِيسُوا أَنْتُمْ فَتَقُولُوا : إِنَّ عِيسَى ابْنُهُ ، وَجَبَ أَيْضًا كَذَلِكَ أَنْ تَقُولُوا لِمُوسَى إِنَّهُ ابْنُهُ ، فَإِنَّ الَّذِي مَعَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ لَمْ يَكُنْ يَدُونِ مَا كَانَ مَعَ عِيسَى ، فَقُولُوا : إِنَّ مُوسَى أَيْضًا ابْنُهُ ، وَأَنْ يَجُوزَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى هَذَا الْمَعْنَى : إِنَّهُ شَيْخُهُ وَسَيِّدُهُ وَعَمُّهُ وَرَبُّهُ وَأَمِيرُهُ كَمَا قَدْ ذَكَرْتُهُ لِلْيَهُودِ .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : وَفِي الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ أَنَّ عِيسَى قَالَ : «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي» .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَإِنْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ الْكِتَابِ تَعْمَلُونَ فَإِنَّ فِيهِ : «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ» فَقُولُوا : إِنْ جَمِيعَ الَّذِينَ خَاطَبَهُمْ عِيسَى كَانُوا أَبْنَاءَ اللَّهِ ، كَمَا كَانَ عِيسَى ابْنَهُ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي كَانَ عِيسَى ابْنَهُ ، ثُمَّ إِنْ مَا فِي هَذَا الْكِتَابِ يُبْطِلُ عَلَيْكُمْ هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّ عِيسَى مِنْ جِهَةِ الْإِخْتِصَاصِ كَانَ ابْنًا لَهُ ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ : إِنَّمَا قُلْنَا : إِنَّهُ ابْنُهُ لِأَنَّهُ اخْتَصَّ بِمَا لَمْ يَخْتَصَّ بِهِ غَيْرُهُ ، وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي خَصَّ بِهِ عِيسَى لَمْ يَخْصَّ بِهِ هُوَ لِأَنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ عِيسَى : أَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ» ، فَبَطَلَ أَنْ يَكُونَ الْإِخْتِصَاصُ لِعِيسَى ، لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ عِنْدَكُمْ بِقَوْلِ عِيسَى لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ إِخْتِصَاصِ عِيسَى ، وَأَنْتُمْ إِنَّمَا حَكَيْتُمْ لَفْظَةَ عِيسَى وَتَأَوَّلْتُمُوهَا عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا ، لِأَنَّهُ إِذَا قَالَ : «أَبِي وَأَبِيكُمْ» ، فَقَدْ أَرَادَ غَيْرَ مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ وَنَحَلْتُمُوهُ ، وَمَا يُدْرِيكُمْ لَعَلَّهُ عَنِ أَدَمَ ، أَوْ إِلَى نُوحٍ ، وَإِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُنِي إِلَيْهِمْ وَيَجْمَعُنِي مَعَهُمْ ، وَأَدَمُ أَبِي وَأَبُوكُمْ ، وَكَذَلِكَ نُوحٌ ، بَلِ مَا أَرَادَ غَيْرَ هَذَا .

قَالَ : فَسَكَتَ النَّصَارَى وَقَالُوا : مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ مُجَادِلًا وَلَا مُخَاصِمًا مِثْلَكَ وَسَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا .

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الدَّهْرِيِّ فَقَالَ : وَأَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا بُدَّ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ ؟

فَقَالُوا : لِأَنَّا لَا نَحْكُمُ إِلَّا بِمَا تُشَاهِدُ ، وَلَمْ نَجِدْ لِلْأَشْيَاءِ حَدَثًا ، فَحَكَمْنَا بِأَنَّهَا لَمْ تَزَلْ ، وَلَمْ نَجِدْ لَهَا انْقِضَاءً وَفَنَاءً ، فَحَكَمْنَا بِأَنَّهَا لَا تَزَالُ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَفَوَجِدْتُمْ لَهَا قِدَمًا؟ أَمْ وَجِدْتُمْ لَهَا بَقَاءً أَبَدًا لَا يَبِيدُ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : إِنَّكُمْ وَجِدْتُمْ ذَلِكَ ، أَنْهَضْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تَزَالُوا عَلَى هَيْبَتِكُمْ وَعُقُولِكُمْ بِلَا نِهَائِهِ ، وَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ ، وَلَئِنْ قُلْتُمْ هَذَا ، دَفَعْتُمْ الْعِيَانَ وَكَذَبْتُمْ الْعَالَمُونَ الَّذِينَ

یُشاهدونکم .

قالوا : بَلْ لَمْ نُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا ، وَلَا بَقَاءً أَبَدَ الْآبِدِ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَلِمَ صَبَرْتُمْ بِأَنْ تَحْكُمُوا بِالْقَدَمِ وَالْبَقَاءِ دَائِمًا ، لِأَنَّكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا حُدُوثَهَا ، وَانْقِضَاؤَهَا أُولَى مِنْ تَارِكِ التَّمْيِيزِ لَهَا مِثْلِكُمْ ، فَيَحْكُمُ لَهَا بِالْحُدُوثِ وَالْإِنْقِضَاءِ وَالْإِنْقِطَاعِ ، لِأَنَّ نَهْ كَمْ يُشَاهِدُ لَهَا قَدَمًا ، وَلَا بَقَاءً أَبَدَ الْآبِدِ .

أَوْلَسْتُمْ تُشَاهِدُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ[أَنَّ] أَحَدَهُمَا بَعْدَ الْآخَرِ ؟

فَقَالُوا : نَعَمْ .

فَقَالَ : أَتَرَوْنَهُمَا لَمْ يَزَالَا وَلَا يَزَالَانِ ؟

فَقَالُوا : نَعَمْ .

فَقَالَ : أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ اجْتِمَاعُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ؟

فَقَالُوا : لَا .

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَإِذَا يَنْقَطِعُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ ، فَيَسْبِقُ أَحَدُهُمَا ، وَيَكُونُ الثَّانِي جَارِيًا بَعْدَهُ .

قالوا : كَذَلِكَ هُوَ .

فَقَالَ : قَدْ حَكَمْتُمْ بِحُدُوثِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ لَيْلٍ وَنَهَارٍ لَمْ تُشَاهِدُوهُمَا ، لَا تُنْكِرُوا لِلَّهِ قُدْرَةَ .

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَتَقُولُونَ مَا قَبْلَكُمْ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مُتَنَاهٍ أَمْ غَيْرُ مُتَنَاهٍ ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : غَيْرُ مُتَنَاهٍ ، فَكَيْفَ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرُ بِلَا نِهَائِهِ لِأَوَّلِهِ ؟ وَإِنْ قُلْتُمْ : إِنَّهُ مُتَنَاهٍ ، فَقَدْ كَانَ وَلَا شَيْءَ مِنْهُمَا .

قالوا : نَعَمْ .

قَالَ لَهُمْ : أَقُلْتُمْ : إِنَّ الْعَالَمَ قَدِيمٌ غَيْرُ مُحَدَّثٍ ، وَأَنْتُمْ عَارِفُونَ بِمَعْنَى مَا أَقَرَّرْتُمْ بِهِ ، وَبِمَعْنَى مَا جَحَدْتُمُوهُ ؟

قالوا : نَعَمْ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَهَذَا الَّذِي تُشَاهِدُونَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ يَفْتَقِرُ ، لِأَنَّ لَهَا قِيَامًا لِلْبَعْضِ إِلَّا بِمَا يَتَّصِلُ بِهِ . أَلَا تَرَى الْبِنَاءَ مُحْتَاجًا بَعْضَ أَجْزَائِهِ إِلَى بَعْضٍ وَإِلَّا لَمْ يَتَّسِقْ ، وَلَمْ يُسْتَحْكَمْ ، وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا تَرَوْنَ .

وقال صلى الله عليه وآله : فَإِذَا كَانَ هَذَا الْمُحْتَاجُ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ لِقُوَّتِهِ وَتَمَامِهِ هُوَ الْقَدِيمُ ، فَأَخْبِرُونِي أَنْ لَوْ كَانَ مُحَدَّثًا ، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ ؟ وَمَاذَا كَانَتْ تَكُونُ صِفَتُهُ ؟

قَالَ: فَبَيَّهْتُوا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ لِلْمُحَدَّثِ صِفَةً يَصِفُ فَوْنَهُ بِهَا إِلَّا وَهِيَ مَوْجُودَةٌ فِي هَذَا الَّذِي زَعَمُوا أَنَّهُ قَدِيمٌ، فَوَجَمُوا (۱) وَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الثَّنَوِيِّهِ الَّذِينَ قَالُوا: النَّورُ وَالظُّلْمَةُ هُمَا الْمِدْبَرَانِ فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى مَا قُلْتُمُوهُ مِنْ هَذَا؟

فَقَالُوا: لَأَنَا وَجَدْنَا الْعَالَمَ صِنْفَيْنِ: خَيْرًا وَشَرًّا، وَوَجَدْنَا الْخَيْرَ ضِدًّا لِلشَّرِّ، فَأَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ فَاعِلٌ وَاحِدٌ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَضِدَّهُ، بَلْ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَاعِلٌ، أَلَا تَرَى أَنَّ التَّلَجَّ مُحَالٌ أَنْ يَسْحُنَ، كَمَا أَنَّ النَّارَ مُحَالٌ أَنْ تَبْرُدَ، فَأَثْبَتْنَا لِذَلِكَ صَانِعِينَ قَدِيمِينَ: ظَلَمَهُ وَنُورًا.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفَلَسْتُمْ قَدْ وَجَدْتُمْ سَوَادًا وَبَيَاضًا وَحُمْرَةً وَصُفْرَةً وَخَضْرَاءَ وَزُرْقَةً؟ وَكُلُّ وَاحِدٍ ضِدٌّ لِسَائِرِهَا، لِاسْتِحَالِهِ اجْتِمَاعِ اثْنَيْنِ مِنْهَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ، كَمَا كَانَ الْحَرُّ وَالْبَرْدُ ضِدَّيْنِ لِاسْتِحَالِهِ اجْتِمَاعِهِمَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ؟

قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: فَهَلَّا أُثْبِتُمْ بَعْدَ كُلِّ لَوْنٍ صَانِعًا قَدِيمًا، لِيَكُونَ فَاعِلٌ كُلُّ ضِدٍّ مِنْ هَذِهِ الْأَلْوَانِ غَيْرَ فَاعِلِ الضِّدِّ الْآخَرِ؟! قَالَ: فَسَكَتُوا.

ثُمَّ قَالَ: وَكَيْفَ اخْتَلَطَ النَّورُ وَالظُّلْمَةُ، وَهَذَا مِنْ طَبِيعِ الصُّعُودِ وَهَذِهِ مِنْ طَبِيعِ النَّزُولِ؟ أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ شَرْقًا يَمْشِي إِلَيْهِ وَالْآخَرَ غَرْبًا، أَكَانَ يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَلْتَقِيَا مَا دَامَا سَائِرِينَ عَلَى وُجُوهِهِمَا؟

قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَوَجَبَ أَنْ لَا يَخْتَلِطَ النَّورُ وَالظُّلْمَةُ، لِذَهَابِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي غَيْرِ جِهَةِ الْآخَرِ، فَكَيْفَ حَدَّثَ هَذَا الْعَالَمُ مِنْ امْتِزَاجِ مَا هُوَ مُحَالٌ أَنْ يَمْتَرِجَ؟ بَلْ هُمَا مِدْبَرَانِ جَمِيعًا مَخْلُوقَانِ؟

فَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى مُشْرِكِي الْعَرَبِ فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَلِمَ عَبَدْتُمْ الْأَصْنَامَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟

فَقَالُوا: نَتَقَرَّبُ بِذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُمْ: أَوْهِيَ سَامِعُهُ مُطِيعَةٌ لِرَبِّهَا، عَابِدَةٌ لَهُ، حَتَّى تَتَقَرَّبُوا بِتَعْظِيمِهَا إِلَى اللَّهِ؟

قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَأَنْتُمْ الَّذِينَ نَحْتُمُوهَا بِأَيْدِيكُمْ؟

قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلَيْتَ تَعْبُدُكُمْ هِيَ لَوْ كَانَ تَجُوزُ مِنْهَا الْعِبَادَةُ أُخْرَى مِنْ أَنْ تَعْبُدُوهَا! إِذَا لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ بِتَعْظِيمِهَا، مَنْ هُوَ الْعَارِفُ بِمَصَالِحِكُمْ وَعَوَاقِبِكُمْ وَالْحَكِيمُ فِيمَا يُكَلِّفُكُمْ؟!

قَالَ : فَلَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا الْقَوْلَ اخْتَلَفُوا ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَلَّ فِي هَيَاكِلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ ، نُعَظِّمُهَا لِتَعْظِيمِنَا تِلْكَ الصُّورَ الَّتِي حَلَّ فِيهَا رَبُّنَا .

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ : إِنَّ هَذِهِ صُورُ أَقْوَامٍ سَلَفُوا ، كَانُوا مُطِيعِينَ لِلَّهِ قَبْلَنَا فَمَثَلْنَا صُورَهُمْ وَعَبَدْنَاهَا تَعْظِيمًا لِلَّهِ .

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ : إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ فَسَجَدُوهُ تَقَرُّبًا بِاللَّهِ ، كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، فَفَاتَنَا ذَلِكَ ، فَصَوَّرْنَا صُورَتَهُ فَسَجَدْنَا لَهَا تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ ، كَمَا تَقَرَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ، وَكَمَا أَمَرْتُمْ بِالسُّجُودِ بِزِعْمِكُمْ إِلَى جَهَنَّمَ «مَكَّة» فَفَعَلْتُمْ ، ثُمَّ نَصَبْتُمْ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْبَلَدِ بِأَيْدِيكُمْ مَحَارِبَ سَجَدْتُمْ إِلَيْهَا وَقَصَبْتُمْ الْكَعْبَةَ لِـ مَحَارِبِكُمْ ، وَقَصَدْتُمْ بِالْكَعْبَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا إِلَيْهَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَخْطَأْتُمْ الطَّرِيقَ وَضَلَلْتُمْ ، أَمَا أَنْتُمْ وَهُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَطِيبُ الَّذِينَ قَالُوا : إِنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي هَيَاكِلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ الَّتِي صَوَّرْنَاهَا ، فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ نُعَظِّمُهَا لِتَعْظِيمِنَا لِتِلْكَ الصُّورِ الَّتِي حَلَّ فِيهَا رَبُّنَا فَقَدْ وَصَفْتُمْ رَبَّكُمْ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقَاتِ ، أَوْ يَحِلُّ رَبُّكُمْ فِي شَيْءٍ حَتَّى يُحِيطَ بِهِ ذَلِكَ الشَّيْءُ ؟! فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُ إِذَا وَبَيْنَ سَائِرِ مَا يَحِلُّ فِيهِ مِنْ لَوْنِهِ وَطَعْمِهِ وَرَائِحَتِهِ وَلِينِهِ وَخُسُوفَتِهِ وَثِقَلِهِ وَخِفَّتِهِ ؟ وَلِمَ صَارَ هَذَا الْمَحْلُولُ فِيهِ مُحَدَّثًا وَذَلِكَ قَدِيمًا ، دُونَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مُحَدَّثًا وَهَذَا قَدِيمًا ، وَكَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى الْمَحَالِ مَنْ لَمْ يَزَلْ قَبْلَ الْمَحَالِ ، وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَزَالُ كَمَا لَمْ يَزَلْ ؟ وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِصِفَةِ الْمَحْدَثَاتِ فِي الْحُلُولِ ، فَقَدْ لَزِمْتُمْ أَنْ تَصِفُوهُ بِالزُّوَالِ [وَالْحُدُوثِ] ! وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِالزُّوَالِ وَالْحُدُوثِ ، وَصَفْتُمُوهُ بِالْفَنَاءِ ! لِأَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ مِنْ صِفَاتِ الْحَالِ وَالْمَحْلُولِ فِيهِ ، وَجَمِيعُ ذَلِكَ يُعَيِّرُ الذَّاتَ ، فَإِنْ كَانَ لَمْ يُعَيِّرْ ذَاتُ الْبَارِي تَعَالَى بِحُلُولِهِ فِي شَيْءٍ ، جَازَ أَنْ لَا يُعَيِّرَ بِأَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَسْكُنَ وَيَسُودَ وَيَبْيَضُّ وَيَحْمَرُّ وَيَصْفَرُّ ، وَتَحَلُّهُ الصِّفَاتِ الَّتِي تَتَعَاقَبُ عَلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا ، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ جَمِيعُ صِفَاتِ الْمَحْدَثِينَ ، وَيَكُونَ مُحَدَّثًا عَزَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَإِذَا بَطَلَ مَا ظَنَنْتُمُوهُ مِنْ أَنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي شَيْءٍ ، فَقَدْ فَسَدَ مَا بَنَيْتُمْ عَلَيْهِ قَوْلَكُمْ .

قَالَ : فَسَكَتَ الْقَوْمُ وَقَالُوا : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا .

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْفَرِيقِ الثَّانِي فَقَالَ [لَهُمْ] : أَخْبَرُونَا عَنْكُمْ إِذَا عَبَدْتُمْ صُورَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَسَجَدْتُمْ لَهَا وَصَلَّيْتُمْ ، فَوَضَعْتُمْ الْوُجُوهَ الْكَرِيمَةَ عَلَى التُّرَابِ بِالسُّجُودِ لَهَا فَمَا الَّذِي أَبْقَيْتُمْ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ يَلْزِمُ تَعْظِيمَهُ وَعِبَادَتَهُ أَنْ لَا يُسَاوَى بِهِ عَبْدُهُ ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلِكًا أَوْ عَظِيمًا إِذَا سَاوَيْتُمُوهُ بِعَبِيدِهِ فِي التَّعْظِيمِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ ، أَيْكُونَ فِي ذَلِكَ وَضَعُ مِنْ حَقِّ الْكَبِيرِ كَمَا يَكُونُ زِيَادَةً فِي تَعْظِيمِ الصَّغِيرِ ؟

فَقَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ مِنْ حَيْثُ تُعْظَمُونَ اللَّهُ بِتَعْظِيمِ صُورِ عِبَادِهِ الْمُطِيعِينَ لَهُ ، تَزْرُونَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ؟

قَالَ : فَسَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ أَنْ قَالُوا : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ : لَقَدْ ضَرَبْتُمْ لَنَا مَثَلًا ، وَشَبَّهْتُمُونَا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَسْنَا سِوَاءَ ، وَذَلِكَ أَنَا عِبَادُ اللَّهِ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ ، نَأْتِمِرُ لَهُ فِيمَا أَمَرْنَا ، وَنَنْزَجِرُ عَمَّا زَجَرْنَا ، وَنُعَيِّدُهُ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُهُ مِنَّا ، فَإِذَا أَمَرْنَا بِوَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ أَطْعَمْنَا ، وَلَمْ نَتَعَدَّ

إِلَىٰ غَيْرِهِ مِمَّا لَمْ يَأْمُرْنَا [بِهِ] ، وَلَمْ يَأْذَنْ لَنَا ، لِأَنَّا لَا نَدْرِي لَعَلَّهُ إِنْ أَرَادَ مِنَّا الْأَوَّلَ فَهُوَ يَكْرَهُ الثَّانِي ، وَقَدْ نَهَانَا أَنْ نَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمَّا أَمَرْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ أَطْعَمَنَا ، ثُمَّ أَمَرْنَا بِعِبَادَتِهِ بِالتَّوَجُّهِ نَحْوَهَا فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ الَّتِي نَكُونُ بِهَا فَأَطْعَمَنَا ، وَلَمْ نَخْرُجْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مِنْ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ لَمْ يَأْمُرْ بِالسُّجُودِ لِصُورَتِهِ الَّتِي هِيَ غَيْرُهُ ، فَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَقِيسُوا ذَلِكَ عَلَيْهِ ، لِأَنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ يَكْرَهُ مَا تَفْعَلُونَ إِذْ لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِهِ!

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرَأَيْتُمْ لَوْ أْذَنَ لَكُمْ رَجُلٌ دُخُولَ دَارِهِ يَوْمًا بِعَيْنِهِ ، أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوهَا بَعْدَ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِهِ ؟ أَوَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا دَارَ لَيْلَى أَوْ أُخْرَى مِثْلَهَا بِغَيْرِ أَمْرِهِ ؟ أَوْ وَهَبَ لَكُمْ رَجُلٌ ثُوبًا مِنْ ثِيَابِهِ ، أَوْ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ ، أَوْ دَابَّةً مِنْ دَوَابِّهِ ، أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا ذَلِكَ ؟

قالوا : نعم .

قال : فإن لم تأخذوه ألكم أخذ آخر مثله ؟ قالوا : لا ، لأنَّهُ لَمْ يَأْذَنْ لَنَا فِي الثَّانِي كَمَا أْذَنَ فِي الْأَوَّلِ .

قال صلى الله عليه وآله : فأخبروني ، الله أولى بأن لا يتقدم على ملكه بغير أمره أو بعض المملوكين ؟

قالوا : بل الله أولى بأن لا يتصرف في ملكه بغير إذنه .

قال : فلم فعلتم ؟ ومتى أمركم أن تسجدوا لهذه الصور ؟

قال : فقال القوم : سننظر في أمورنا ، وسكتوا .

وقال الصِّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَتَتْ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ حَتَّى أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ فَاسْلَمُوا ، وَكَانُوا خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ رَجُلًا ، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ خَمْسَةٌ . وَقَالُوا : مَا رَأَيْنَا مِثْلَ حُجَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ ، نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ . (٢) .

١- الوجوم : السكوت على غيظ (لسان العرب : ١٢ / ٦٣٠) .

٢- الاحتجاج : ١/٢٧ ، ٤٤/٢٠ ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام : ٥٣٠/٣٢٣ ، بحار الأنوار : ٩ / ٢٥٧ / ١ .

ص: ۱۴۵

۵ / ۲ نمونه هایی از گفت‌وگوهای پیامبر خاتم

۵ / ۲ نمونه هایی از گفت‌وگوهای پیامبر خاتم ۶۵۱۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام: پدرم امام باقر، از جدّم علی بن حسین و وی از پدرش حسین بن علی، سرور شهیدان و وی از پدرش امیرالمؤمنین علیهم السلام برایم نقل کرد که روزی پیروان دین های پنجگانه: یهود، مسیحیت، طبیعت پرستان، دوگانه پرستان و مشرکان عرب، با رسول خدا نشستی داشتند.

یهودیان گفتند: ما می گوئیم عُزَیر، پسر خداست. آمده ایم بینیم تو چه می گویی؟ اگر سخن ما را بگویی، پس در دستیابی به حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو مجادله می کنیم.

مسیحیان گفتند: ما می گوئیم مسیح، پسر خداست و با او یکی است. آمده ایم بینیم تو چه می گویی؟ اگر از رأی ما پیروی کنی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله خواهیم کرد.

طبیعت گرایان گفتند: ما می گوئیم اشیا باید باشند و آنها همواره و دائم هستند. آمده ایم بینیم تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، ما در باور به این حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالف باشی، با تو مجادله می کنیم.

دوگانه پرستان گفتند: ما می گوئیم نور و تاریکی، چرخندگان [هستی] اند. آمده ایم بینیم تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله می کنیم.

مشرکان عرب گفتند: ما می گوئیم بت های ما خدایان اند. آمده ایم بینیم تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله می کنیم.

رسول خدا فرمود: «من به خداوند بی شریک، ایمان دارم و به بت، طاغوت و به هر معبودی غیر او کافرم».

آن گاه خطاب به آنان گفت: «خداوند، مرا برای همه به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده و حجّت بر جهانیان، برانگیخته است؛ و بسیار زود است که نیرنگ کسانی را که در دین او نیرنگ کنند، به حلقومشان برگرداند».

آن گاه، خطاب به یهودیان فرمود: «آیا آمده اید که من سخن شما را بی دلیل بپذیرم؟».

گفتند: نه.

فرمود: «چه چیز باعث شده که شما باور داشته باشید که عُزَیر، پسر خداست؟».

گفتند: چون وی پس از آن که تورات از بین رفته بود، آن را برای بنی اسرائیل، بازسازی کرد و این کار را انجام نداد، مگر از آن رو که پسر خدا بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا عُزَیر، پسر خدا شد و موسی که تورات را برای شما آورد و معجزه هایی که خود شما هم می دانید، از وی دیده شد، پسر خدا نشد؟ و اگر عُزَیر، به خاطر بزرگواری در بازسازی تورات پسر خدا شد، موسی باید به پسر

خدا بودن، اولی و سزاوارتر باشد. اگر این مقدار از بزرگواری برای عَزَّوَجَلَّ، موجب شود که وی پسر خدا گردد، چندین برابر این بزرگی که برای موسی بود، درجه وی باید برتر از پسر خدا بودن باشد. اگر منظور شما از پسر خدا بودن، همان مفهومی باشد که در دنیا در پی رابطه جنسی پدر با مادر، مادران، بچه به دنیا می آورند، به خدا کفر ورزیده اید و او را به آفریده اش تشبیه کرده اید و ویژگی پدیده ها را برای وی اثبات کرده اید. بنابراین، باید خدا از نظر شما پدید آمده و خلق شده ای باشد که خالق دارد که وی را ساخته و به وجود آورده است».

یهودیان گفتند: منظورمان این نیست، همان طور که گفتی، این کفر است؛ بلکه منظورمان آن است که وی از نظر قدر و منزلت، پسر خداست؛ گرچه تولدی هم در کار نبود؛ درست مثل آن که برخی دانشمندان، خطاب به کسانی که می خواهند آنان را اکرام کنند و ارزش آنان را نسبت به دیگران نشان دهند، می گویند: «پسرم!» یا «این، پسرم است» که این سخن برای اثبات به دنیا آمدن وی از او نیست. چون در این صورت، به وی گفته خواهد شد که این شخص، با تو بیگانه است و رابطه نسبی بین آن دو نیست. کار خدا درباره عَزَّوَجَلَّ نیز چنین است که وی به خاطر احترام گذاشتن و نه به دلیل تولد، وی را فرزند خود قرار داده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این، همان سخنی است که من به شما گفتم. اگر بر این پایه، عَزَّوَجَلَّ پسر خدا می گردد، این مقام برای موسی مناسب تر است. خداوند، هر باطلگرایی را با اقرار خودش رسوا می کند و دلیل او را علیه خود او به کار می برد. دلیلی که شما آوردید، شما را به چیزی بزرگ تر از آنچه گفتم، می کشاند. شما گفتید که یکی از بزرگان شما به فرد بیگانه ای که رابطه سببی بین آن دو نیست، می گوید: پسرم! یا این، پسرم است، اما نه به معنای از او به دنیا آمدن. گاه شما می بینید همین بزرگ، به فرد بیگانه ای برای احترام می گوید: این، برادرم است و به دیگری می گوید: این، استادم و پدرم است و به شخص دیگری می گوید: این، آقای من است و یا خطاب می کند آقا می! و هر چه احترامگذاری اش بیشتر باشد، از این گونه تعبیرها بیشتر بهره می گیرد. بنابراین، از نظر شما رواست که موسی، برادر خدا، شیخ خدا، و یا آقای خدا باشد، چون وی را بیشتر از عَزَّوَجَلَّ، اکرام کرده است؟ همان طور که اگر کسی دیگری را بیشتر اکرام کند، برای احترام، به وی می گوید: ای آقا می!، ای شیخ می!، ای عموی می!، ای رئیس می! و هر آنچه در احترام بیفزاید، در این قبیل تعبیرها می افزاید.

آیا از نظر شما رواست که موسی، برادر خدا، شیخ خدا، عموی خدا، رئیس خدا، آقای خدا و یا امیر خدا باشد؛ چون خدا وی را بیشتر بزرگ داشته و بر کسانی که آنان را ای شیخ می!، ای آقا می!، ای عموی می!، ای رئیس می! و یا ای امیر می! خطاب می کنند؟».

[علی علیه السلام] می فرماید: آنان، متحیر و مبهوت شدند و گفتند: ای محمّد! به ما فرصت بده تا درباره آنچه که به ما گفتی، بیندیشیم. رسول خدا فرمود: «در این باره، با دلی منصفانه بیندیشید. خدا شما را هدایت می کند».

آن گاه، رو به مسیحیان کرد و فرمود: «شما گفتید [خداوند] قدیم عَزَّوَجَلَّ با مسیح، پسرش یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که [خداوند] قدیم، برای آن که با این پدید آمده، یعنی عیسی علیه السلام یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است، به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد، قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از این که وی با خدا متحد شده، این است که وی از کرامتی برخوردار شده است که هیچ کس غیر از وی، از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟

اگر منظورتان این است که قدیم، پدید آمده است که خودتان، خودتان را باطل کرده اید؛ چون قدیم، محال است که منقلب

شود و پدیده گردد، و اگر مقصودتان این است که عیسی علیه السلام قدیم شده است که حرف محالی گفته اید؛ زیرا حادث، محال است که قدیم گردد.

و اگر منظورتان از اتحاد مسیح با خدا این است که خداوند، وی را از بین دیگر بندگان برگزیده و ویژه خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است، اقرار کرده اید؛ زیرا هنگامی که عیسی حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد یعنی معنایی را آفریده که به خاطر آن، عیسی برترین خلق خداوند شده، در این صورت، هم عیسی و هم آن معنی حادث اند و این، برخلاف سخنی است که در آغاز گفتید.

[علی علیه السلام] می فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمد!، چون خداوند به دست عیسی علیه السلام چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به جهت احترام، فرزند خود قرار داد.

رسول خدا به آنان فرمود: «آنچه که در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید؟».

آن گاه همه آن بحث را تکرار کرد. همه ساکت شدند، جز یک نفر از آنان که گفت: ای محمد! آیا شما نمی گوید ابراهیم، خلیل الله (دوست خدا) است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین می گوئیم».

وی گفت: اگر این را می گوئید، چرا ما را از این که بگوئیم عیسی پسر خداست، منع می کنید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو مانند هم نیستند. چون وقتی می گوئیم: ابراهیم «خلیل الله» است، بدان جهت است که «خلیل» مشتق از «خَلَّه» یا «خُلَّه» است. معنای خَلَّه، نیاز و احتیاج است و ابراهیم، نیازمند پروردگارش بود و تنها به وی وابسته بود و از دیگران، کناره گیر و روگردان و بی نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را در آتش نهند و با منجنیق در آتش افکندند، خداوند، جبرئیل را فرستاد و گفت: بنده ام را دریاب. جبرئیل آمد و وی را در هوا گرفت و گفت: گرفتاری هایت را بر عهده من بگذار. خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است.

ابراهیم گفت: «نه، خداوند برای من بس است و بهترین و کیل است. من از دیگران چیزی نمی خواهم و جز به وی، نیازمند نیستم». پس خداوند، وی را خلیل خود، یعنی نیازمند، محتاج و وابسته به او و بریده از دیگران خواند.

و اگر از خُلَّه [به معنای آگاه] گرفته شود. یعنی به آن امر، آگاه شده و به اسراری رسید که دیگران به آن نرسیده اند. در این صورت، معنای خلیل، عالم به خدا و امور الهی است و این، موجب تشبیه خدا به خلق نمی گردد. نمی اندیشید که اگر وی وابسته به خدا نمی شد، خلیل وی نمی گشت و اگر به اسرار وی آگاهی نمی یافت، خلیل وی نمی شد؛ ولی اگر کسی فرزندی به دنیا آورد، هر چه او را از خودش دور کند، یا تحقیرش کند، باز هم فرزند وی است، چون به دنیا آمدن، قائم به اوست.

از سوی دیگر، اگر شما به خاطر این که خدا به ابراهیم گفته «خلیلی (دوست من)» قیاس کرده و بگوئید: عیسی پسر خداست، باید بگوئید موسی نیز پسر اوست. چون معجزه هایی که موسی داشت، پایین تر از معجزه های عیسی نبود. بنابراین، بگوئید موسی نیز پسر خداست. بر این اساس، باید بگوئید که وی، استاد، آقا، عمو، رئیس، و فرمانروای خداست، به همان شکل که برای

یهودیان گفتیم!» .

آنان به یکدیگر گفتند که در انجیل آمده است که عیسی گفت : به سوی پدرم می روم .

رسول خدا فرمود : «اگر به آن کتاب عمل می کنید ، در آن آمده است : به سوی پدر خودم و شما می روم» .

آنان گفتند : از همان روی که عیسی پسر خداست ، همه آنانی را که عیسی مورد خطاب قرار داده ، فرزندان خدا هستند .

[رسول خدا فرمود :] «در این کتاب ، چیزهایی است که ادّعی شما بر این که عیسی به خاطر ویژگی اش به خدا پسر او شده است ، رد می کند؛ چون شما گفتید : ما از آن روی به عیسی پسر خدا می گوئیم که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران ، اختصاص نداده است و شما می دانید آنچه را به عیسی اختصاص داد ، به آنانی که عیسی خطاب به آنان گفت به سوی پدرم و پدر شما می روم اختصاص نداده است . بنابراین ، ادّعی ویژگی به عیسی باطل شد؛ چون به نظرش ، مثل ویژگی عیسی برای کسانی که مثل وی نبودند ، طبق کلام عیسی ثابت شد . شما کلام عیسی را نقل می کنید و بر غیر مفهوم آن تأویل می کنید؛ چون هنگامی که وی گفت : پدرم و پدر شما ، بجز آنچه که شما فهمیدید و روی آوردید ، منظورش بود . شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح رفتم و خداوند ، مرا پیش آنان می برد و با آنان یکجا گرد می آورد و آدم و نوح ، پدر من و شما هستند . عیسی ، جز این را اراده نکرده بود» .

[علی علیه السلام] فرمود : مسیحیان ، سکوت کردند و گفتند : تاکنون ، مجادله گر و گفتگوگری چون تو ندیده بودیم . درباره کارهای خویش می اندیشیم .

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله روی به طبیعت پرستان کرد و فرمود : «چه چیز موجب شده است به این باور فرا خوانید که چیزها باید باشند و آنها همواره هستند ، از بین نرفته و نخواهند رفت؟» .

آنان گفتند : ما جز طبق آنچه که می بینیم ، حکم نمی کنیم و ما ندیدیم که اشیا پدید آمده باشند . بنابراین ، می گوئیم از بین نرفته اند و ندیدیم که از بین بروند و پایان پذیرند . پس گفتیم : از بین نخواهند رفت .

رسول خدا فرمود : «آیا چیزها را قدیم یافته اید و یا آنها را تا ابد پایدار یافته اید؟ اگر بگوئید آنها را چنین یافته ایم ، ادّعا کرده اید که همواره بر همین شکل و بر همین خرد بوده اید و باقی خواهید ماند . اگر این را بگوئید ، واقعیت خارجی را منکر شده اید و همه مردمی که شما را دیده اند ، دروغگویتان می شمارند» .

گفتند : ما همواره بودن و همواره ماندن را برای اشیا ندیده ایم .

رسول خدا فرمود : «پس چرا به بودن و ماندن همواره حکم می کنید؟ برای آن که [چون] شما پدیدار شدن و پایان یافتن چیزها را ندیده اید ، بهتر است تمیز بین آن دو را به دیگران واگذارید تا بر حدوث ، پایان پذیری و از بین رفتن آن ، حکم کنند؛ چون آنان نیز بودن و ماندن همواره اشیا را ندیده اند .

آیا شما شب و روز را ندیده اید که یکی پس از دیگری است؟» .

گفتند: آری.

فرمود: «آیا بر این باور هستید که آن دو بوده اند و خواهند بود؟».

گفتند: آری.

فرمود: «به نظر شما شب و روز قابل جمع هستند؟».

گفتند: نه.

رسول خدا فرمود: «بنابراین، یکی دیگری را قطع می‌کند؛ یکی پیشی می‌گیرد و دیگری در پی آن می‌رود».

گفتند: همین طور است.

فرمود: «شما به پیش گیرنده از شب و روز، حکم پدیدار شدن کردید، در حالی که پیدا شدن آن دو را ندیده بودید. قدرت خدا را منکر نشوید».

آن گاه فرمود: «شب و روزهای پیش از شما پایاندار یا بی پایان بود؟ اگر بگویید بی پایان بودند، چگونه پیش از آن که یکی از شب و یا روز پایان پذیرد، دیگری به شما رسیده است؟ و اگر بگویید پایاندار بودند، معنایش این است که زمانی وجود داشت که هیچ کدام نبودند».

گفتند: درست است.

فرمود: «شما می‌گویید که هستی قدیم است و پدیدار نیست. آیا شما به مفهومی که بدان اقرار می‌کنید، آگاه هستید و آنچه را که منکر می‌شوید، می‌دانید؟».

گفتند: آری.

فرمود: «چیزهایی را که می‌بینید، بعضی از آنها به بعضی دیگر، نیازمند هستند؛ زیرا پاره ای جز به اتصال به پاره ای دیگر، پایدار نمی‌مانند. آیا ساختمان را نمی‌بینید که بخشی از اجزای آن، نیازمند بخش دیگر است و بدون آن، استوار نمی‌گردد و پایدار نمی‌شود؟ دیگر اشیا نیز چنین هستند».

آن گاه افزود: «اگر این نیازمندی بخشی از آن بر بخش دیگر، در استحکام و تکمیل قدیم است، به من بگویید اگر پدیدار می‌بود، چگونه می‌بود و ویژگی اش چه سان می‌بود؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان، درمانده شدند و فهمیدند که نمی‌توانند برای پدیدار، ویژگی پیدا کنند و به آن توصیف کنند، جز آنچه در همین اموری که فکر می‌کردند قدیم است، وجود دارد. از این روی، زبانشان بند آمد (۱) و گفتند درباره خویش خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خدا روی به دو گانه پرستان کرد؛ آنانی که می گفتند نور و تاریکی تدبیر کنندگان هستند، و فرمود: «چه انگیزه ای موجب شده که شما چنین بگویید؟».

گفتند: ما دنیا را به دو شکل خیر و شر دیدیم و دیدیم که خیر، ضدّ شرّ است. از این روی، انکار کردیم که یک کننده، کاری و ضد آن را انجام دهد؛ بلکه هر کدام، کننده ای مستقل دارند. نمی بینی که برف، محال است بسوزد، چنان که آتش، محال است سرد باشد. بنابراین، دو آفریننده قدیم: نور و ظلمت را پذیرا شدیم.

رسول خدا به آنان گفت: «آیا سیاهی و سفیدی، قرمزی و زردی، و سبزی و آبی را ندیده اید که هر کدام، ضد دیگری است؟ چون دو تایی از آنها در یک جا جمع نمی شوند؛ همان گونه که سردی و گرمی دو ضد هستند؛ چون هر دو در یک جا جمع نمی شوند؟».

گفتند: آری.

فرمود: «چرا به تعداد هر رنگ، آفریننده ای قدیمی اثبات نمی کنید تا کننده هر ضدی از این رنگ ها غیر از کننده ضد دیگر باشد؟».

[علی علیه السلام] فرمود: همه ساکت شدند.

آن گاه رسول خدا فرمود: «چگونه نور و ظلمت درهم آمیزند که سرشت یکی بالا رونده و دیگری پایین رونده است؟ اگر دو نفر، یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب همواره در رفتن باشند، آیا به نظر شما همدیگر را خواهند دید؟».

گفتند: نه.

فرمود: «بنابراین، لازم است که نور و ظلمت، با هم درنیامیزند؛ چون هر کدام در غیر جهت دیگری حرکت می کنند. بنابراین، چگونه این جهان، از درهم آمیزی دو چیزی که محال است درهم آمیزند، به وجود آمده است؟ بلکه آن دو تدبیر شده و آفریده شده اند.».

آنان گفتند: درباره خویش، خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خدا رو به سوی مشرکان عرب کرد و گفت: «شما چرا بتان را به جای خدا می پرستید؟».

گفتند: با این پرستش، به خداوند نزدیکی می جویم.

فرمود: «آیا این بتان به پروردگارشان گوش کرده، از او پیروی می کنند؟ خدا را عبادت می کنند تا با بزرگداشت آنها به خدا نزدیک شوید؟».

گفتند: نه.

فرمود: «آیا شما به دست خود آنها را تراشیده اید؟».

گفتند: آری! فرمود: سزاوار بود به جای آن که شما آنها را بپرستید، آنها شما را می پرستیدند [چنانچه آنها می توانستند پرستش کنند]، اگر دستور تعظیم آنها را کسی که نسبت به مصلحت و فرجام شما آگاه است و در آنچه که شما را بدان تکلیف می کند، حکیم است، صادر نکرده باشد.

[علی علیه السلام] فرمود: وقتی رسول خدا چنین گفت، آنان، اختلاف کردند. گروهی گفتند: خداوند، در هیکل مردمانی که به این شکل ها بودند، حلول کرده و ما این شکل ها را ساخته ایم و به خاطر این که چهره هایی که پروردگاران در آنها حلول کرده تعظیم کنیم، این شکل ها را بزرگ می داریم.

و گروه دیگر گفتند: این چهره ها چهره اقوام پیشین است؛ اقوامی که مطیع خدا بودند. چهره آنان را درست کرده ایم و آنها را برای تعظیم خداوند، پرستش می کنیم.

گروه دیگر گفتند: آن گاه که خدا آدم را آفرید، به فرشتگان فرمان سجده به وی داد. آنان، آدم را برای نزدیکی به خدا سجده کردند. ما به سجده بر آدم، از فرشتگان سزاوارتر بودیم و چون آن وقت نبودیم، سیمای او را ساخته ایم و بدان، برای نزدیکی به خدا سجده می کنیم، همان گونه که فرشتگان با سجده به آدم، به خدا تقرب جستند. همان گونه که شما به پندار خودتان دستور یافته اید که به سوی کعبه سجده کنید و چنین کردید و آن گاه، در دیگر شهرها بادست خود، محراب هایی ساخته اید که به سوی آنها سجده می کنید و قصد کعبه می کنید، نه محراب های خودتان، و قصد کعبه هم برای خدای عزوجل است نه خود کعبه.

رسول خدا فرمود: «راه را گم کرده اید و گمراه شده اید». وی خطاب به آنانی که می گفتند: خداوند، در هیکل مردمانی که به شکل هایی که تصویر کرده ایم، حلول کرده و با این چهره ها را ساخته ایم و بزرگداشت ما از این صورت ها در واقع، تعظیم صورت هایی است که پروردگاران در آنها حلول کرده اند، فرمود: «شما پروردگارتان را با ویژگی مخلوقات توصیف کرده اید. آیا پروردگار شما در چیزی حلول می کند، به گونه ای که آن شیء فراگیر خدا باشد؟ در این صورت، چه فرقی بین آن چیز و امور دیگری چون رنگ، طعم، بو، نرمی، خشنی، سنگینی و سبکی که خداوند در آن حلول می کند، وجود دارد؟ چرا رنگ، طعم، مزه و...، حادث و آن دیگری قدیم باشد و چرا عکس آن نباشد؟ چگونه آن که پیش از حلول شده (محل حلول) وجود داشت، نیازمند حلول است، در حالی که خدا همواره بوده و خواهد بود؟ وقتی خدا را به ویژگی پدیده ها در خصوص حلول پذیری توصیف کردید، لازم است به ویژگی زوال پذیری هم توصیف کنید و اگر او را به ویژگی زوال و حدوث توصیف کردید، در واقع، به صفت پایان پذیری توصیف کرده اید؛ زیرا این صفت، ویژگی حلول کننده و حلول شونده است و اینها ذات شیء را تغییر می دهند. اگر ذات خداوند با حلول در چیزی تغییر نکند، باید با حرکت، سکون، سفید و سیاه و سرخ و زرد شدن هم تغییر نکند و همه ویژگی هایی که بر اشیای متصف به این صفت ها وجود دارد، بر خداوند هم که در آنها حلول کرده وجود داشته باشد تا همه ویژگی های پدیده ها در آن باشد و در این صورت، خداوند متعال هم حادث باشد!».

رسول خدا آن گاه فرمود: «وقتی گمانتان در این که خدا در چیزی حلول کرده باطل شد، زیربنای سختتان از بین رفت».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان ساکت شدند و گفتند: در کارمان خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خدا رو به سوی گروه دوم کرد و به آنها فرمود: «به من بگویید هنگامی که شما صورت کسانی را که خداوند را

عبادت کرده اند، می پرستید و برای آنها سجده می کنید و نماز می گزارید و برای سجده به آنها پیشانی های ارزشمند را بر خاک می نهید، چه چیزی برای خدای جهانیان نگه می دارید؟ آیا نمی دانید حق کسی که لازم است عبادت شود و بزرگ داشته شود، این است که بنده اش هم ردیف وی قرار نگیرد؟ آیا فکر می کنید درست است شهروندان، پادشاه یا رئیسی را در بزرگداشت، کُرنش و فروتنی، همپای وی قرار دهید؟ آیا این کار، کوچک کردن حق بزرگ تر و بزرگ کردن حق کوچک تر نیست؟». گفتند: آری.

فرمود: «آیا نمی دانید شما با تعظیم خداوند از راه تعظیم صورتِ بندگانِ مطیع خدا، خدای جهانیان را کوچک می کنید؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان پس از این که گفتند: در کار خویش خواهیم اندیشید، سکوت کردند.

سپس رسول خدا به گروه سوم فرمود: «برای ما نمونه ای ذکر کردید و ما را شبیه خود شمردید، در حالی که ما مثل هم نیستیم؛ چون ما بندگان خدا، مخلوق و تربیت شده هستیم. در هر چه که امر کند، امر پذیریم و از هر چه منع کند، منع پذیریم و آن گونه که از ما می خواهد، پرستش می کنیم. اگر ما را به گونه ای از گونه ها دستور دهد، پیروی اش می کنیم و از گونه ای که بدان دستور و اجازه نداده، تجاوز نمی کنیم؛ چون نمی دانیم. شاید وی اولی را خواسته و از دومی راضی نیست، و ما را نهی کرد که بر او پیشی بگیریم. هنگامی که به ما دستور داد روی به کعبه کنیم، پیروی اش کرده ایم. آن گاه به ما دستور داد در دیگر شهرها به سوی کعبه روی کنیم و ما هم اطاعت کرده ایم و در هیچ کدام از این کارها از دستور وی خارج نشده ایم و خداوند، هنگامی که دستور به سجده برای حضرت آدم کرد، دستور به سجده برای چهره اش که غیر اوست، نکرد. بنابراین، نباید شما این را به آن قیاس کنید؛ چون شما نمی دانید. شاید وی چون امر نکرده، از کارهای شما ناراضی است».

آن گاه رسول خدا افزود: «به نظر شما اگر کسی اجازه ورود به خانه اش را در یک روز خاص داد، آیا می توانید بعداً بدون دستور وی داخل خانه اش شوید؟ آیا می توانید بدون فرمان وی به خانه دیگر او داخل شوید؟ اگر کسی لباسی از لباس هایش، بنده ای از بندگانش یا چارپایی از چارپایانش را به شما داد، آیا می توانید آن را از وی بگیرید؟». گفتند: آری.

فرمود: «اگر آن را نگرفتید، می توانید یکی دیگر مثل آن را بردارید؟». گفتند: خیر؛ چون وی آن گونه که در اولی اجازه داده بود، برای دومی اجازه نداده است.

آن گاه فرمود: «به من بگوید آیا خداوند، سزاوارتر است که بدون فرمانش در ملکش تصرف نشود، یا بعضی از بندگان؟».

گفتند: خدا سزاوارتر است که در ملکش بدون اجازه او تصرف نشود.

فرمود: «پس چرا چنین کردید و او کی به شما فرمان داده که این صورت ها را پرستش کنید؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان گفتند که درباره کارهایمان خواهیم اندیشید و ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: قسم به آن که محمد را به پیامبری برانگیخت، سه روز بر این گردهمایی نگذشته بود که همه

خدمت رسول خدا رسیدند و اسلام آوردند. آنان بیست و پنج نفر و از هر گروهی پنج نفر بودند و گفتند: ای محمد! ما دلیلی چون دلائل تو ندیدیم. گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی.

۱- الوجوم: سکوت با غیظ (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۳۰).

ص: ۱۴۶

..

ص: ۱۴۷

..

ص: ۱۴۸

..

ص: ۱۴۹

..

ص: ۱۵۰

..

ص: ۱۵۱

..

ص: ۱۵۲

..

ص: ۱۵۳

..

ص: ۱۵۴

..

ص: ۱۵۵

..

ص: ۱۵۶

..

ص: ۱۵۷

..

ص: ۱۵۸

..

ص: ۱۵۹

..

ص: ۱۶۰

..

ص: ۱۶۱

..

ص: ۱۶۲

..

ص: ۱۶۳

..

ص: ۱۶۴

..

ص: ۱۶۵

..

ص: ۱۶۶

..

ص: ۱۶۷

..

ص: ۱۶۸

..

ص: ۱۶۹

..

ص: ۱۷۰

..

ص: ۱۷۱

..

ص: ۱۷۲

۶۵۱۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الإمام العسکری علیه السلام: قُلْتُ لِأَبِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِنَّاطِرُ الْيَهُودِ وَالْمُشْرِكِينَ إِذَا عَاتَبُوهُ وَيُحَاجُّهُمْ [إِذَا حَاجُّوهُ]؟ قَالَ: بَلَى مِرَارًا كَثِيرَةً، مِنْهَا مَا حَكَى اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسُحُ فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» إِلَى قَوْلِهِ: «رَجُلًا مَسْجُورًا. (۱)» وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ. (۲) وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» إِلَى قَوْلِهِ: «كَيْتَابًا نَقْرُوهُ». (۳) ثُمَّ قِيلَ لَهُ فِي آخِرِ ذَلِكَ: لَوْ كُنْتَ نَبِيًّا كَمُوسَى لَنَزَلَتْ عَلَيْنَا الصَّاعِقَةُ فِي مَسْأَلَتِنَا إِلَيْكَ، لِأَنَّ مَسْأَلَتَنَا أَشَدُّ مِنْ مَسَائِلِ قَوْمِ مُوسَى لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ بِمَكَّةَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ، إِذِ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَاءِ قُرَيْشٍ، مِنْهُمْ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيُّ، وَأَبُو الْبَخْتَرِيِّ بْنُ هِشَامٍ، وَأَبُو جَهْلٍ، وَالْعَاصِمُ بْنُ وَائِلِ السَّهْمِيُّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ، وَكَانَ مَعَهُمْ جَمْعٌ مِمَّنْ يَلِيهِمْ كَثِيرٌ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ، وَيُؤَدِّي إِلَيْهِمْ عَنِ اللَّهِ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ.

فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: لَقَدْ اسْتَفْجَلَ (۴) أَمْرُ مُحَمَّدٍ وَعَظَمَ حَطْبُهُ، فَتَعَالَوْا نَبْدَأْ بِتَقْرِيعِهِ وَتَبَكِّيَتِهِ وَتَوْبِيخِهِ وَالِاحْتِجَاجِ عَلَيْهِ وَإِبْطَالِ مَا جَاءَ بِهِ، لِيَهْوَنَ حَطْبُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ، وَيَصْغُرَ قَدْرُهُ عِنْدَهُمْ، فَلَعَلَّهُ يَنْزِعُ عَمَّا هُوَ فِيهِ مِنْ عَيْهِ وَبَاطِلِهِ وَتَمَرُّدِهِ وَطُغْيَانِهِ، فَإِنْ انْتَهَى وَإِلَّا عَامَلْنَاهُ بِالسَّيْفِ الْبَاطِرِ.

قَالَ أَبُو جَهْلٍ: فَمَنْ ذَا الَّذِي يَلِي كَلَامَهُ وَمُجَادَلَتَهُ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ: أَنَا إِلَى ذَلِكَ، أَمَا تَرْضَانِي لَهُ قَرْنَا حَسْبِيَا وَمُجَادِلًا كَفَيْتَا؟ قَالَ أَبُو جَهْلٍ: بَلَى، فَأَتَوْهُ بِأَجْمَعِهِمْ، فَابْتَدَأَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَقَدْ أَدْعَيْتَ دَعْوَى عَظِيمَةً، وَقُلْتَ مَقَالًا- هَائِلًا-، زَعَمْتَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمَا يَتَّبِعِي لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَخَالِقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ يَكُونَ مِثْلَكَ رَسُولُهُ بَشَرًا مِثْلَنَا، تَأْكُلُ كَمَا نَأْكُلُ، وَتَشْرَبُ كَمَا نَشْرَبُ، وَتَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ كَمَا نَمَشِي، فَهَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَهَذَا مَلِكُ الْفَرَسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا- إِلَّا- كَثِيرَ الْمَالِ عَظِيمِ الْحَالِ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَسَاطِيطٌ وَخِيَامٌ وَعَيْبُدٌ وَخُدَّامٌ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ [أَجْمَعِينَ] فَهَمْ عَيْبُدُهُ، وَلَوْ كُنْتَ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلِكٌ يُصَدِّقُكَ وَنُشَاهِدُهُ، بَلْ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ إِلَيْنَا مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا. مَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَّا رَجُلٌ مَسْحُورًا وَلَسْتَ نَبِيًّا!؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَيْلَ بَقِيَ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ: بَلَى، لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا رَسُولًا لَبَعَثَ أَجَلَ مَنْ فِيمَا بَيْنَنَا مَالًا-، وَأَحْسِنَتْهُ حَالًا، فَهَلَّا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ وَابْتَعَثَكَ بِهِ رَسُولًا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ. إِمَّا الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ، وَإِمَّا عُرْوَةَ بْنَ مَسْعُودٍ التَّفَفِيُّ بِالطَّائِفِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَيْلَ بَقِيَ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بَلَى، لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا بِمَكَّةَ هَذِهِ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَعِزَّةٍ وَجِبَالٍ، تَكْسَحُ أَرْضُهَا وَتَحْفِرُهَا، وَتُجْرَى فِيهَا الْعِيُونُ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُحْتَاجُونَ، أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ، فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتُطْعَمُنَا، فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا خِلَالَ تِلْكَ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» (۵) فَلَعَلَّنَا نَقُولُ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: [وَلَنْ نُؤْمِنَ لَكَ] أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، تَأْتِي بِهِ وَبِهِمْ وَهُمْ لَنَا مُقَابِلُونَ، أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ تُعْطِينَا مِنْهُ،

وَتُغْنِنَا بِهِ فَلَعَلْنَا نَطْعِي ، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا : « كَلَّا إِنَّ الْأَنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ » (٤) ثُمَّ قَالَ : أَوْ تَرَقَى فِي السَّمَاءِ أَى تَصْعَدَ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ أَى لِرَبِّكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَأُهُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيِّ وَمَنْ مَعَهُ ، بِأَنْ آمَنُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ رَسُولِي ، وَصَدَّقُوهُ فِي مَقَالِهِ فَإِنَّهُ مِنْ عِنْدِي .

ثُمَّ لَا- أَدْرِي يَا مُحَمَّدُ ! إِذَا فَعَلْتَ هَذَا كُلَّهُ أَوْ مِنْ بِحُكِّ أَوْ لَا- أَوْ مِنْ بِحُكِّ ، بَلْ لَوْ رَفَعْنَا إِلَى السَّمَاءِ وَفَتَحْتَ أَبْوَابَهَا وَأَدْخَلْنَاهَا لَقُلْنَا : إِنَّمَا سَكَّرْتَ أَبْصَارُنَا وَسَحَرْتَنَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ! أَبْقَى شَيْءٌ مِنْ كَلَامِكَ ؟ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! أَوْلَيْسَ فِيمَا أَوْرَدْتُهُ عَلَيْكَ كِفَايَةً وَبَلَاغٌ ؟ مَا بَقِيَ شَيْءٌ فَقُلْ مَا بَدَأَ لَكَ ، وَأَفْصِحْ عَنِ نَفْسِكَ إِنْ كَانَ لَكَ حُجَّةٌ وَأَتْنَا بِمَا سَأَلْنَاكَ بِهِ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّمِيعُ لِكُلِّ صَوْتٍ وَالْعَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، تَعَلَّمَ مَا قَالَهُ عِبَادُكَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ « وَقَالُوا مِيرَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ » إِلَى قَوْلِهِ : « رَجُلًا مَسِيحُورًا (٧) » ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (٨) » ، ثُمَّ قَالَ [اللَّهُ] : يَا مُحَمَّدُ « تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (٩) » ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ « فَلَعَلَّكَ تَارِكُكُمْ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ (١٠) » وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ « وَقَالُوا لَوْلَا » « أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ . (١١) » فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَنِّي آكُلُ الطَّعَامَ كَمَا تَأْكُلُونَ ! وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَجْلِ هَذَا أَنْ أَكُونَ لِلَّهِ رَسُولًا- ، فَإِنَّمَا الْأَمْرُ لِلَّهِ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ، وَهُوَ مَحْمُودٌ وَلَيْسَ لِمَكَ وَلَا لِأَحَدٍ الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ يَلَمْ وَكَيْفَ . أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ كَيْفَ أَفْقَرُ بَعْضًا وَأَغْنَى بَعْضًا ، وَأَعَزَّ بَعْضًا وَأَذَلَّ بَعْضًا ، وَأَصِيحَّ بَعْضًا وَأَسْقَمَ بَعْضًا ، وَشَرَفَ بَعْضًا وَوَضَعَ بَعْضًا ، وَكُلُّهُمْ مِمَّنْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ .

ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَرَاءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ أَفْقَرْنَا وَأَغْنَيْتَهُمْ ؟ وَلَا لِلْوُضَعَاءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ وَضَعْنَا وَشَرَفْتَهُمْ ؟ وَلَا لِلزَّمَنِ وَالضُّعْفَاءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ أَزْمَنَّا وَأَضَعَفْنَا وَصَيَّحْتَهُمْ ؟ وَلَا لِلأَذْلَاءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ أذَلَلْنَا وَأَعَزَّزْتَهُمْ ؟ وَلَا لِلقَبَاحِ الصُّورِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ قَبَّحْنَا وَجَمَّلْتَهُمْ ؟ بَلْ إِنْ قَالُوا ذَلِكَ كَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ رَادِّينَ ، وَلَهُ فِي أَحْكَامِهِ مُنَازَعِينَ ، وَبِهِ كَافِرِينَ ، وَلَكَانَ جَوَابُهُ لَهُمْ : [إِنِّي] أَنَا الْمَلِكُ الْخَافِضُ الرَّافِعُ ، الْمُغْنِي الْمُفْقِرَ ، الْمُعِزُّ الْمُذِلُّ ، الْمُصَيِّحُ الْمُسْقِمَ ، وَأَنْتُمْ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلَّا- التَّسْلِيمُ لِي وَالْإِنْقِيَادُ لِحُكْمِي ، فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِبَادًا مُؤْمِنِينَ ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كَافِرِينَ ، وَبِعُقُوبَاتِي مِنَ الْهَالِكِينَ .

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ « قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ » يَعْنِي أَكُلُ الطَّعَامِ « يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَحِدٌ (١٢) » يَعْنِي قُلْ لَهُمْ : أَنَا فِي الْبَشَرِيَّةِ مِثْلُكُمْ ، وَلَكِنْ رَبِّي خَصَّنِي بِالتَّبَوُّهِ دُونَكُمْ ، كَمَا يَخْصُ بَعْضَ الْبَشَرِ بِالْغِنَى وَالصَّحَّةِ وَالْجَمَالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ ، فَلَا تُنْكِرُوا أَنْ يَخْصَّنِي أَيْضًا بِالتَّبَوُّهِ [دُونَكُمْ] .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَأَمَّا قَوْلُكَ : « [إِنَّ] هَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَمَلِكُ الْفُرسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ ، عَظِيمَ الْحَالِ ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَسَاطِيطٌ وَخِيَامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدَّامٌ ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ فَهَمُ عَبِيدُهُ » . فَإِنَّ اللَّهَ لَهُ التَّدْبِيرُ وَالْحُكْمُ ، لَا يَفْعَلُ عَلَى ظَنِّكَ وَحِسَابِنِكَ ، وَلَا بِاقْتِرَاحِكَ ، بَلْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ، وَهُوَ مَحْمُودٌ .

يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ لِيَعْلَمَ النَّاسَ دِينَهُمْ ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ ، وَيَكُفُّ نَفْسَهُ فِي ذَلِكَ آتَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، فَلَوْ كَانَ صَاحِبَ قُصُورٍ يَحْتَجِبُ فِيهَا وَعَبِيدٍ وَخُدَمٍ يَسْتُرُونَهُ عَنِ النَّاسِ ، أَلَيْسَ كَانَتْ الرِّسَالَةُ تَضْيَعُ وَالْأُمُورُ تَتَبَاطَأُ ؟ أَوْ مَاتَرَى الْمُلُوكَ إِذَا احْتَجَبُوا كَيْفَ

يَجْرِي الْفَسَادُ وَالْقَبَائِحُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِهِ وَلَا يَشْعُرُونَ؟!

يا عبد الله، إِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ وَلَا مَالَ لِي لِيُعْرِفَكُم قُدْرَتَهُ وَقُوَّتَهُ، وَإِنَّهُ هُوَ النَّاصِرُ لِرَسُولِهِ، لَا تَقْدِرُونَ عَلَى قَتْلِهِ وَلَا مَنَعِهِ مِنْ رِسَالَتِهِ، فَهَذَا أَيْبُنُ فِي قُدْرَتِهِ وَفِي عَجْزِكُمْ، وَسَوْفَ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِكُمْ فَأُوسِعَ لَكُمْ قِتْلًا وَأَسْرًا، ثُمَّ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِبِلَادِكُمْ وَيَسْتَوْلِي عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِكُمْ وَدُونَ مَنْ يُؤَافِقُكُمْ عَلَى دِينِكُمْ .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَمَّا قَوْلُكَ لِي: «لَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلَكٌ يُصَدِّقُكَ وَنُشَاهِدُهُ، بَلْ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا». فَالْمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ حَوَاسِكُمْ، لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا الْهَوَاءِ لَا عِيَانَ مِنْهُ، وَلَوْ شَاهَدْتُمُوهُ بِأَنْ يُزَادَ فِي قُوَى أَبْصَارِكُمْ لَقَلْتُمْ: لَيْسَ هَذَا مَلَكًا بَلْ هَذَا بَشَرٌ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا كَانَ يَظْهَرُ لَكُمْ بِصُورَةِ الْبَشَرِ الَّذِي [قَدْ] الْفْتُمُوهُ لِتَفْهَمُوا عَنْهُ مَقَالَتَهُ وَتَعْرِفُوا خِطَابَهُ وَمُرَادَهُ، فَكَيْفَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ صِدْقَ الْمَلِكِ وَأَنْ مَا يَقُولُهُ حَقٌّ؟ بَلْ إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا، وَأَظْهَرَ عَلَى يَدِهِ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي لَيْسَتْ فِي طِبَاعِ الْبَشَرِ الَّذِينَ قَدْ عَلِمْتُمْ ضَمَائِرَ قُلُوبِهِمْ فَتَعْلَمُونَ بِعَجْزِكُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِ أَنَّهُ مُعْجِزَةٌ، وَأَنَّ ذَلِكَ شَهَادَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِالصِّدْقِ لَهُ، وَلَوْ ظَهَرَ لَكُمْ مَلِكٌ وَظَهَرَ عَلَى يَدِهِ مَا يَعْجُزُ عَنْهُ الْبَشَرُ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ مَا يَدُلُّكُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ فِي طِبَاعِ سَائِرِ أَجْنَاسِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يَصِيرَ ذَلِكَ مُعْجِزًا .

ألا- تَرَوْنَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتِي تَطِيرُ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهَا بِمُعْجِزٍ، لِأَنَّ لَهَا أَجْنَاسًا يَتَّقِعُ مِنْهَا مِثْلَ طَيْرَانِهَا، وَلَوْ أَنَّ آدَمِيًّا طَارَ كَطَيْرَانِهَا كَانَ ذَلِكَ مُعْجِزًا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَهَّلَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرَ، وَجَعَلَهُ بِحَيْثُ تَقُومُ عَلَيْكُمْ حُجَّتُهُ، وَأَنْتُمْ تَقْتَرِحُونَ عَمَلَ الصَّعْبِ الَّذِي لَا حُجَّةَ فِيهِ .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «مَا أَنْتَ إِلَّا رَجُلٌ مَسْحُورٌ». فَكَيْفَ أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي فِي صِدْقِهِ التَّمْيِيزِ وَالْعَقْلِ فَوْقَكُمْ؟ فَهَلْ جَزَيْتُمْ عَلَيَّ مِنْذُ نَشَأْتُ إِلَى أَنْ اسْتَكْمَلْتُ أَرْبَعِينَ سِنَةً خَزِيَّةً، أَوْ زَلَّةً، أَوْ كَذِبَةً، أَوْ خِيَانَةً، أَوْ خَطَأً مِنَ الْقَوْلِ، أَوْ سَفَهًا مِنَ الرَّأْيِ؟ أَتُظَنُّونَ أَنَّ رَجُلًا يَعْصِمُ طَوْلَ هَذِهِ الْمِيَدَةِ بِحَوْلِ نَفْسِهِ وَقُوَّتِهَا، أَوْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؟ وَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَعِطِيعُونَ سَبِيلًا (١١٣)» إِلَى أَنْ يُثْبِتُوا عَلَيْكَ عَمَى بِحُجَّتِهِ أَكْثَرَ مِنْ دَعَاوِيهِمُ الْبَاطِلَةَ الَّتِي تَبَيَّنَ عَلَيْكَ تَحْصِيلُ بَطْلَانِهَا .

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ، الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ أَوْ عُرْوَةَ [بِنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ] بِالطَّائِفِ». فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَ يَسْتَعِظُمُ مَالَ الدُّنْيَا كَمَا تَسْتَعِظُمُهُ أَنْتَ، وَلَا خَطَرَ لَهُ عِنْدَهُ كَمَا لَهُ عِنْدَكَ، بَلْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى كَافِرًا بِهِ مُخَالَفًا لَهُ شَرِبَةَ مَاءٍ، وَلَيْسَ قِسْمَهُ رَحْمَةِ اللَّهِ إِلَيْكَ، بَلْ اللَّهُ هُوَ الْقَاسِمُ لِلرَّحْمَاتِ، وَالْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ فِي عِبِيدِهِ وَإِمَائِهِ، وَلَيْسَ هُوَ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَخَافُ أَحَدًا كَمَا تَخَافُهُ أَنْتَ لِمَالِهِ وَحَالِهِ، فَعَرَفْتَهُ بِالثُّبُوهِ لِذَلِكَ، وَلَا مِمَّنْ يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ فِي مَالِهِ أَوْ فِي حَالِهِ كَمَا تَطْمَعُ [أَنْتَ] [فَتَحْضُهُ بِالثُّبُوهِ لِذَلِكَ]، وَلَا مِمَّنْ يُحِبُّ أَحَدًا مَحَبَّةَ الْهَوَاءِ كَمَا تُحِبُّ أَنْتَ، فَتَقْدِمُ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ التَّقْدِيمَ. وَإِنَّمَا مُعَامَلَتُهُ بِالْعَدْلِ، فَلَا يُؤَثِّرُ أَحَدًا لِأَفْضَلِ مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ، إِلَّا الْأَفْضَلَ فِي طَاعَتِهِ وَالْأَجَدَّ فِي خِدْمَتِهِ، وَكَذَلِكَ لَا يُؤَخَّرُ فِي مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ إِلَّا أَشَدَّهُمْ تَبَاطُؤًا عَنْ طَاعَتِهِ .

وَإِذَا كَانَ هَذَا صِفَتُهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى مَالٍ وَلَا إِلَى حَالٍ، بَلْ هَذَا الْمَالُ وَالْحَالُ مِنْ تَفْضُلِهِ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ عَلَيْهِ ضَرْبَةٌ لِأَزْبِ (١٤) فَلَا- يُقَالُ لَهُ: إِذَا تَفَضَّلْتَ بِالْمَالِ عَلَى عَبْدٍ فَلَا يُدَى [مِنْ] أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِالثُّبُوهِ أَيْضًا، لِأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ إِكْرَاهُهُ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ وَلَا إِزَامَةٌ تَفْضُلًا، لِأَنَّهُ تَفَضَّلَ قَبْلَهُ بِنِعْمِهِ .

ألا ترى يا عبد الله! كَيْفَ أَغْنَى وَاحِدًا وَقَبَّحَ صُورَتَهُ؟ وَكَيْفَ حَسَّنَ صُورَةَ وَاحِدٍ وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ شَرَّفَ وَاحِدًا وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ أَغْنَى

وَاحِدًا وَوَضَعَهُ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِهَذَا الْغَنِيِّ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا أُضِيفَ إِلَى يَسَارَى جَمَالِ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلْجَمِيلِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا أُضِيفَ إِلَى جِمَالِي مَالُ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلشَّرِيفِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا أُضِيفَ إِلَى شَرَفِي مَالُ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلْوَضِيعِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا أُضِيفَ إِلَى ضَعْفِي شَرَفُ فُلَانٍ؟

وَلَكِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ، يُقَسَّمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَفْعَلُ كَمَا يَشَاءُ، وَهُوَ حَكِيمٌ فِي أَعْمَالِهِ، مَحْمُودٌ فِي أَعْمَالِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْبَيْنِ عَظِيمٍ» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (١٥)» فَأَحْوَجْنَا بَعْضًا الْبَعْضَ، أَحْوَجَ هَذَا إِلَى مَالِ ذَلِكَ، وَأَحْوَجَ ذَلِكَ إِلَى سَلْعِهِ هَذَا أَوْ إِلَى خِدْمَتِهِ. فَتَرَى أَجَلَ الْمُلُوكِ وَأَغْنَى الْأَغْنِيَاءِ مُتَحَاجًا إِلَى أَفْقَرِ الْفُقَرَاءِ فِي ضَرْبٍ مِنَ الضُّرُوبِ: إِمَّا سَلْعَهُ مَعَهُ لَيْسَتْ مَعَهُ، وَإِمَّا خِدْمَتَهُ يَصْلُحُ لَهَا، لَا يَتَهَيَّأُ لِذَلِكَ الْمَلِكِ أَنْ يَسْتَعْنِيَ إِلَّا بِهِ، وَإِمَّا بَابَ مِنَ الْعُلُومِ وَالْحِكْمِ، هُوَ فَقِيرٌ إِلَى أَنْ يَسْتَفِيدَهَا مِنْ هَذَا الْفَقِيرِ، فَهَذَا الْفَقِيرُ يَحْتَاجُ إِلَى مَالِ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْغَنِيِّ، وَذَلِكَ الْمَلِكُ يَحْتَاجُ إِلَى عِلْمِ هَذَا الْفَقِيرِ، أَوْ رَأْيِهِ، أَوْ مَعْرِفَتِهِ.

ثُمَّ لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا اجْتَمَعَ إِلَى مَالِي عِلْمُ هَذَا الْفَقِيرِ؟ وَلَا لِلْفَقِيرِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا اجْتَمَعَ عَلَيَّ رَأْيُ وَعِلْمِي وَمَا أَنْصَرَفَ فِيهِ مِنْ فُنُونِ الْحِكْمِ مَالُ هَذَا الْمَلِكِ الْغَنِيِّ؟

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَهُمْ: «وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (١٦)» أَيَّ مَا يَجْمَعُهُ هُوَ لَا مِنْ أَمْوَالِ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعًا» إِلَى آخِرِ مَا قُلْتَهُ، فَإِنَّكَ [قَدْ] اقْتَرَحْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْيَاءَ:

مِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ بُرْهَانًا لِّبُوتِهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرْتَفِعُ عَنْ أَنْ يَغْتَنِمَ جَهْلَ الْجَاهِلِينَ، وَيَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ.

وَمِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ كَانَ مَعَهُ هَلَاكُكَ، وَإِنَّمَا يُؤْتِي بِالْحَجِّجِ وَالْبُرَاهِينَ لِيُزَمَّ عِبَادَ اللَّهِ الْإِيمَانُ بِهَا لَا لِيُهْلَكُوا بِهَا، فَإِنَّمَا اقْتَرَحْتَ هَلَاكُكَ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ، وَأَعْلَمُ بِمَصَالِحِهِمْ مِنْ أَنْ يُهْلَكَهُمْ كَمَا يَقْتَرِحُونَ.

وَمِنْهَا الْمُحَالُ الَّذِي لَا يَصِحُّ وَلَا يَجُوزُ كَوْنُهُ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يُعْرِفُكَ ذَلِكَ، وَيَقْطَعُ مَعَاذِيرَكَ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْكَ سَبِيلَ مُخَالَفَتِهِ، وَيُلْجِئُكَ بِحُجَجِ اللَّهِ إِلَى تَصَدِيقِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ لَكَ عَنْهُ مَحِيدٌ وَلَا مَحِيصٌ.

وَمِنْهَا مَا قَدْ اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّكَ فِيهِ مُعَابِذٌ مُتَمَرِّدٌ، لَا تَقْبَلُ حُجَّةً وَلَا تُصْنَعِي إِلَى بُرْهَانٍ، وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَدَوَاؤُهُ عَذَابُ اللَّهِ النَّازِلُ مِنْ سَمَائِهِ، أَوْ فِي جَحِيمِهِ، أَوْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ.

فَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعًا بِمَكَّةَ هَذِهِ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَصِيخُورٍ وَجِبَالٍ، تَكْسَحُ أَرْضُهَا وَتَحْفِرُهَا، وَتَجْرِي فِيهَا الْعِيُونَ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُتَحَاجُونَ». فَإِنَّكَ سَأَلْتَ هَذَا وَأَنْتَ جَاهِلٌ بِدَلَائِلِ اللَّهِ تَعَالَى.

يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ لَوْ فَعَلْتَ هَذَا، أَكُنْتُ مِنْ أَجْلِ هَذَا نَبِيًّا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَرَأَيْتَ الطَّائِفَ الَّتِي لَكَ فِيهَا بَسَاتِينٌ؟ أَمَا كَانَ هُنَاكَ مَوَاضِعَ فَاسِدَةٍ صَبَّهَا أَصْلَحَتَهَا وَذَلَّلَتَهَا وَكَسَّحَتَهَا وَأَجْرَيْتَ فِيهَا

عیونا استنبطتها؟ قال: بلی. قال: وهل لك في هذا نظراً؟

قال: بلی.

قال: أفصرتِ بذلكِ أنتِ وهم أنبياء؟

قال: لا.

قال: فكذلك لا يصيرُ هذا حُجَّةً لمحمدٍ لو فعله على بُبوتِهِ، فما هو إلا كقولك: لن تؤمنَ لك حتى تقومَ وتمشيَ على الأرضِ كما يمشي الناسُ، أو حتى تأكلَ الطعامَ كما يأكلُ الناسُ.

وأما قولك يا عبدالله: «أو تكونَ لك جنةٌ من نخيلٍ وعنبٍ، فتأكلَ منها وتطعمنا، وتُفجِّرَ الأنهارَ خلالها تفجيراً». أو ليس لك ولأصحابك جناتٌ من نخيلٍ وعنبٍ بالطائفِ تأكلونَ وتطعمونَ منها، وتُفجِّرُونَ الأنهارَ خلالها تفجيراً، أفصرتُم أنبياءَ بهذا؟

قال: لا.

قال: فما بال اقتراحكم على رسولِ الله صلى الله عليه وآله أشياء لو كانت كما تقترحونَ لما دلتَ على صدقِهِ، بل لو تعاطاها لمدلَّ تعاطيها على كذبِهِ، لَأَنَّهُ [حينئذٍ] يحتجُّ بما لا حُجَّةَ فيه، ويخندعُ الضعفاءَ عن عقولِهِم وأديانِهِم، ورسولُ ربِّ العالمينَ يجلُّ ويرتفعُ عن هذا.

ثم قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: يا عبدالله! وأما قولك: «أو تُسقطُ السماءَ كما زعمتَ علينا كسفاً فإنك قلتَ: وإن يروا كسفاً من السماءِ ساقطاً يقولوا سحابٌ مَرَكومٌ». فإن في سُقوطِ السماءِ عليكم هلاككم وموتكم، فإنما تريدُ بهذا من رسولِ الله صلى الله عليه وآله أن يهلكك ورسولُ ربِّ العالمينَ أرحمُ [بك] من ذلك، [و] لا يهلكك، ولكنه يُقيمُ عليك حججَ الله، وليس حججُ الله لنبيِّه وحده على حسبِ اقتراحِ عباده، لئن العبادَ جهالٌ بما يجوزُ من الصَّلاحِ، وبما لا يجوزُ من الفسادِ، وقد يختلفُ اقتراحُهُم ويتضادُّ حتى يستحيلُ وقوعُهُ، [إذ لو كانتِ اقتراحاتُهُم واقعةً لجازَ أن تقترحَ أنتَ أن تُسقطَ السماءَ عليكم، ويقترحَ غيرُك أن لا تُسقطَ عليكم السماءَ، بل أن تُرفعَ الأرضَ إلى السماءِ، وتقعَ السماءُ عليها، وكان ذلك يتضادُّ ويتنافى، أو يستحيلُ وقوعُهُ]، والله عزَّ وجلَّ لا يجرى تدبيرُهُ على ما يلزمُ به المُحالُ.

ثم قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: وهل رأيتَ يا عبدالله طيباً كان دواؤه للمرضى على حسبِ اقتراحاتهم؟ وإنما يفعلُ به ما يعلمُ صلاحه فيه، أحبُّه العليلُ أو كرهه، فأنتم المرضى والله طيبكم، فإن أنقذتم [\(۱۷\)](#) لدوائِهِ شفاكم، وإن تمردتم عليه أسقمكم.

وبعد، فمتى رأيتَ يا عبدالله مدعى حقَّ [من] قبيلِ رجلٍ أوجبَ عليه حاكمٌ من حكامِهِم فيما مضى بينَهُ على دعواه على حسبِ اقتراحِ المدعى عليه؟ إذا ما كان يثبتُ لأحدٍ على أحدٍ دعوى ولا حقَّ، ولا كان بينَ ظالمٍ ومظلومٍ ولا بينَ صادقٍ وكاذبٍ فرقُ.

ثم قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: يا عبدالله وأما قولك: «أو تأتيَ بالله والملائكةَ قبلاً يُقابِلوننا ونُعائِهِم». فإن هذا من المُحالِ الذي لا خفاءَ به، لأنَّ ربَّنَا عزَّ وجلَّ ليس كالمخلوقينَ يجرى ويذهبُ، ويتحرَّكُ ويُقابِلُ شيئاً حتى يُوتى به، فقد سألتُم بهذا المُحالَ، وإنما هذا الذي دعوتُ إليه، صدقهُ أنصامكم الضعيفِ المنقوصِ التي لا تسمعُ، ولا تُبصرُ، ولا تعلمُ، ولا تُغني عنكم شيئاً ولا عن أحدٍ

یا عَبْدَ اللَّهِ ! أَوْ لَيْسَ لَكَ ضِيَاعٌ وَجِنَانٌ بِالطَّائِفِ ، وَعَقَارٌ بِمَكَّةَ وَقَوْمٌ عَلَيْهَا ؟

قال : بلى .

قال : أفتشاهدُ جميعَ أحوالِها بنفسِكَ ، أو بسُفراءِ بينِكَ وبينَ مُعاملِكَ ؟

قال : بسُفراءِ .

قال : أَرَأَيْتَ لو قالَ مُعاملوكَ وأكْرَتُكَ وخدمُكَ لسُفرائِكَ : «لأنصَدِّقُكم في هذهِ السَّفارهِ إلا أن تأتونا بِعَبْدِ اللَّهِ بنِ أبى أُمَيَّةَ لِنُشاهدَهُ فَنَسْمَعُ ما تقولونَ عَنْهُ شفاها» ، كُنْتَ تُسَوِّغُهُم هذا ؟ أو كانَ يجوزُ لَهُمَ عِنْدَكَ ذلكَ ؟

قال : لا .

قال : فَمَا الَّذى يَجِبُ على سُفرائِكَ ؟ أليسَ أن يأتوهمَ عَنكَ بِعَلامَةٍ صَحيحَةٍ تُدلُّهُمَ على صِدقِهِمَ فَيَجِبُ عَلَيْهِمَ أن يُصدِّقوهُمَ ؟

قال : بلى .

قال : يا عَبْدَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ سَفيرَكَ لو أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ مِنْهُمَ هذا عادَ إِلَيْكَ وقالَ [لَكَ] : قُمْ مَعى فَإِنَّهُمَ قَدِ اقْتَرَحوا عَلَيَّ مَجيئَكَ [مَعى] ، أليسَ يَكُونُ هذا لَكَ مُخالِفاً ؟ وتقولُ لَهُ : إنَّما أنتَ رَسولٌ لا مُشيرٌ ولا أمرٌ ؟

قال : بلى .

قال : فَكَيْفَ صَرتَ تَقترِحُ على رَسولِ رَبِّ العالمينَ ما لا تُسَوِّغُ لِأَكْرَتِكَ ومُعاملِكَ أن يَقترِحوا على رَسولِكَ إِلَيْهِمَ ؟ وَكَيْفَ أَرَدْتَ مِن رَسولِ رَبِّ العالمينَ أن يَسْتَدِمَّ إلى رَبِّهِ بِأن يَأمرَ عَلَيْهِ وَيَنهى ، وَأنتَ لا تُسَوِّغُ مِثْلَ هذا على رَسولِكَ إلى أَكْرَتِكَ وَقَوْمِكَ ؟ هذهِ حُجَّةٌ قاطِعَةٌ لِإِبْطالِ جَميعِ ما ذَكَرْتَهُ فى كُلِّ ما اقترَحْتَهُ يا عَبْدَ اللَّهِ .

وأما قولُكَ يا عَبْدَ اللَّهِ : «أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرَفٍ» وَهُوَ الذَّهَبُ ، أما بَلَغَكَ أَنَّ لِعَزيزِ مِصرَ بَيْوتا مِن زُخْرَفٍ ؟

قال : بلى .

قال : أَفصارَ بِذلكَ نَبِيًّا ؟

قال : لا .

قال : فَكَذلكَ لا يوجبُ [ذلكَ] لِلمُحمَّدِ لو كانَ لَهُ نُبوَّةٌ ومُحمَّدٌ لا يَغْتَنِمُ جَهْلَكَ بِحُججِ اللَّهِ .

وأما قولُكَ يا عَبْدَ اللَّهِ : «أَوْ تَرقى فى السَّماءِ» ، ثُمَّ قلتَ : «ولنَ نُومِنَ لِرُقيِكَ حَتى تُنزلَ عَلينا كِتابا نَقْرؤُهُ» . يا عَبْدَ اللَّهِ ! الصُّعودُ إلى السَّماءِ أَصعبُ مِنَ النُّزولِ عنها ، وإذا اعترَفْتَ على نَفْسِكَ أَنَّكَ لا تُؤمِنُ إذا صَعَدْتَ ، فَكَذلكَ حُكْمُ النُّزولِ .

ثُمَّ قُلْتُ : «حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» ، مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ، «ثُمَّ لَا أَدْرِي أَوْمِنُ بِكَ أَوْ لَا أَوْمِنُ بِكَ» . فَأَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ ! مُقَرَّرٌ بِأَنَّكَ تُعَانِدُ حُجَّهَ اللَّهِ عَلَيْكَ ، فَلَا دَوَاءَ لَكَ إِلَّا تَأْدِيبُهُ لَكَ عَلَى يَدِ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْبَشَرِ ، أَوْ مَلَائِكَتِهِ الزَّبَانِيَةِ ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ حِكْمَهُ بِالْغَةِ جَامِعَهُ لِبُطْلَانِ كُلِّ مَا اقْتَرَحْتَهُ .

فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : قُلْ يَا مُحَمَّدُ ! «سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (١٨)» ما أَبَعِدَ رَبِّي عَنْ أَنْ يَفْعَلَ الْأَشْيَاءَ عَلَى [قَدْرِ] مَا يَقْتَرِحُهُ الْجُوهَالُ بِمَا يَجُوزُ وَبِمَا لَا يَجُوزُ ، وَهَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ، لَا يَلْزُمُنِي إِلَّا إِقَامَةُ حُجَّهَ اللَّهِ الَّتِي أَعْطَانِي ، وَلَيْسَ لِي أَنْ أَمُرَ عَلَى رَبِّي وَلَا أَنْهِيَ وَلَا أَشِيرُ ، فَأَكُونُ كَالرَّسُولِ الَّذِي بَعَثَهُ مَلِكُكَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مُخَالَفِيهِ فَرَجَعَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مَا اقْتَرَحُوهُ عَلَيْهِ .

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : يَا مُحَمَّدُ ! هَاهُنَا وَاحِدَةٌ ، أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّ قَوْمَ مُوسَى احْتَرَقُوا بِالضَّاعِقَةِ لَمَّا سَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمُ اللَّهَ جَهْرَةً ؟ قَالَ : بَلَى .

قَالَ : فَلَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَاحْتَرَقْنَا نَحْنُ أَيْضًا ، فَقَدْ سَأَلْنَا أَشَدَّ مِمَّا سَأَلَ قَوْمَ مُوسَى ، لِأَنَّهُمْ كَمَا زَعَمْتَ قَالُوا : أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً . وَنَحْنُ نَقُولُ : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا نَعَانِيَهُمْ . ١٩ .

- ١- الفرقان : ٧ و ٨ .
- ٢- الزخرف : ٣١ .
- ٣- الإسراء : ٩٠ و ٩٣ .
- ٤- استفحل أمر العدو : إذا قوى واشتد (لسان العرب : ١١ / ٥١٧) .
- ٥- الطور : ٤٤ .
- ٦- العلق : ٦ و ٧ .
- ٧- الإسراء : ٤٨ .
- ٨- الفرقان : ١٠ .
- ٩- هود : ١٢ .
- ١٠- الأنعام : ٨ و ٩ .
- ١١- الكهف : ١١٠ .
- ١٢- الفرقان : ٩ .
- ١٣- اللالزب : الثابت الشديد الثبوت ، ويعبّر باللالزب عن الواجب ، فيقال : ضربه لالزب (المفردات : ٧٣٩) ، وفي بعض النسخ «ضريبه» بدل «ضربه» .
- ١٤- الزخرف : ٣١ .
- ١٥- الزخرف : ٣٢ .
- ١٦- في بحار الأنوار «أنفذتم» .
- ١٧- الإسراء : ٩٣ .
- ١٨- الاحتجاج : ١/٤٧ ١/٢٢ ٦٤ ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام : ٥٠٠/٣١٤ ، بحار الأنوار : ٩ / ٢٦٩ / ٢ .

ص: ۱۷۳

۶۵۱۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ مردی که به ایشان گفت: دوست دارم خداوند) امام عسکری علیه السلام: به پدرم امام هادی علیه السلام گفتم: آیا رسول خدا با یهودیان و مشرکان، زمانی که وی را مورد عتاب قرار می دادند، مناظره می کرد و آیا [هنگامی که آنان محاجّه می کردند] با آنان محاجّه می نمود؟ فرمود: «بلی، بارها و بارها! از جمله آنها همانی است که خدا از قول مشرکان نقل کرده است: و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود. چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده؟ تا آن جا که می فرماید: مردی افسون شده؛ و گفتند: چرا این قرآن، مردی بزرگ از [آن] دو شهر، فرود نیامده است

و نیز قول خداوند عزوجل که می فرماید: و گفتند: تا از زمین، چشمه ای بر ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد... تا آن جا که می فرماید: کتابی بخوانیم آن را....

و در پایان به وی گفته شد: اگر تو همچون موسی، پیامبر هستی، در خصوص پرسش هایمان از تو باید بر ما صاعقه ای فرود می آمد؛ چون پرسش های ما از پرسش های قوم موسی سخت تر است».

[امام هادی علیه السلام] فرمود: جریان چنین بود که روزی رسول خدا در مکه در کنار کعبه نشسته بود. گروهی از رؤسای قریش، از قبیل: ولید بن مغیره مخزومی، ابوالبختری بن هشام، ابو جهل، عاص بن وائل سهمی، عبدالله بن امیه مخزومی و تعداد زیادی که دنباله رو آنان بودند، گرد ایشان جمع شدند و رسول خدا با تعدادی از یاران خود بود و بر آنان، قرآن می خواند و امر و نهی الهی را بیان می کرد.

گروهی از مشرکان به همدیگر گفتند: جریان محمد، شدت یافته (۱) و خواسته هاش بالا گرفته است. بیایید شروع به سرزنش، بی تاب ساختن، تویخ و استدلال علیه او کنیم و آنچه را که آورده، باطل سازیم تا قدرش بین یارانش کم شود و ارزشش در نزد آنان، کوچک گردد. شاید از گمراهی، باطل، طغیانگری و سرپیچی ای که در آن گرفتار است، جدا شود. اگر دست شست، چه بهتر و اگر نه، با شمشیرهای بَران با وی برخورد خواهیم کرد.

ابوجهل گفت: چه کسی کلامش را پی می گیرد و مجادله می کند. عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت: من به این کار می پردازم. آیا مرا برای شاخ به شاخ شدن و مجادله گری با وی کافی نمی بینید؟ ابوجهل گفت: چرا. همه با هم نزد رسول خدا آمدند. عبدالله بن ابی امیه مخزومی با این بیان شروع کرد: ای محمد! ادّعی بزرگی کرده ای و سخنان عظیمی به زبان رانده ای. پنداشتی که تو فرستاده خدای جهانیان هستی؟ روا نیست فردی مثل تو که چون ما بشری، مثل ما می خوری، مثل ما می نوشی و همچون ما در بازار قدم می زنی، فرستاده پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات باشی. پادشاه روم و ایران، هیچ وقت جز پولداران و با شخصیت ها را [به عنوان] نماینده نمی فرستند. افرادی که دارای قصرها، خانه، بارگاه ها، خیمه ها، بردگان و نوکران اند. خداوند عالمیان، برتر از همه اینان است و اینان، بندگان اویند. اگر تو پیامبر بودی، باید در کنارت فرشته ای بود که ما می دیدیم و او تو را تصدیق می کرد؛ بلکه بالاتر، اگر خدا می خواست پیامبری برای ما بفرستد، باید فرشته ای می فرستاد نه انسانی مثل خودمان. ای محمد! تو جز مردی سحر شده نیستی و پیامبر نیستی.

رسول خدا فرمود: «آیا چیز دیگری هم برای گفتن داری؟». گفت: بلی. اگر خدا می خواست پیامبری برای ما بفرستد، باید آن

که بین ما مالدارتر و زندگی اش بهتر است، می فرستاد. این قرآنی که تو می پنداری خداوند بر تو نازل کرده و تو را به عنوان پیامبر برگزیده، باید به یکی از بزرگان این دو شهر (مکه و طائف) فرو می فرستاد: ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف.

رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! حرف دیگری هم داری؟». گفت: آری. به تو ایمان نمی آوریم، مگر آن که در این مکه چشمه ای از زمین بجوشانی. مکه زمینی کوهی با سنگ های ناهموار است. زمینش را صاف کن و حفاری کن تا چشمه ها در آن جاری شود. ما به این چشمه ها نیازمندیم؛ یا باغی از خرما و انگور داشته باش و از آن بخور و ما را هم بخوران و در بین آن نخل ها و انگورها رودهایی جاری ساز؛ یا آسمان را چون پاره سنگی بر ما فرود آر، چنان که به ما گفتی: «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببیند، می گویند: ابری متراکم است». شاید ما همین را بگویم.

آن گاه گفت: [به تو ایمان نمی آوریم] یا خدا و همه فرشتگان را بیاور. خدا و فرشتگان را روبه روی ما قرار بده، یا خانه ای از گنج داشته باش و به ما هم از آن بده و ما را از آن، بی نیاز گردان. شاید ما طغیان کنیم، چون تو به ما گفتی: «حقاً که انسان، سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز پندارد».

آن گاه افزود: یا به آسمان برو و ما ایمان به صعود تو نمی آوریم، مگر که نامه ای برای ما بیاوری که در آن بخوانیم از خداوند عزیز و حکیم به عبدالله بن ابی امیه مخزومی و کسانی که با وی هستند، مبنی بر این که به محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، ایمان بیاورید؛ چون او فرستاده من است و حرف هایش را بپذیرید که از طرف من است.

تازه ای محمد! نمی دانم اگر همه اینها را انجام دادی، به تو ایمان بیاورم یا نه؛ بلکه اگر ما را به آسمان ببری و درهای آن را باز کنی و ما را در آن وارد کنی، خواهیم گفت: دیدگان ما را مست ساختی و سحرمان کردی.

رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! حرف دیگری هم داری؟».

گفت: ای محمد! آنچه که گفتم، بسنده و رساننده نیست؟ چیزی نمانده. نظرت را بگو و اگر دلیلی داری بیان کن و آنچه را خواستیم، برایمان انجام ده.

رسول خدا فرمود: «پروردگارا! تو شنونده هر صدایی و آگاه بر همه چیز هستی و می دانی آنچه را که بندگانت می گویند.

خداوند به وی چنین نازل کرد که: ای محمد! «گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد» تا آن جا که می گوید: «مردی سحر شده». آن گاه خداوند فرمود: «بین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند». آن گاه خداوند فرمود: ای محمد! «بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد، بهتر از این را برای تو قرار می دهد. باغ هایی که جویبارها از زیر [درختان] آن روان خواهد بود، و برای تو کاخ ها پدید می آورد». همچنین به وی فرو فرستاد: ای محمد! «و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود، ترک کنی و سینه ات بدان تنگ گردد» تا آخر آیه. خطاب به وی فرو فرستاد این آیه را «و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعاً کاری تمام شده بود» تا آن جا که می فرماید: «و امر را همچنان بر آنان، مشتبه می ساختیم».

رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! آنچه که گفتی من مثل شما غذا می خورم و پنداشتی به خاطر این نباید فرستاده [خدا] باشم، بدان

که اختیار، دست خداست. هر چه بخواهد، می‌کند و به هر چه اراده کند، حکم می‌کند. او ستایش شده است، و تو و نه هیچ کس، حق اعتراض به چرایی و چگونگی ندارد. نمی‌بینی که خداوند چگونه پاره‌ای را فقیر و پاره‌ای را غنی ساخته؛ بعضی را عزیز و بعضی دیگر را ذلیل کرده؛ گروهی را سالم و گروهی را بیمار گردانده؛ عده‌ای را شرف داده و عده‌ای را فرودست نموده؛ در حالی که همه از جمله کسانی هستند که غذا می‌خورند؟

فقیران حق ندارند که بگویند چرا ما را نیازمند و آنان را بی‌نیاز ساختی. فرودستان هم حق ندارند که بگویند: چرا ما را فرودست و آنان را برتری دادی. نه زمینگیران و ناتوانان می‌توانند که بگویند: چرا ما را زمینگیر و ناتوان و آنان را سالم گردانیدی، و نه ذلیلان حق دارند که بگویند: چرا ما را ذلیل و آنان را عزیز گردانیدی و نه زشت‌صورتان می‌توانند که بگویند: چرا ما را زشت‌چهره و آنان را زیبا آفریدی. اگر اینان چنین گویند، به خدا اعتراض کرده‌اند و با او در دستوراتش درگیر شده‌اند و به او کفر ورزیده‌اند. پاسخ خدا این خواهد بود که: من، پادشاهی فرود آور و بلندکننده، بی‌نیازکننده و نیازمندساز، عزیزگر و ذلیل‌ساز، سالم‌آفرین و بیمارکننده هستم و شما بنده هستید. جز تسلیم در برابر من و پذیرفتن دستور من، چاره‌ای ندارید. اگر تسلیم شوید، بندگانی مؤمن خواهید بود و اگر باور نکنید، به من کافر شده‌اید و به کیفر من، جزو هلاک‌شوندگان خواهید شد.

آن‌گاه خداوند، چنین نازل کرد که: ای محمد! «بگو من بشری همانند شمایم»، یعنی غذا می‌خورم؛ «ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است». یعنی به آنان بگو: در بشر بودن، مثل شمایم؛ ولی خداوند، مرا ویژه پیامبری قرار داده، نه شما را. همان‌گونه که بعضی انسان‌ها را به بی‌نیازی، سلامت و زیبایی، ویژه کرد و دیگران را ویژه نساخت. بنابراین، ویژه ساختن من [نه شما] به نبوت را هم منکر نشوید.

آن‌گاه رسول خدا فرمود: «و اما کلام تو که می‌گویی پادشاه روم و پادشاه ایران، جز مالداران با شخصیت را که دارای قصرها، خانه‌ها، بارگاه‌ها، خیمه‌ها، بردگان و خدمتکاران هستند، به نمایندگی نمی‌فرستند و خداوند جهانیان، از همه اینان برتر است و آنان، بندگان اویند، [باید بدانی که] خداوند، تدبیر و فرمان ویژه خود دارد. به گمان و پندار تو و به پیشنهاد تو کار نمی‌کند؛ بلکه آنچه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد و بر آنچه اراده می‌کند، حکم می‌کند و او ستایش شونده است.

ای عبدالله! خداوند، پیامبرش را برای این می‌فرستد که به مردم، دینشان را یاد دهد، آنان را به سوی پروردگارشان فراخواند و جان خویش را در شب و روز به رنج اندازد. اگر پیامبر دارای قصرها باشد که در آنها روی از دیگران بپوشاند و بندگان و خدمتکاران، وی را از مردم بپوشانند، آیا رسالت از بین نمی‌رود و کارها مختل نمی‌شود؟ نمی‌بینید که هنگامی که پادشاهان خود را از مردم می‌پوشانند، چگونه فساد و زشتی بدون آن که بدانند و احساس کنند، گسترش می‌یابد؟

ای عبدالله! خداوند مرا در حالی که مالی ندارم، مبعوث کرده تا قدرت و توان او را به شما معرفی کنم و این که او یاور فرستاده‌اش است و شما توان کشتن او و یا جلوگیری از رسالتش را ندارید و این موضوع، در قدرت او و ناتوانی شما نمودی روشن دارد. به زودی خداوند، مرا بر شما پیروز خواهد ساخت و بین شما قتل و اسارت را فزونی خواهد داد و مرا بر شهرهای شما پیروز گردانده، مؤمنانی را از غیر شما و غیر کسانی که با دین شما موافق هستند، بر شما مسلط خواهد ساخت.

سپس رسول خدا فرمود: «آیا سخن تو که به من گفתי: اگر تو پیامبر بودی با تو فرشته‌ای بود که تصدیقت می‌کرد و ما می‌دیدیم؛ بلکه اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، فرشته‌ای می‌فرستاد، نه بشری چون ما. [...] بدان که [فرشته را حواس شما

مشاهده نمی‌کرد، چون فرشته از جنس هوست و آشکار نمی‌شود و اگر با افزایش قدرت دیدتان آن را می‌دیدید، می‌گفتید: این فرشته نیست، بلکه بشری مثل ماست؛ چون به صورت انسان برای شما ظاهر می‌شد تا با وی انس بگیرید و سخنش را بفهمید و خطابه و مقصود او را بشناسید. چگونه می‌فهمید راستگویی فرشته را و این که آنچه می‌گوید، درست است؟ بلکه خداوند، بشری را فرستاده و به دست وی، معجزه‌هایی انجام داده که در طبیعت انسانی‌هایی که درون دلشان را می‌دانید، نیست و با ناتوانی تان در مقابل آن، می‌دانید که آن معجزه است و این گواهی، از طرف خدا بر درستی پیامبر است؛ و اگر فرشته‌ای را ظاهر می‌کرد و به وسیله او معجزه‌هایی می‌نمود که بشر از آن ناتوان بود، در این کار، نشانی از آن نبود که دیگر انواع فرشته‌ها از آن ناتوان هستند تا آن که معجزه به شمار آید.

آیا نمی‌بینید که پرندگان که پرواز می‌کنند، پرواز آنها معجزه به شمار نمی‌آید؛ چون پرندگان، انواعی دارند که همه می‌توانند پرواز کنند؛ ولی اگر انسانی مثل پرندگان پرواز کند، این کار، معجزه است. بنابراین، خداوند، کار را برای شما آسان ساخته است و کار را به گونه‌ای قرار داده که حجّتش بر شما تمام گردد؛ ولی شما کار دشواری که هیچ حجّتی در آن نیست، پیشنهاد می‌کنید.

آن گاه رسول خدا فرمود: «اما این که می‌گویی تو جز مردی سحر شده نیستی... چه طور چنین می‌گویند، در حالی که می‌دانید در تشخیص و خرد، برتر از شمایم. آیا از زمانی که به دنیا آمدم تاکنون که چهل سالم تمام شده، هیچ بدنامی، لغزش، دروغ، خیانت، اشتباه گفتاری و یا کودنی‌ای در نظر از من دیده‌اید؟ آیا می‌پندارید کسی در تمام این مدت به قدرت و توان خویش، خود را نگه داشته است. یا به قدرت خداوند؟» و این، همان است که خدا می‌فرماید: بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه، نمی‌توانند راهی بیابند... یعنی همه اینها برای این است که با دلائل باطل فراوان که بطلان آنها روشن است، می‌خواستند بر تو ناآگاهی را اثبات کنند.

سپس رسول خدا فرمود: «و اما سخن تو که اگر این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر: ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف، نازل می‌شد، ... بدان که خداوند، آن گونه که تو مال دنیا را بزرگ می‌شماری، بزرگ نمی‌شمارد. ارزشی که [دنیا] برای تو دارد، برای خدا ندارد؛ بلکه اگر دنیا به مقدار بال پشه‌ای باشد، جرعه‌ای از آن را به کافر و مخالف او نمی‌نوشاند. تقسیم رحمت خدا به دست تو نیست؛ بلکه او خود، تقسیم کننده رحمت‌هایش است و با اراده خود، در بین بندگان و کنیزکان، کار می‌کند. خداوند، چون تو که به خاطر مال و موقعیت از شخصی می‌هراسی، از هیچ کس نمی‌ترسد و آن گونه که تو در مال و مقام کسی طمع داری و به این انگیزه او را ویژه نبوت می‌سازی، طمع ندارد و چون تو که از روی هوا کسی را دوست می‌داری و آن را که شایسته نیست، مقدم می‌داری، دوست ندارد. او به عدل، کارها را انجام می‌دهد و برای برترین موقعیت و جایگاه دینی، کسی را جز آن که در پیروی اش برتر و در خدمت کردن به او جدی تر است، بر نمی‌گزیند و در موقعیت و رتبه دینی، جز آن را که در طاعت سست تر است، عقب نمی‌اندازد.

وقتی که ویژگی اش چنین است، به مال و به جاه نمی‌نگرد؛ بلکه این مال و موقعیت، از لطف اوست و هیچ کس از بندگانش نمی‌تواند بر وی ضربه جدی (۲) وارد کنند. بنابراین، نباید به وی گفته شود: وقتی بنده‌ای را به وسیله مال برتری دادی، باید به سبب نبوت هم برتری بدهی؛ چون هیچ کس نمی‌تواند وی را بر خلاف اراده اش مجبور کند و نمی‌توان به خاطر دادن نعمتی در گذشته، او را به دادن نعمت جدید، ملزم ساخت.

ای عبدالله! نمی بینی که خدا چگونه کسی را ثروتمند می کند؛ ولی چهره اش را زشت می سازد؟ و چگونه چهره یکی را نیکو می سازد؛ ولی نیازمندش می کند؟ و چگونه یکی را شرف می بخشد و با این حال نیازمند می سازد؟ و چگونه یکی را بی نیاز می کند، ولی فرودست می سازد؟ این ثروتمند، نمی تواند بگوید: باید زیبایی فلانی هم به گشادگی زندگی ام افزوده شود و زیبا نیز نمی تواند بگوید: به زیبایی ام، ثروت فلانی هم افزون شود. شریف هم نمی تواند بگوید مال فلانی به شرفم افزوده شود. فرودست هم نمی تواند بگوید به دارایی ام شرف فلانی اضافه شود.

حکم و دستور، با خداست. هر گونه بخواهد، تقسیم می کند و به هر شکل که اراده کند، انجام می دهد. او در اراده اش حکیم و در کارهایش ستوده است و این، مفهوم کلام خداست که می فرماید: و گفتند چرا این قرآن، بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است...؟ خداوند می فرماید: [ای محمد] آیا آنان اند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما [وسائل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم... پس بعضی از ما را به بعضی دیگر، نیازمند ساخته است؛ این را به مال آن و آن را به جنس یا خدمت دیگری نیازمند کرده است. می بینی که برترین پادشاهان و ثروتمندترین ثروتمندان، به نوعی به فقیرترین فقیران، نیازمند هستند: یا جنسی در نزد فقیر است که نزد او نیست و یا خدمتی که توان انجام آن را دارد و برای پادشاه، امکان ندارد که جز با فقیر، بی نیاز گردد و یا دانش و حکمتی است که پادشاه، نیازمند است از فقیر یاد بگیرد. پس این فقیر، به مال پادشاه ثروتمند، نیاز دارد و پادشاه، به دانش، نظر و یا شناخت فقیر، محتاج است.

پادشاه نمی تواند بگوید: دانش این فقیر با مال من جمع گردد و فقیر هم نمی تواند بگوید: باید ثروت این پادشاه ثروتمند، به دیدگاه، دانش و انواع حکمت هایی که دارم، افزوده شود.

آن گاه خدا می فرماید: و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها، بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند... و سپس می فرماید: ای محمد! با آنان بگو: و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند، بهتر است؛ ... یعنی از آنچه که آنان از اموال دنیا جمع می کنند».

آن گاه رسول خدا فرمود: و اما سخن تو که به تو ایمان نمی آوریم تا آن که چشمه ای از زمین بجوشانی... تا آخر سخت. تو چند چیز بر محمد، رسول خدا پیشنهاد کردی.

برخی از آنها اگر برآورده شود، دلیلی بر پیامبری اش نیست و شأن فرستاده خدا برتر از آن است که از نادانی نادانان، سودجویی کند و به آنان بر چیزی استدلال کند که دلیل نیست.

پاره ای دیگر، به گونه ای است که اگر برآورده شود، تو نابود می شوی، در حالی که دلیل و برهان برای آن است که بدان وسیله، ایمان در بندگان خدا ایجاد شود، نه آن که بدان نابود شوند. تو پیشنهاد هلاکت خود را داده ای؛ ولی پروردگار جهانیان [نسبت] به بندگانش مهربان است و به خیر آنها بهتر آگاه است تا این که آنها را با پیشنهادشان نابود کند.

پاره ای دیگر، محال است و درست و روا نیست تا آن را رسول پروردگار جهان به تو معرفی کند و بهانه تو را از بین ببرد و راه مخالفت تو را بر بندد و با دلائل الهی، تو را به تصدیق خداوند وادارد، بدون آن که راه گریزی برایت باشد.

برخی دیگر، اعتراف توست علیه خودت که فردی معاند و سرپیچی کننده ای. نه دلیل را می پذیری و نه به برهانی گوش فرا می

دهی و کسی که چنین باشد، چاره اش عذاب الهی است که از آسمان نازل شود و یا آن را در دوزخ الهی ببیند و یا به شمشیر اولیای خدا آن را بچشد.

اما کلام تو ای عبدالله که می گویی به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که در زمین مگه، چشمه هایی بجوشانی، چون مگه دارای سنگ ها، صخره ها و کوه هاست. زمینش را پاک کن و چاه حفر کن و در آن، چشمه ها جاری ساز که ما بدان محتاجیم... تو این سؤال را می کنی؛ ولی به راهنمایی های خداوند، ناآگاهی.

ای عبدالله! فکر می کنی اگر چنین کاری را انجام دهم، به خاطر آن پیامبر خواهم بود؟». گفت: نه.

فرمود: آیا طائف را که تو در آن باغ هایی داری، دیده ای؟ آیا در آن جا جاهای سخت و بد نبود که تو درست کردی، نرم ساختی، پاکیزه کردی و چشمه هایی کندی و جاری ساختی؟».

گفت: آری.

فرمود: «آیا در این کارمانندی هم داری؟».

گفت: بلی.

رسول خدا فرمود: «آیا تو و دیگران با این کار، پیامبر شدید؟».

گفت: نه.

فرمود: «بنابراین، اگر محمد هم چنین کاری بکند، این کار، دلیل بر پیامبری اش نخواهد بود. این سخن تو مثل این می ماند که بگویی: به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن که برخیزی و [همان طور که مردم راه می روند] روی زمین راه بروی و یا همچنان که مردم می خورند، تو هم غذا بخوری».

اما سخن تو که می گویی یا باغی از خرما و انگور داشته باشی که از آن بخوری و ما را از آن بخورانی و در لابه لای آن جوی هایی جاری سازی... آیا تو و یارانت باغ های خرما و انگور در طائف ندارید که از آن می خورید و اطعام می کنید و جوی هایی در لابه لای آن جاری می سازید؟ آیا با این کار شما پیامبر شدید؟».

گفت: نه.

فرمود: «چرا بر فرستاده خدا چیزهایی پیشنهاد می کنید که اگر برآورده شود، بر راستگویی وی دلالت نمی کند؛ بلکه اگر انجام دهد، بر دروغگویی اش دلالت کند؛ زیرا [در این صورت] به چیزی استدلال کرده که دلیل نیست و افراد ناتوان را در خرد و دینشان گول زده و فرستاده پروردگار جهانیان، از چنین کاری والاتر و برتر است؟».

آن گاه فرمود: ای عبدالله! اما سخت که گفתי آسمان، به پندار تو، سنگ پاره هایی بیارد... پس خودت گفتی: و اگر ببینند سنگی از آسمان فرود می آید، گویند ابری متراکم است... بدان که در بارش سنگ، نابودی و مرگ شماس است. تو با این

درخواست، از فرستاده خدا می خواهی که تو را نابود کند و فرستاده پروردگار جهانیان، به [تو] مهربان تر از این است و تو را نابود نخواهد کرد؛ ولی دلائل الهی را برای تو بیان می کند و حجت های الهی بر پیامبرش تنها بر اساس پیشنهاد بندگانش نیست؛ چون بندگان به خیر و شر ناآگاه اند و گاه پیشنهاد آنان با همدیگر اختلاف پیدا می کند و متضاد می شود، به گونه ای که انجام آن محال می گردد. [زیرا اگر پیشنهاد های آنان انجام شود، رواست که تو پیشنهاد سقوط آسمان را بر سرتان کنی و دیگری پیشنهاد کند که آسمان سقوط نکند؛ بلکه زمین به طرف آسمان برود و آسمان به زمین بچسبد و این دو پیشنهاد، متضاد و متنافی است یا آن که انجامش محال است] و خداوند عزوجل تدبیرش را به گونه ای جاری نمی کند که محال، لازم آید».

آن گاه رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! آیا تاکنون پزشکی را دیده ای که داروهایش به پیشنهاد بیمارانش باشد؟ بلکه با بیمار، آن گونه رفتار می کند که می داند صلاح وی در آن است؛ چه بیمار دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد؟ شما بیمار هستید و خدا پزشک شماست. اگر به داروی او گردن نهادید، شفا پیدا می کنید و اگر از فرمانش سرپیچی کردید، بیمار می شوید.

افزون بر آن، ای عبدالله! کی دیده ای حاکمی از حاکمان گذشته، حکم راند که مدعی حقی بر پایه پیشنهاد مدعی علیه، بینه اقامه کند؟ زیرا در این صورت، هیچ حق و یا ادعایی برای کسی علیه کسی ثابت نخواهد شد و بین ستمگر و ستمدیده و بین راستگو و دروغگو، فرقی نخواهد ماند».

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عبدالله! و اما سخن تو که می گویی: خدا و فرشتگان را نزد ما بیاور تا با آنان روبه رو شویم و آنان را ببینیم... این، از کارهای محال روشن است؛ چون پروردگار ما عزوجل مثل مخلوقات نیست که بیاید و برود، حرکت کند و در برابر چیزی بایستد، تا آورده شود. شما این کار محال را می خواهید. این [کاری] را که می خواهی، از ویژگی بت های ضعیف و ناقص شماست که نه می شنوند، نه می بینند، نه می دانند و نه شما و نه کس دیگر را از چیزی بی نیاز نمی کنند.

ای عبدالله! آیا تو در طائف، مزرعه و باغ نداری؟ و در مکه صاحب ملک نیستی که مباشرانی برای آنها برگزیده ای؟».

گفت: بلی.

فرمود: «آیا خود بر همه آنها نظارت داری یا نمایندگانت؟».

گفت: به وسیله نمایندگان [نظارت دارم].

فرمود: «به نظر تو اگر کارگران، مزدبگیران و خدمتکاران تو به فرستاده هایت بگویند: نمایندگی شما را نمی پذیریم، مگر آن که عبدالله بن ابی امیه را بیاورید تا او را ببینیم و آنچه را که می گوئید، از زبان او بشنویم، آیا به آنان چنین اجازه ای می دهی؟ و آیا این کار، برای آنان رواست؟».

گفت: نه.

فرمود: «نمایندگان تو چه باید بکنند؟ جز این است که از تو نشان درستی برای آنان ببرند که دلالت بر راستگویی آنان باشد، تا بر آنان لازم باشد که سخن آنها (نمایندگان) را بپذیرند؟».

گفت: بلی .

فرمود: «ای عبدالله! آیا درست می دانی که نماینده تو هنگامی که از آنان این درخواست را شنید، به سوی تو برگردد و به تو بگوید: برخیز، با من بیا؛ چون آنان پیشنهاد آمدن تو را به همراه من کرده اند؟ آیا این مخالفت با تو نیست؟ و به او نمی گویی تو فقط فرستاده هستی و نه مشاور یا دستور دهنده؟» .

گفت: بلی .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه طور بر فرستاده پروردگار جهان، چیزی را پیشنهاد می کنی که بر کارگران و مزدبگیران روا نمی دانی بر فرستاده تو چنان پیشنهادی بکنند؟ چگونه از فرستاده پروردگار جهانیان می خواهی با امر و نهی کردن به خدا، نکوهش او را برای خود بخواهد و تو مثل آن را برای فرستاده خود به سوی مزدبگیران و کارگزاران، روا نمی شماری. این دلیلی است بُرنده برای باطل سازی همه آنچه پیشنهاد کردی .

اما سخن تو که یا خانه ای پر از طلا داشته باشی ... و آن طلاست . آیا نشنیده ای که عزیز مصر، چندین خانه از طلا داشت؟» .

گفت: آری .

فرمود: «آیا با این خانه، پیامبر شد؟» .

گفت: نه .

فرمود: «بنابراین، این خانه ها اگر هم برای محمد وجود داشته باشد باعث نمی شود که وی پیامبر باشد و محمد، از نادانی تو به حجت های خدایی بهره نمی جوید .

و اما سخن تو ای عبدالله که گفתי: یا به آسمان بروی ... و افزودی که و ایمان به صعودت نمی آوریم، مگر آن که نوشته ای برای ما بیاوری که بخوانیم ای عبدالله! صعود به آسمان دشوارتر از نزول از آن است و وقتی که تو اعتراف می کنی که اگر صعود کنی، ایمان نمی آورم، همین طور خواهد بود فرود آمدنم .

آن گاه گفתי تا کتابی برای ما بیاوری که بخوانیم ... و افزودی که نمی دانم به تو ایمان می آورم یا ایمان نمی آورم تو ای عبدالله! اقرار می کنی که با حجت خدا بر خودت دشمنی می کنی و هیچ دارویی برای تو، جز تأدیب به دست اولیای او از انسان ها یا فرشتگان دوزخ نیست . خداوند، به من حکمت رسا و جامع، برای باطل ساختن هر آنچه گفתי، نازل کرده است .

خداوند عزوجل فرمود بگو: ای محمد! پاک است پروردگار من . آیا [من] جز بشری فرستاده هستم ...؟ خدای من بسیار برتر از آن است که چیزهایی را طبق پیشنهاد جاهلان انجام دهد که پاره ای روا و پاره ای نارواست؛ و آیا من جز بشری فرستاده شده ام که وظیفه ای جز اقامه حجت هایی که خدا به من داده ندارم؟ و من حق ندارم به پروردگارم امر یا نهی کنم و یا به وی پیشنهاد دهم و مثل فرستاده ای باشم که پادشاهی، وی را به سوی مخالفان خود فرستاد و او به سوی پادشاه برگشت و به وی دستور داد که طبق آنچه مخالفان پیشنهاد کرده اند، رفتار کند» .

ابوجهل گفت: ای محمد! یک چیز مانده است. آیا نمی‌پنداری که قوم موسی به خاطر آن که از وی خواستند خدا را آشکارا نشان دهد، با برق آسمانی سوختند؟

فرمود: «آری».

گفت: اگر تو پیامبری ما هم باید آتش بگیریم. چون پرسش‌هایی سنگین تر از آنچه که قوم موسی داشتند، مطرح کردیم؛ چرا که آنان، طبق گمان تو گفتند: خدا را آشکار نشانمان ده، و ما می‌گوییم: به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آن که خدا و همه فرشتگان را بیاوری تا آنها را ببینیم. ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۵ ۶۶؛ تاریخ الجدل، محمد بن ابی زهره، ص ۴۲ ۵۴.

۱- استفحل أمر العدو: وقتی که دشمن قوی و شدید گردد (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۱۷).

۲- الازب: بسیار پایدار، و گاه از واجب، با تعبیر لازب، یاد می‌شود و به ضربه چسبنده، ضربه لازب می‌گویند (مفردات، ص ۴۴۹).

ص: ۱۷۴

..

ص: ۱۷۵

..

ص: ۱۷۶

..

ص: ۱۷۷

..

ص: ۱۷۸

..

ص: ۱۷۹

..

ص: ۱۸۰

..

ص: ۱۸۱

..

ص: ۱۸۲

..

ص: ۱۸۳

..

ص: ۱۸۴

..

ص: ۱۸۵

..

ص: ۱۸۶

..

ص: ۱۸۷

..

ص: ۱۸۸

..

ص: ۱۸۹

..

ص: ۱۹۰

..

ص: ۱۹۱

..

ص: ۱۹۲

..

ص: ۱۹۳

..

ص: ۱۹۴

..

ص: ۱۹۵

..

ص: ۱۹۶

..

ص: ۱۹۷

..

ص: ۱۹۸

..

ص: ۱۹۹

..

ص: ۲۰۰

..

ص: ۲۰۱

..

ص: ۲۰۲

..

ص: ۲۰۳

..

ص: ۲۰۴

راجع: الاحتجاج: ۱/۶۶، ۱۱۵، وأیضا راجع کتاب «تاریخ الجدل» لمحمد أبی زهره: ۵۴ ۴۲.

۵ / ۳ نماذج من حوارات أهل البيت ۶۵۲۱. عنه صلى الله عليه و آله: الإمام على عليه السلام لبعض أخبار اليهود حيث سأل عن الله أين هو؟ أهو في السماء أم في الأرض؟...: إن الله حيَّل وعزَّ أئين الأين، فلا أين له، وجلَّ عن أن يحويه مكان، وهو في كل مكان، بغير مماسه ولا مجاوره، يحيط علما بما فيها، ولا يخلو شيء من تدبيره تعالى، وإني مخبرك بما جاء في كتاب من كتبكم يصدق ما ذكرت لك، فإن عرفته أتؤمن به؟

قال اليهودي: نعم.

قال: ألستم تجدون في بعض كتبكم أن موسى بن عمران عليه السلام كان ذات يوم جالسا، إذ جاءه ملك من المشرق، فقال له موسى: من أين أقلت؟ قال: من عند الله عز وجل. ثم جاءه ملك من المغرب فقال له: من أين جئت؟ قال: من عند الله. وجاءه ملك آخر فقال: قد جئتك من السماء السابعة من عند الله تعالى. وجاءه ملك آخر قال: قد جئتك من الأرض السابعة السفلى من عند الله عز اسمه.

فقال موسى عليه السلام: سبحان من لا يخلو منه مكان، ولا يكون إلى مكان أقرب من مكان.

فقال اليهودي: أشهد أن هذا هو الحق [المبين]، وأنتك أحق بمقام نبيك ممن استولى عليه. (۱).

۱- الإرشاد: ۱/ ۲۰۱، الاحتجاج: ۱/ ۴۹۵، ۱۲۴، بحار الأنوار: ۴۰/ ۲۴۸، ۲۲/ ۳ و ج ۳/ ۳۰۹، ۲.

۵ / ۳ نمونه هایی از گفتار اهل بیت

۵ / ۳ نمونه هایی از گفتار اهل بیت ۶۵۱۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امام علی علیه السلام در پاسخ یکی از احبار یهود که پرسیده بودند: خدا کجاست؟ آیا در آسمان است یا در زمین: «... خداوند عزوجل مکان را به وجود آورده است، پس مکان ندارد. او برتر از آن است که فضایی او را فرا گیرد و او در همه مکان ها بدون تماس و مجاورت هست؛ به آنچه در آنهاست، آگاهی دارد و هیچ چیزی از تدبیر او بیرون نیست. من تو را از چیزی که در یکی از کتاب های تان آمده آگاه می کنم که گفته مرا تصدیق می کند. آیا اگر به آن آگاه شدی، بدان ایمان می آوری؟».

یهودی گفت: آری.

فرمود: «آیا شما در پاره ای از کتاب های تان ندیده اید که موسی بن عمران علیه السلام، روزی نشسته بود که فرشته ای از مشرق نزد وی آمد. موسی پرسید: از کجا آمده ای؟ فرشته گفت: از نزد خدا. آن گاه فرشته دیگری از مغرب آمد. موسی پرسید: از کجا آمده ای؟ فرشته پاسخ داد: از نزد خدا. فرشته ای دیگر آمد و گفت: من از آسمان هفتم، از نزد خدا می آیم و فرشته ای دیگر آمد و گفت: من از زمین هفتمی در پایین، از نزد خدا آمده ام.

موسی علیه السلام گفت: منزّه است کسی که هیچ جا خالی از او نیست و به مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نیست».

یهودی گفت: گواهی می دهم که این، همان حق آشکار است و تو به جایگاه پیامبرت سزاوارتری از آنانی که بر آن دست یافتند

ص: ٢٠٦

٦٥١٩. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در سفارش به ابو ذر) الأسیدی ومحمد بن مبشر: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ نَافِعِ الْأَزْرَقِ كَانَ يَقُولُ: لَوْ أَنِّي عَلِمْتُ أَنَّ بَيْنَ قَطْرِيهَا أَحَدًا تُبَلِّغُنِي إِلَيْهِ الْمَطَايَا يَخْصِمُنِي أَنَّ عَلِيًّا قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ وَهُوَ لَهُمْ غَيْرُ ظَالِمٍ لَرَحَلْتُ إِلَيْهِ ، فَقِيلَ لَهُ: وَلَا وُلْدُهُ؟ فَقَالَ: أَمَى وُلْدِهِ عَالِمٌ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا أَوَّلُ جَهْلِكَ وَهُمْ يَخْلُونَ مِنْ عَالِمٍ؟! قَالَ: فَمَنْ عَالِمُهُمُ الْيَوْمَ؟ قِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

قَالَ: فَرَحَلَّ إِلَيْهِ فِي صِنَادِيدِ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقِيلَ لَهُ: هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَافِعٍ . فَقَالَ: وَمَا يَصْنَعُ بِي وَهُوَ يَبْرَأُ مِنِّي وَمِنْ أَبِي طَرْفِي النَّهَارِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ الْكُوفِيُّ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! إِنَّ هَذَا يَزْعُمُ أَنَّهُ لَوْ عَلِمَ أَنَّ بَيْنَ قَطْرِيهَا أَحَدًا تُبَلِّغُهُ الْمَطَايَا إِلَيْهِ يَخْصِمُهُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ وَهُوَ لَهُمْ غَيْرُ ظَالِمٍ لَرَحَلَّ إِلَيْهِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَرَاهُ جَاءَنِي مُنَازِرًا؟

قَالَ: نَعَمْ .

قَالَ: يَا غُلَامُ! أَخْرِجْ فَحُطَّ رَحْلُهُ وَقِيلَ لَهُ: إِذَا كَانَ الْعُدَا فَاثْنَا .

قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَافِعٍ عَدَا فِي صِنَادِيدِ أَصْحَابِهِ وَبَعَثَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَمِيعِ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ فِي ثَوْبَيْنِ مُمَغْرَبَيْنِ (١) وَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ كَأَنَّهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحِيثِ الْحَيْثِ ، وَمُكَيِّفِ الْكَيْفِ ، وَمُؤَيِّنِ الْأَيْنِ . الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ] ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِبُيُوتِهِ وَاخْتَصَّنَا بِوِلَايَتِهِ ، يَا مَعْشَرَ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَنَقِبَةٌ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَقُمْ وَلْيَتَحَدَّثْ . قَالَ: فَقَامَ النَّاسُ فَسَرَدُوا تِلْكَ الْمَنَاقِبَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا أُرَوِي لِهَذِهِ الْمَنَاقِبِ مِنْ هَوْلَاءِ ، وَإِنَّمَا أَحَدَثَ عَلِيٌّ الْكُفْرَ بَعْدَ تَحْكِيمِهِ الْحَكَمِينَ حَتَّى انْتَهَوْا فِي الْمَنَاقِبِ إِلَى حَدِيثِ خَيْرٍ: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْحَدِيثِ؟ فَقَالَ: هُوَ حَقٌّ لَا شَكَّ فِيهِ ، وَلَكِنْ أَحَدَثَ الْكُفْرَ بَعْدُ . فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَكَلْتَكَ أُمَّكَ؟! أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحَبَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ يَوْمَ أَحَبَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَقْتُلُ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ أَمْ لَمْ يَعْلَمْ؟ قَالَ ابْنُ نَافِعٍ: أَعَدَّ عَلِيٌّ . فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ أَحَبَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ يَوْمَ أَحَبَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَقْتُلُ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ أَمْ لَمْ يَعْلَمْ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتُ «لَا» ، كَفَرْتُ . قَالَ ، فَقَالَ: قَدْ عَلِمَ . قَالَ: فَأَحَبَّهُ اللَّهُ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ بِطَاعَتِهِ أَوْ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ بِمَعَصِيَتِهِ؟ فَقَالَ: عَلَى أَنْ يَعْمَلَ بِطَاعَتِهِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقُمْ مَخْصُومًا . فَقَامَ وَهُوَ يَقُولُ: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخِطُّ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخِطِّ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ (٢)» ، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ . (٣)» (٤) .

١- .المغرة: طين أحمر يصبغ به ، وثوب مُمَغَّر: مصبوغ بالمغرة (لسان العرب: «مغر»).

٢- .البقرة: ١٨٧ .

۳- الأنعام : ۱۲۴ .

۴- الکافی : ۸/۳۴۹/۵۴۸ .

ص: ۲۰۷

۶۵۲۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اُسیدی و محمّد بن مبشّر: عبدالله بن نافع ازرق می گفت: اگر می دانستم که در دو سوی جهان، کسی هست که مرکب ها مرا نزد او ببرد و در این باره که علی در کشتن نهروانیان ستمگر نبود با من گفتگو کند، حتماً می رفتم. گفته شد: حتی پرسش؟ گفت: آیا بین فرزندانش دانشوری هم هست؟! گفته شد: این اولین نادانی توست. آیا این خاندان، بدون دانشور می شوند؟! گفت: امروز دانشورِ آنان کیست؟ گفته شد: محمد بن علی بن حسین بن علی علیه السلام.

راوی می گوید: عبدالله با بزرگان اصحابش به سوی او روان شده، به مدینه آمدند و از امام باقر علیه السلام خواست. گفته شد: عبدالله بن نافع است. فرمود: «او که در تمام روز از من و پدرم بیزاری می جوید، با من چه کار دارد؟». ابو بصیر کوفی به امام گفت: فدایت شوم! این مرد فکر می کند که اگر بداند در دو سوی جهان کسی یافت می شود که مرکب ها وی را نزد او ببرد و او با وی درباره این که علی علیه السلام در کشتن نهروانیان ستمکار نبود، گفتگو کند، به سوی او خواهد رفت.

امام باقر علیه السلام پرسید: «می اندیشی برای گفتگو نزد من آمده است؟».

ابو بصیر گفت: آری.

امام فرمود: «ای غلام! برو و بارش را بر زمین بگذار و به وی بگو: فردا نزد ما بیا».

راوی می گوید: روز بعد، عبدالله بن نافع در بین بزرگان اصحابش آمد و امام باقر علیه السلام در پی همه فرزندان مهاجران و انصار فرستاد و آنها را گرد آورد و در حالی که دو لباس خرمایی رنگ (۱) پوشیده بود، وارد شد و چون ماه درخشان، در برابر مردم ایستاد و فرمود: «سپاس خدایی را که حیثیت بخش حیثیت و سازنده کیفیت و مکان ساز مکان است. سپاس خدایی را که خواب و چرت نمی گیردش. آنچه که در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن اوست... تا آخر آیه؛ و گواهی می دهم، خدایی جز خدای واحد بدون شریک نیست و گواهی می دهم محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده اوست. وی را برگزیده و به راه راست، رهنمون ساخته است».

سپاس خدایی که ما را به نبوتش بزرگ داشت و به ولایتش ویژه مان گردانید، ای فرزندان مهاجر و انصار! هر کدام از شما که نزدش منقبتی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است، برخیزد و بگوید».

[راوی] می گوید: مردم به پا خاستند و آن منقبت ها را گفتند. عبدالله بن نافع گفت: من این خوبی ها را از زبان اینان نقل می کنم؛ ولی علی پس از پذیرش دو حکم، کافر شد.

مردم، خوبی های [علی علیه السلام] را گفتند تا به داستان خیبر رسیدند [که رسول خدا فرمود]: «فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش رادوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند؛ مهاجمی بدون فرار است، بر نمی گردد تا آن که خداوند، به دست وی فتح کند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «درباره این روایت، چه می گویی؟». وی پاسخ داد: این حدیث بدون تردید، درست است؛ ولی بعد از آن کافر شد. فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! به من بگو آیا خدای عزوجلّ روزی که او را دوست می داشت، می دانست که

علی بن ابی طالب ، نهروانیان را می کشد یا نمی دانست؟» . گفت : یک بار دیگر بگو . امام فرمود : «به من بگو روزی که خداوند عزوجل علی علیه السلام را دوست می داشت ، می دانست که وی نهروانیان را می کشد یا نمی دانست؟» و افزود : «اگر بگویی نه ، کافر می شوی» . مرد گفت : می دانست . امام فرمود : «آیا خدا وی را دوست می داشت برای این که از او پیروی کند و یا برای این که مخالف با او رفتار کند؟» . ابن نافع گفت : برای این که به پیروی وی کار کند . حضرت فرمود : «شکست خورده ، برخیز!» . مرد در حالی که بر می خاست ، گفت : «و تا رشته سپید بامداد ، از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار گردد» . «خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد» . .

۱- .المغره: گل سرخی که با آن، رنگریزی می کنند؛ جامه مغره ای، یعنی به رنگ سرخ. (لسان العرب؛ «مغره»).

ص: ۲۰۸

..

ص: ۲۰۹

..

ص: ٢١٠

٦٥٢١. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : محمد بن ابی مسهر عن ابیه عن جدّه : کتّب المفضّل بن عمّار الجعفیّ إلى ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام علیهما أن أقوما ظهروا من أهل هذه الملة یجحدون الرّبویّته ، ویجادلون علی ذلك ، ویسألّه أن یردّ علیهم قولهم ، ویحتجّ علیهم فیما ادّعوا بحسب ما احتجّ به علی غیرهم .

فکتّب أبو عبد الله علیه السلام فكان من نعمه العظام والآیه الجسام التي أنعم بها تقریرة قلوبهم برّبویّته ، وأخذة میثاقهم بمعرفته ، وإنزاله علیهم کتابا فيه شفاء لما فی الصدور من أمراض الخواطر ومشبّهات الأمور ، ولم يدع لهم ولا لشیء من خلقه حاجه إلى من سواه ، واستغنی عنهم ، وكان الله غنیّا حمیدا .

ولعمری ما أتى الجهال من قیل ربهم وأنهم لیرون الدلالات الواضحات والعلامات البینات فی خلقهم ، وما یعابنون من ملکوت السموات والأرض والصنع العجیب المتقن الدال علی الصانع ! ولكنهم قوم فتحوا علی أنفسهم أبواب المعاصی ، وسهلوا لها سبیل الشهوات ، فغلبت الأهواء علی قلوبهم ، واستحوذ الشیطان بظلمهم علیهم ، وكذلك یطع الله علی قلوب المعتدین .

والعجب من مخلوق یرغم أن الله یخفی علی عبادیه وهو یری أثر الصنع فی نفسه بترکیب بیهر عقله ، وتالیف یبطل حجته!

ولعمری لو تفکروا فی هذه الأمور العظام لعاینوا من أمر التریب البین ، ولطف التدریر الظاهر ، ووجود الأشياء مخلوقه بعد أن لم تكن ، ثم تحولها من طبیعه إلى طبیعه ، وصنعه بعد صنعه ، ما یدلهم ذلك علی الصانع ، فإنه لا یخلو شیء منها من أن یكون فی اثر تدبیر وترکیب یدل علی أن له خالقاً مدبراً ، وتالیف بتدبیر یرشد إلى واحد حکیم .

وقد وافانی کتابیک ، ورسمت لك کتابا كنت نازعت فی بعض أهل الأديان من أهل الإنكار ، وذلك أنه كان یحضرني طیب من بلاد الهند ، وكان لا یزال ینازعنی فی رأیه ، ویجادلنی علی ضلالتیه ، فبینا هو یوما یدق إهلیجته لیخلطها دواء احتجت إلیه من أدویته ، إذ عرض له شیء من كلامه الذی لم یزل ینازعنی فیهِ من ادعائه أن الدنیا لم تزل ولا تزال شجرة تثبت ، وأخرى تسقط ، نفس تولد ، وأخرى تتلف .

وزعم أن انتحالی المعرفة لله تعالی دعوی لا بیته لی علیها ، ولا حجة لی فیها ، وأن ذلك أمر أخذة الآخر عن الأول ، والأصغر عن الأكبر ، وأن الأشياء المختلفه والمؤتلفه والباطنه والظاهره إنما تعرف بالحواس الخمس : نظر العین ؛ وسمع الأذن ؛ وشم الأنف ؛ وذوق الفم ؛ ولمس الجوارح .

ثم قاد منطقه علی الأصل الذی وضعه فقال : لم یقع شیء من حواسی علی خالق یؤدی إلى قلبی ، إنكاراً لله تعالی .

ثم قال : أخبرنی بم تحجج فی معرفه ربك الذی تصف قدرته وربویته ، وإنما يعرف القلب الأشياء كلها بالدلالات الخمس التي وصفت لك ؟ قلت : بالعقل الذی فی قلبی ، والدلیل الذی احتج به فی معرفته .

قال : فأنى یكون ما تقول وأنت تعرف أن القلب لا يعرف شیئا بغير الحواس الخمس ؟ فهل عایت ربك ببصر ، أو سمعت صوته بأذن ، أو شمته بسیم ، أو ذقته بقم ، أو مسسته بید ، فأدى ذلك المعرفة إلى قلبك ؟

قُلْتُ : أَرَأَيْتَ إِذْ أَنْكَرْتَ اللَّهَ وَجَحَدْتَهُ لِأَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تُحِسُّهُ بِحَوَاسِّكَ الَّتِي تَعْرِفُ بِهَا الْأَشْيَاءَ وَأَقْرَرْتُ أَنَا بِهِ هَيْلٌ بُيْدٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَحَدُنَا صَادِقًا وَالْآخَرُ كَاذِبًا ؟ قَالَ : لَا .

قُلْتُ : أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكَ فَهَلْ يُخَافُ عَلَيَّ شَيْءٌ مِمَّا أُخَوِّفُكَ بِهِ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَا .

قُلْتُ : أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَمَا أَقُولُ وَالْحَقُّ فِي يَدِي أَلَسْتُ قَدْ أَخَذْتُ فِيمَا كُنْتُ أَحَازِرُ مِنْ عِقَابِ الْخَالِقِ بِالثَّقَةِ وَأَنَّكَ قَدْ وَقَعْتَ بِجُحُودِكَ وَإِنْكَارِكَ فِي الْهَلَكَةِ ؟ قَالَ : بَلَى .

قُلْتُ : فَأَيْنَا أَوْلَى بِالْحَزْمِ وَأَقْرَبُ مِنَ النَّجَاهِ ؟ قَالَ : أَنْتَ ، إِلَّا أَنَّكَ مِنْ أَمْرِكَ عَلَى ادِّعَاءِ وَشُبُهَةٍ ، وَأَنَا عَلَى يَقِينٍ وَثِقَةٍ ، لِأَنِّي لَا أَرَى حَوَاسِّي الْخَمْسَ أَدْرَكَتُهُ ، وَمَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِّي فَلَيْسَ عِنْدِي بِمَوْجُودٍ .

قُلْتُ : إِنَّهُ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِ اللَّهِ أَنْكَرْتَهُ ، وَأَنَا لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسِّي عَنْ إِدْرَاكِ اللَّهِ تَعَالَى صَدَّقْتُ بِهِ .

قَالَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ؟

قُلْتُ : لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ جَرَى فِيهِ أَثَرٌ تَرَكِبُ لِجِسْمٍ ، أَوْ وَقَعَ عَلَيْهِ بَصِيرٌ لِلْوَنِّ ، فَمَا أَدْرَكَتُهُ الْأَبْصَارُ وَنَالَتُهُ الْحَوَاسُّ فَهُوَ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، لِأَنَّ نُهُ لَا يُشْبَهُ الْخَلْقَ ، وَأَنَّ هَذَا الْخَلْقَ يَنْتَقِلُ بِتَغْيِيرِ زَوَالٍ ، وَكُلُّ شَيْءٍ أَشْبَهَ التَّغْيِيرَ وَالزَّوَالَ فَهُوَ مِثْلُهُ ، وَلَيْسَ الْمَخْلُوقُ كَالْخَالِقِ وَلَا الْمُحَدَّثُ كَالْمُحَدِّثِ

قَالَ : إِنَّ هَذَا لَقَوْلٌ ، وَلِكِنِّي لَمُنَكِّرٌ مَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِّي فَتَوَدَّيْتُهُ إِلَى قَلْبِي ، فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ وَلَزِمَ هَذِهِ الْحُجَّةَ قُلْتُ : أَمَا إِذْ أَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تَعْتَصِمَ بِالْجِهَالِ ، وَتَجَعَّلَ الْمُحَاجِرَةَ حُجَّةً فَقَدْ دَخَلْتَ فِي مِثْلِ مَا عِبْتَ وَامْتَلَيْتَ مَا كَرِهْتَ ، حَيْثُ قُلْتَ : إِنِّي اخْتَرْتُ الدَّعْوَى لِنَفْسِي ، لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِّي عِنْدِي بِمَا شَاءَ .

قَالَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ؟ قُلْتُ : لِأَنَّكَ نَقَمْتَ عَلَى الْإِدِّعَاءِ وَدَخَلْتَ فِيهِ فَمَا دَعَيْتَ أَمْرًا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا وَلَمْ تَقْلُهُ عِلْمًا ، فَكَيْفَ اسْتَجَزْتَ لِنَفْسِكَ الدَّعْوَى فِي إِنكَارِكَ اللَّهَ ، وَدَفْعِكَ أَعْلَامَ التُّبُوهِ وَالْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ وَعَيْبَتَهَا عَلَيَّ ؟

أَخْبَرَنِي هَلْ أَحَطْتَ بِالْجِهَاتِ كُلِّهَا وَبَلَّغْتَ مُنْتَهَاهَا ؟

قَالَ : لَا .

قُلْتُ : فَهَيْلٌ رَقِيتَ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَرَى ؟ أَوْ انْحَدَرْتَ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى فَجَلَّتْ فِي أَقْطَارِهَا ؟ أَوْ هَيْلٌ خُضْتَ فِي غَمَرَاتِ الْبُحُورِ وَاخْتَرَقْتَ نَوَاحِيَ الْهَوَاءِ فِيمَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَتَحْتَهَا إِلَى الْأَرْضِ وَمَا أَسْفَلَ مِنْهَا فَوَجَدْتَ ذَلِكَ خَلَاءً مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ عَالِمٍ بَصِيرٍ ؟

قَالَ : لَا .

قُلْتُ : فَمَا يَدْرِيكَ ، لَعَلَّ الَّذِي أَنْكَرَهُ قَلْبُكَ هُوَ فِي بَعْضِ مَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسُّكَ وَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمُكَ ؟ قَالَ : لَا أَدْرِي لَعَلَّ فِي بَعْضِ مَا ذَكَرْتَ مُدَبِّرًا ! وَمَا أَدْرِي لَعَلَّهُ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ !

قُلْتُ : أَمَا إِذْ خَرَجْتَ مِنْ حَدِّ الْإِنْكَارِ إِلَى مَنْزِلَةِ الشُّكِّ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْمَعْرِفَةِ .

قَالَ: فَإِنَّمَا دَخَلَ عَلَيَّ الشُّكُّ لِسُؤَالِكَ إِنِّي لَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمِي، وَلَكِنْ مِنْ أَيْنَ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْيَقِينُ بِمَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِي؟
قُلْتُ: مِنْ قَبْلِ إِهْلِيلِجَتِكَ هَذِهِ.

قَالَ: ذَاكَ إِذَا أُثْبِتَ لِلْحُجَّةِ؛ لِأَنَّهَا مِنْ آدَابِ الطَّبِّ الَّذِي أُذْعِنُ بِمَعْرِفَتِهِ.

قُلْتُ: إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ آتِيكَ بِهِ مِنْ قَبْلِهَا لِأَنَّهَا أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ، وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْهَا لَأَتَيْتَكَ مِنْ قَبْلِهِ؛ لِأَنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَثَرَ تَرْكِيْبٍ وَحِكْمَةٍ، وَشَاهِدًا يَدُلُّ عَلَى الصَّنْعَةِ الدَّالَّةِ عَلَى مَنْ صَنَعَهَا وَلَمْ تَكُنْ شَيْئًا، وَيُهْلِكُهَا حَتَّى لَا تَكُونَ شَيْئًا.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ تَرَى هَذِهِ إِهْلِيلِجَةً؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: أَفَتَرَى غَيْبَ مَا فِي جَوْفِهَا؟

قَالَ: لَا. قُلْتُ: أَفَتَشْهَدُ أَنَّهَا مُشْتَمِلَةٌ عَلَى نَوَاهٍ وَلَا تَرَاهَا؟

قَالَ: مَا يُدْرِينِي لَعَلَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ!

قُلْتُ: أَفَتَرَى أَنَّ خَلْفَ هَذَا الْقَشْرِ مِنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ غَائِبٌ لَمْ تَرَهُ مِنْ لَحْمٍ أَوْ ذِي لَوْنٍ؟

قَالَ: مَا أَدْرِي، لَعَلَّ مَا تَمَّ غَيْرُ ذِي لَوْنٍ وَلَا لَحْمٍ؟

قُلْتُ: أَفَتَقَرُّ أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ فِي أَرْضٍ تَبْتُتُ؟

قَالَ: تِلْكَ الْأَرْضُ وَهَذِهِ وَاحِدَةٌ وَقَدْ رَأَيْتُهَا.

قُلْتُ: أَفَمَا تَشْهَدُ بِحُضُورِ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ عَلَى وُجُودِ مَا غَابَ مِنْ أَشْبَاهِهَا؟

قَالَ: مَا أَدْرِي، لَعَلَّهُ لَيْسَ فِي الدُّنْيَا إِهْلِيلِجَةٌ غَيْرُهَا.

فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِالْجِهَالِ قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ أَتَقَرُّ أَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْ شَجَرَةٍ؟ أَوْ تَقُولُ: إِنَّهَا هَكَذَا وُجِدَتْ؟ قَالَ: لَا بَلْ مِنْ شَجَرَةٍ خَرَجَتْ. قُلْتُ: فَهَلْ أَدْرَاكَ حَوَاشِيكَ الْخَمْسُ مَا غَابَ عَنْكَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَمَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أَفْرَرْتَ بِوُجُودِ شَجَرَةٍ لَمْ تُدْرِكْهَا حَوَاشِيكَ؟ قَالَ: أَجَلٌ وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ وَالْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ شَيْءٌ لَمْ تَزَلْ تُدْرِكُ، فَهَلْ عِنْدَكَ فِي هَذَا شَيْءٌ تَرُدُّ بِهِ قَوْلِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ هَلْ كُنْتَ عَايِنْتَ شَجَرَتَهَا وَعَرَفْتَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةُ فِيهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ كُنْتَ تُعَايِنُ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةَ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: أَفَمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ كُنْتَ عَايِنْتَ الشَّجَرَةَ وَلَيْسَ فِيهَا الْإِهْلِيلِجَةُ ثُمَّ عُدْتَ إِلَيْهَا فَوَجَدْتَ فِيهَا الْإِهْلِيلِجَةَ، أَفَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ فِيهَا مَا لَمْ تَكُنْ؟ قَالَ: مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ فِيهَا مُتَّفَرِّقَةٌ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ رَأَيْتَ تِلْكَ الْإِهْلِيلِجَةَ الَّتِي تَثْبُتُ مِنْهَا شَجَرُهُ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةَ قَبْلَ أَنْ تُغْرَسَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ يَحْتَمِلُ عَقْلُكَ أَنَّ الشَّجَرَةَ الَّتِي تَبْلُغُ أَصْلَهَا وَعُرْوَقُهَا وَفُرُوعُهَا وَلِحَاؤُهَا وَكُلُّ ثَمَرِهِ جُبَيْتٍ، وَوَرَقَهُ شَيْقَطٌ أَلْفَ أَلْفِ رَطَلٍ كَانَتْ كَامِنَةً فِي هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ؟ قَالَ: مَا يَحْتَمِلُ هَذَا الْعَقْلُ وَلَا يَقْبَلُهُ الْقَلْبُ. قُلْتُ: أَفَرَرْتَ أَنَّهَا حَدَثَتْ فِي الشَّجَرَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي لَا أَعْرِفُ أَنَّهَا مَصْنُوعَةٌ، فَهَلْ تَقْدِرُ أَنْ تُقَرِّرَنِي بِذَلِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. أَرَأَيْتَ أَتَى إِنْ أَرَيْتَكَ تَدْبِيرًا أَتَقَرُّ أَنَّ لَهُ مُدَبِّرًا، وَتَصَوِّرًا أَنَّ لَهُ مُصَوِّرًا؟ قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.

قُلْتُ: أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةَ لَحْمٌ رُكِبَ عَلَى عَظْمٍ فَوَضِعَ فِي جَوْفِ مُتَّصِلٍ بِعُصْنِ مُرْكَبٍ عَلَى سَاقٍ يَقُومُ عَلَى أَصْلِ فَيْقُوقٍ بِعُرُوقٍ مِنْ تَحْتِهَا عَلَى جِرْمٍ مُتَّصِلٍ بَعْضٌ بِبَعْضٍ؟ قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةَ مُصَوَّرَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَتَخْطِيطٍ، وَتَأْلِيفٍ وَتَرْكِيبٍ وَتَفْصِيلٍ مُتَدَاخِلٍ بِتَأْلِيفِ شَيْءٍ فِي بَعْضِ شَيْءٍ، بِهِ طَبَقٌ بَعْدَ طَبَقٍ وَجِسْمٌ عَلَى جِسْمٍ وَلَوْنٌ مَعَ لَوْنٍ، أَبْيَضٌ فِي صُفْرِهِ، وَلَيْلٌ عَلَى شَدِيدٍ، فِي طَبَائِعٍ مُتَّفَرِّقَةٍ، وَطَرَائِقَ مُخْتَلِفَةٍ، وَأَجْزَاءً مُؤْتَلِفَةً مَعَ لِحَاءٍ تَسْقِيهَا، وَعُرُوقٍ يَجْرِي فِيهَا الْمَاءُ، وَوَرَقٍ يَسْتُرُهَا وَتَقِيهَا مِنَ الشَّمْسِ أَنْ تَحْرِقَهَا، وَمِنْ الْبَرْدِ أَنْ يُهْلِكَهَا، وَالزَّرِيحَ أَنْ تُدْبِلَهَا؟

قَالَ: أَفَلَيْسَ لَوْ كَانَ الْوَرَقُ مُطْبَقًا عَلَيْهَا كَانَ خَيْرًا لَهَا؟

قُلْتُ: اللَّهُ أَحْسَنُ تَقْدِيرًا لَوْ كَانَ كَمَا تَقُولُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا رِيحٌ يُرْوِحُهَا، وَلَا بَرْدٌ يُشَدِّدُهَا، وَلَعَفِنَتْ عِنْدَ ذَلِكَ، وَلَوْ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَرُّ الشَّمْسِ لَمَا نَضَجَتْ، وَلَكِنْ شَمْسٌ مَرَّةً وَرِيحٌ مَرَّةً وَبَرْدٌ مَرَّةً، قَدَّرَ اللَّهُ ذَلِكَ بِقُوَّةِ لَطِيفِهِ، وَدَبَّرَهُ بِحِكْمِهِ بِالْغَيْهِ.

قَالَ: حَسْبِي مِنَ التَّصَوُّرِ! فَسِّرْ لِي التَّدْبِيرَ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّكَ تَرَبَّيْتَهُ.

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الْإِهْلِيلِجَةَ قَبْلَ أَنْ تُعْقَدَ إِذْ هِيَ فِي قَمْعِهَا مَاءٌ بِغَيْرِ نَوَاهٍ وَلَا لَحْمٍ وَلَا قَشْرٍ وَلَا لَوْنٍ وَلَا طَعْمٍ وَلَا شِدَّةٍ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ يَرَفِقِ الْخَالِقُ ذَلِكَ الْمَاءَ الضَّعِيفَ الَّذِي هُوَ مِثْلُ الْخَرْدَلِ فِي الْقَلْبِ وَالذَّلَّةِ وَلَمْ يُقَوِّهِ بِقُوَّتِهِ وَيُصَوِّرَهُ بِحِكْمَتِهِ وَيُقَدِّرَهُ بِتَقْدِيرَتِهِ، هَلْ كَانَ ذَلِكَ الْمَاءُ يَزِيدُ عَلَى أَنْ يَكُونَ فِي قَمْعِهِ غَيْرَ مَجْمُوعٍ بِجِسْمٍ وَقَمْعٍ وَتَفْصِيلٍ؟ فَإِنْ زَادَ زَادَ، مَاءً مُتْرَاكِبًا غَيْرَ مُصَوَّرٍ، وَلَا مُخَطَّطٍ وَلَا مُدَبَّرٍ بِزِيَادَةِ أَجْزَاءٍ، وَلَا تَأْلِيفِ أَطْبَاقٍ.

قَالَ: قَدْ أَرَيْتَنِي مِنْ تَصَوُّرِ شَجَرَتِهَا، وَتَأْلِيفِ خَلْقَتِهَا، وَحَمَلِ ثَمَرَتِهَا، وَزِيَادَةِ أَجْزَائِهَا، وَتَفْصِيلِ تَرْكِيبِهَا أَوْضَحَ الدَّلَالَاتِ، وَأَظْهَرَ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَعْرِفَةِ الصَّانِعِ، وَلَقَدْ صَدَّقْتَ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ مَصْنُوعَةٌ، وَلَكِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلَّ الْإِهْلِيلِجَةَ وَالْأَشْيَاءَ صَنَعَتْ أَنْفُسَهَا؟

قُلْتُ: أَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ وَالْإِهْلِيلِجَةِ حَكِيمٌ عَالِمٌ بِمَا عَايَنْتَ مِنْ قُوَّةِ تَدْبِيرِهِ؟

قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَهَلْ يَتَّبِعِي لِلَّذِي هُوَ كَذَلِكَ أَنْ يَكُونَ حَدَاتًا؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ : أَفَلَسْتَ قَدْ رَأَيْتَ الْإِهْلِيلِجَةَ حِينَ حَدَّثْتَ وَعَايَنْتَهَا بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا ، ثُمَّ هَلَكْتَ كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا ؟

قَالَ : بَلَى ، وَإِنَّمَا أُعْطِيتُكَ أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ حَدَّثَتْ وَلَمْ أُعْطِكَ أَنَّ الصَّائِعَ لَا يَكُونُ حَادِثًا لَا يَخْلُقُ نَفْسَهُ .

قُلْتُ : أَلَمْ تُعْطِنِي أَنَّ الْحَكِيمَ الْخَالِقَ لَا يَكُونُ حَادِثًا ، وَزَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ حَدَّثَتْ ؟ فَقَدْ أُعْطِيتَنِي أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ مَصْنُوعَةٌ ، فَهُوَ عَزَّوَجَلَّ صَائِعُ الْإِهْلِيلِجَةِ ، وَإِنْ رَجَعْتَ إِلَى أَنْ تَقُولَ : إِنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ صَيَّرَتْ نَفْسَهَا وَدَبَّرَتْ خَلْقَهَا فَمَا زِدْتَ أَنْ أَقْرَرْتَ بِمَا أَنْكَرْتَ ، وَوَصَّيْتَهُ صَانِعًا مُدَبِّرًا أَصَبَتْ صِفَتُهُ ، وَلَكِنَّكَ لَمْ تَعْرِفْهُ فَسَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ .

قَالَ : كَيْفَ ذَلِكَ ؟

قُلْتُ : لِأَنَّكَ أَقْرَرْتَ بِوُجُودِ حَكِيمٍ لَطِيفٍ مُدَبِّرٍ ، فَلَمَّا سَأَلْتُكَ «مَنْ هُوَ؟» قُلْتَ : «الْإِهْلِيلِجَةُ» . قَدْ أَقْرَرْتَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ، وَلَكِنَّكَ سَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، وَلَوْ عَقَلْتَ وَفَكَّرْتَ لَعَلِمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ أَنْقَضَ قُوَّةَ مَنْ أَنْ تَخْلُقَ نَفْسَهَا ، وَأَضْعَفَ حِيلَهُ مِنْ أَنْ تُدَبِّرَ خَلْقَهَا .

قَالَ : هَلْ عِنْدَكَ غَيْرُ هَذَا ؟

قُلْتُ : نَعَمْ . أَحْبَبْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّهَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا وَدَبَّرَتْ أَمْرَهَا كَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا صَغِيرَةَ الْخِلْقَةِ ، صَغِيرَةَ الْقُدْرَةِ ، نَاقِصَةَ الْقُوَّةِ ، لَا تَمْتَنِعُ أَنْ تُكْسِرَ وَتُعْصِرَ وَتُؤَكِّلَ ؟ وَكَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا مَفْضُولَةً مَأْكُولَةً مَرَّةً قَبِيحَةَ الْمَنْظَرِ لَا بَهَاءَ لَهَا وَلَا مَاءَ ؟

قَالَ : لِأَنَّهَا لَمْ تَقُوْ إِلَّا عَلَى مَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا أَوْ لَمْ تَصْنَعْ إِلَّا مَا هَوَيْتَ .

قُلْتُ : أَمَا إِذْ أُبَيَّتَ إِلَّا- التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ فَأَعْلِمْنِي مَتَى خَلَقْتَ نَفْسَهَا وَدَبَّرْتَ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَوْ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلِجَةَ خَلَقْتَ نَفْسَهَا بَعْدَ مَا كَانَتْ فَإِنَّ هَذَا لِمَنْ أُبَيِّنُ الْمُحَالَ! كَيْفَ تَكُونُ مَوْجُودَةً مَصْنُوعَةً ، ثُمَّ تَصْنَعُ نَفْسَهَا مَرَّةً أُخْرَى ؟ فَيَصِيرُ كَلَامِيكَ إِلَى أَنَّهَا مَصْنُوعَةٌ مَرَّتَيْنِ ؟ وَلَيْتَن قُلْتَ «إِنَّهَا خَلَقَتْ نَفْسَهَا وَدَبَّرَتْ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ» ، إِنَّ هَذَا مِنْ أَوْضَاحِ الْبَاطِلِ وَأُبَيِّنُ الْكُذِبَ ؛ لِأَنَّهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ لَيْسَ بِشَيْءٍ ، فَكَيْفَ يَخْلُقُ لَا شَيْءٌ شَيْئًا ؟ وَكَيْفَ تَعِيبُ قَوْلِي : إِنَّ شَيْئًا يَصْنَعُ لَا شَيْئًا وَلَا تَعِيبُ قَوْلَكَ : إِنَّ لَا شَيْءَ يَصْنَعُ لَا شَيْئًا ؟ فَانظُرْ أَيُّ الْقَوْلَيْنِ أَوْلَى بِالْحَقِّ ؟

قَالَ : قَوْلِكَ .

قُلْتُ : فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ ؟

قَالَ : قَدْ قَبِلْتَهُ وَاسْتَبَانَ لِي حَقُّهُ وَصِدْقُهُ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَالْإِهْلِيلِجَةَ لَمْ يَصْنَعَنَّ أَنْفُسَهُنَّ ، وَلَمْ يُدَبِّرَنَّ خَلْقَهُنَّ . وَلَكِنَّهُ تَعَرَّضَ لِي أَنَّ الشَّجَرَةَ هِيَ الَّتِي صَنَعَتْ الْإِهْلِيلِجَةَ ؛ لِأَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْهَا .

قُلْتُ : فَمَنْ صَنَعَ الشَّجَرَةَ ؟

قَالَ : الْإِهْلِيلِجَةُ الْأُخْرَى .

قُلْتُ : إِجْعَلْ لِكَلَامِكَ غَايَةً أَنْتَهَى إِلَيْهَا . فَإِنَّمَا أَنْ تَقُولَ : «هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ» فَيُقْبَلُ مِنْكَ ، وَإِنَّمَا أَنْ تَقُولَ : «الْإِهْلِيلِجَةُ» فَتَسْأَلُكَ .

قال: سل .

قلت: أخبرني عن الإهليلج، هل تثبت منها الشجرة إلا بعدما ماتت وبلت وبادت؟

قال: لا .

قلت: إن الشجرة بقيت بعد هلاك الإهليلج مائة سنة، فمن كان يحميها ويزيد فيها، ويدبر خلقها ويربيها، وينبت ورقها؟ ما لك بئد من أن تقول: «هو الذي خلقها»، ولئن قلت: «الإهليلج وهي حية قبل أن تهلك وتبلى وتصير ترابا، وقد ربت الشجرة وهي ميتة»، إن هذا القول مختلف.

قال: لا أقول ذلك .

قلت: أفتقر بأن الله خلق الخلق أم قد بقي في نفسك شيء من ذلك؟

قال: إني من ذلك على حد وقوف، ما أتخلص إلى أمر ينفذ لي فيه الأمر .

قلت: أما إذ أبيت إلا الجهالة، وزعمت أن الأشياء لا يدرك إلا بالحواس، فأني أخبرك أنه ليس للحواس دالة على الأشياء ولا فيها معرفة إلا بالقلب؛ فإنه دليلها ومعرفة الأشياء التي تدعى أن القلب لا يعرفها إلا بها .

فقال: أما إذ نطقت بهذا فما أقبل منك إلا بالتخلص والتفحص منه بإيضاح وبيان وحجج وبرهان .

قلت: فأول ما أبدأ به أنك تعلم أنه ربما ذهب الحواس أو بعضها، ودبر القلب الأشياء التي فيها المضره والمنفعة من الأمور العلائق والخفيه فأمر بها ونهى، فنقد فيها أمره وصح فيها قضاؤه .

قال: إنك تقول في هذا قولاً يشبه الحجج، ولكني أحب أن توضحه لي غير هذا الإيضاح .

قلت: ألسنت تعلم أن القلب يبقى بعد ذهاب الحواس؟

قال: نعم، ولكن يبقى بغير دليل على الأشياء التي تدل عليها الحواس . قلت: أفلسنت تعلم أن الطفل تضعه أمه مضغه ليس تدله الحواس على شيء يسمع ولا يبصر ولا يذاق ولا يلمس ولا يشم؟

قال: بلى .

قلت: فأية الحواس دلته على طلب اللبن إذا جاع؟ والضحك بعد البكاء إذا روى من اللبن؟ وأى حواس سباع الطير لا قيط الحب منها دلها على أن تلقى بين أفرانها اللحم والحب فتهاوي سباعها إلى اللحم، والآخرون إلى الحب؟

وأخبرني عن فراخ طير الماء ألسنت تعلم أن فراخ طير الماء إذا طرحت فيه سيح، وإذا طرحت فيه فراخ طير البر غرقت والحواس واحدة؟ فكيف انتفع بالحواس طير الماء وأعانته على السباحة ولم تنتفع طير البر في الماء بحواسها؟ ...

أم أخبرني ما بال الذرّة التي لا تعين الماء قط تطرح في الماء فتسبح ، وتلقى الإنسان ابن خمسين سنة من أقوى الرجال وأعقلهم لم يتعلم السباحة فيغرق؟ كيف لم يدلّه عقله وئبه وتجاربه وبصيرته بالأشياء مع اجتماع حواسه ، وصحة حثها أن يدرك ذلك بحواسه كما أدركته الذرّة إن كان ذلك إنمّا يدرك بالحواس؟ أفليس ينبغي لمك أن تعلم أن القلب الذي هو معدن العقل في الصبي الذي وصفت وغيره مميّا سمعت من الحيوان هو الذي يهيج الصبي إلى طلب الرضاع ، والطير اللاقط على لقط الحب ، والسباع على ابتلاع اللحم؟

قال: لست أجد القلب يعلم شيئاً إلا بالحواس...

[قلت:] فهل رأيت في المنام أنك تأكل وتشرب حتى وصلت لذة ذلك إلى قلبك؟ قال: نعم.

قلت: فهل رأيت أنك تضحك وتبكي وتجوّل في البلدان التي لم ترها والتي قد رأيتها حتى تعلم معالم ما رأيت منها؟

قال: نعم ، ما لا أحصى . قلت: هيل رأيت أحداً من أقاربك من أخٍ أو أبٍ أو ذى رحمٍ قد مات قبل ذلك حتى تعلمه وتعرفه كمعرفتك إياه قبل أن يموت؟

قال: أكثر من الكثير .

قلت: فأخبرني أي حواسك أدرك هذه الأشياء في منامك حتى دلت قلبك على معاينة الموتي وكلامهم ، وأكل طعامهم ، والجولان في البلدان ، والضحك والبكاء وغير ذلك؟

قال: ما أقدر أن أقول لك أي حواسي أدرك ذلك أو شيئاً منه ، وكيف تدرك وهي بمنزلة الميت لا تسمع ولا تبصر؟

قلت: فأخبرني حيث استيقظت ألت قد ذكرت الذي رأيت في منامك تحفظه وتقضه بعد يقظتك على إخوانك لا تنسى منه حرفاً؟

قال: إنه كما تقول وربما رأيت الشيء في منامي ، ثم لا أمتسى حتى أراه في يقظتي كما رأيت في منامي .

قلت: فأخبرني أي حواسك قررت علم ذلك في قلبك ، حتى ذكرت بعد ما استيقظت؟

قال: إن هذا الأمر ما دخلت فيه الحواس .

قلت: أفليس ينبغي لك أن تعلم حيث بطلت الحواس في هذا أن الذي عاين تلك الأشياء وحفظها في منامك قلبك الذي جعل الله فيه العقل الذي احتج به على العباد؟

قال: إن الذي رأيت في منامي ليس بشيء ، إنمّا هو بمنزلة السراب الذي يعاينه صاحبه وينظر إليه ، لا يشك فيه أنه ماء ؛ فإذا انتهى إلى مكانه لم يجد شيئاً ؛ فما رأيت في منامي بهذه المنزلة .

قلت: كيف شبهت السراب بما رأيت في منامك من أكلك الطعام الحلو والحامض ، وما رأيت من الفرح والحزن؟

قَالَ: لِأَنَّ السَّرَابَ حَيْثُ انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعِهِ صَارَ لَا شَيْءَ، وَكَذَلِكَ صَارَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي حِينَ انْتَبَهْتُ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي إِنْ أُتَيْتَ بِأَمْرٍ وَجَدْتَ لَذَّتَهُ فِي مَنَامِكَ، وَخَفَقَ لِدَلِّكَ قَلْبُكَ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَيَّ مَا وَصَفْتُ لَكَ؟

قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي هَلِ احْتَلَمْتَ قَطُّ حَتَّى قَضَيْتَ فِي امْرَأَةٍ نَهْمَتَكَ عَرَفْتَهَا أَمْ لَمْ تَعْرِفْهَا؟

قَالَ: بَلَى مَا لَا أَحْصِيهِ.

قُلْتُ: أَلَسْتَ وَجَدْتَ لِذَلِكَ لَمَذَّةً عَلَى قَدَرِ لَمَذَّتِكَ فِي يَقْظَتِكَ فَتَنَّبَهُ وَقَدْ أَنْزَلَتِ الشَّهْوَةُ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْكَ بِقَدْرِ مَا تَخْرُجُ مِنْكَ فِي الْيَقْظَةِ، هَذَا كَسْرٌ لِحُجَّتِكَ فِي السَّرَابِ.

قَالَ: مَا يَرَى الْمُحْتَلِمُ فِي مَنَامِهِ شَيْئًا إِلَّا مَا كَانَتْ حَوَاشِيهِ دَلَّتْ عَلَيْهِ فِي الْيَقْظَةِ.

قُلْتُ: مَا زِدْتَ عَلَيَّ أَنْ قَوَّيْتَ مَقَالَتِي، وَزَعَمْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْقِلُ الْأَشْيَاءَ وَيَعْرِفُهَا بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ وَمَوْتِهَا فَكَيْفَ أَنْكَرْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ وَهُوَ يَقْظَانُ مُجْتَمِعَةً لَهُ حَوَاشِيهِ...

قَالَ: لَقَدْ كُنْتُ أَظُنُّكَ لَا تَتَخَلَّصُ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَقَدْ جِئْتُ بِشَيْءٍ لَا أَقْدِرُ عَلَى رَدِّهِ! قُلْتُ: وَأَنَا أَعْطَيْتُكَ تَصَادِيقَ مَا أَنْبَأْتُكَ بِهِ وَمَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ فِي مَجْلِسِكَ السَّاعَةَ.

قَالَ: إِفْعَلْ فَإِنِّي قَدْ تَحَيَّرْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ.

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي هَلِ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْ تِجَارِهِ أَوْ صِنَاعِهِ أَوْ بِنَائِهِ أَوْ تَقْدِيرِ شَيْءٍ وَتَأْمُرُ بِهِ إِذَا أَحْكَمْتَ تَقْدِيرَهُ فِي ظَنِّكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَهَلِ أَشْرَكَتَ قَلْبَكَ فِي ذَلِكَ الْفِكْرِ شَيْئًا مِنْ حَوَاسِّكَ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: أَفَلَا تَعْلَمُ أَنَّ الْأَذَى أَخْبَرَكَ بِهِ قَلْبُكَ حَقًّا؟ قَالَ: الْيَقِينُ هُوَ. (١).

ص: ۲۱۱

۶۵۲۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: محمد بن ابی مسهر از پدرش از جدش: مفضل بن عمر جعفی به جعفر بن محمد صادق علیه السلام نوشت: در بین این ملت، کسانی پیدا شده اند که ربوبیت خدا را منکر هستند و بر این عقیده استدلال می کنند؛ و از وی خواست که پاسخ آنها را بدهد و طبق آنچه که بر دیگران استدلال می کند، درباره ادعاهایشان بر آنان استدلال کند.

امام صادق علیه السلام [در پاسخ] نوشت: ... از نعمت های بزرگ و لطف های ارزشمندی که خدا داده است، تثبیت دل بندگانش به ربوبیت اوست و گرفتن پیمان در شناخت او و فرستادن کتابی است که در آن، داروی همه بیماری های دل و کارهای مشبه است و بر آنان و دیگر آفریده هایش نیازی به غیر او نگذاشت و خود، از آنان بی نیاز است که خدا بی نیاز و ستوده است.

به جانم سوگند که جاهلان، از سوی پروردگارشان چنین نشده اند. آنان، دلیل های روشن و نشانه های آشکار را در خلقتشان می بینند و آنها را در ملکوت آسمان ها و زمین و ساختار شگفت، استوار و گواه بر سازنده مشاهده می کنند؛ اما آنان، گروهی هستند که درهای گناه را به روی خود می گشایند و راه های شهوت را برای دستیابی به گناه، آسان می سازند. بنابراین، هواهای نفسانی بر دل هایشان پیروز می شود و به سبب ستمکاری شان، شیطان بر آنان سیطره پیدا می کند و خداوند، چنین بر دل های تجاوزپیشگان، مهر می زند.

شگفت از مخلوقی است که می پندارد خداوند بر بندگانش پوشیده است، در حالی که جای پای خلقت را در خودش به گونه ای که خردش را شگفت زده می کند و در ساختاری که حجتش را باطل می کند، می بیند.

به جان خودم سوگند می خورم که اگر در این امور مهم بیندیشند، از جریان آشکار ترکیب، ظرافت روشن تدبیر، وجود چیزهای آفریده شده ای که قبلاً نبودند و تحوّل آنها از طبیعتی به طبیعتی و از ساختاری به ساختاری دیگر، چیزهایی خواهند دید که آنان را به آفریننده رهنمون کند. هیچ چیزی از آنها نیست که در آن، تدبیر و ترکیبی نباشد که دلالت کند بر خالق و مدبّر و بر هم آمدن مدبّرانه ای که به سوی واحد حکیم، رهنمون باشد.

نوشته تو به دستم رسید. نوشته ای برای تو نوشته ام که در آن، با پاره ای از اصحاب ادیان که منکر بودند، مناظره کرده ام. پزشکی از هندوستان نزد آمد و همواره درباره عقیده اش با من گفتگو داشت و در راستای گمراهی اش با من مجادله می کرد. روزی هلیله ای را نرم می کرد تا با دارویی که به آن نیازمند بود، مخلوط کند. در این هنگام، سخنی که همواره درباره آن با من گفتگو داشت، یعنی این ادعا که دنیا همیشه به سان درختی است که سبز می شود و آن گاه فرو می افتد [و مانند] جانی است که به وجود می آید و نابود می شود، با وی احتجاج کردم.

می پنداشت که ادعای من به شناخت خدا ادعایی است که برای آن، دلیل ندارم و هیچ حجتی برای من نیست و می پنداشت که این مطلبی است که بعدی از قبلی و کوچک از بزرگ می گیرد و [می پنداشت] اشیای گوناگون، همگون و ناهمگون، و نهان و آشکار، تنها به حواس پنجگانه با دیدن چشم، شنیدن گوش، بویدن بینی، چشیدن دهان و لمس دست و پا شناخته می شوند.

[برای انکار خدا] منطق خود را بر پایه ای که خود ایجاد کرده بود، گذاشت و گفت: هیچ کدام از حواسم، بر خالق که در دلم جایگزین شود، برخورد نکرده است.

سپس گفت: برای شناخت پروردگارت که توان و ربوبیتش را توصیف می کنی، به چه چیز استدلال می کنی، در حالی که دل همه چیزها را با دلالت های پنجگانه ای می شناسد که برای تو شرح دادم؟ گفتم: به خردی که در دلم است و دلیلی که به آن برای شناخت خدا استدلال می کنم.

گفت: آنچه می گویی در کجاست؟ تو می دانی که دل، جز از راه حواس پنجگانه، چیزی را نمی شناسد. آیا خدایت را با چشم دیدی یا با گوش صدایش را شنیدی یا به نسیمی او را بویدی یا با دهان چشیدی یا با دست لمس کردی که این شناخت به دلت راه پیدا کرده است؟

گفتم: تو بنابر پندارت که خدا را با حواس پنجگانه ات که به وسیله آن اشیا را می شناسی، حس نکردی، منکر او شدی و نپذیرفتی و من به وجود او اقرار کردم. فکر می کنی غیر از این است که یکی از ما راستگو و دیگری دروغگوست؟ گفت: نه.

گفتم: فکر نمی کنی اگر سخن تو درست باشد، ترسی بر من از آنچه تو را از عذاب الهی می ترسانم، نیست؟ گفت: نه.

گفتم: فکر نمی کنی اگر واقعیت آن گونه باشد که من می گویم و من درست گفته باشم، در آنچه که در آن از مکافات خالق پرهیز دارم، به چیز استواری چنگ زده ام و تو در انکار و نپذیرفتنت در هلاک واقع شده ای؟ گفت: بلی.

گفتم: کدام یک از ما دو نفر، دوراندیش تر و نزدیک تر به رستگاری هستیم؟ گفت: تو؛ ولی درباره عقیده ات فقط ادعا داری و در شبهه هستی، ولی من بر یقین و اطمینان هستم؛ چون من می بینم که حواس پنجگانه ام درکش نمی کنند و آنچه را که حواس من درک نمی کند، به نظر من موجود نیست.

گفتم: چون حواس تو از درک خدا ناتوان است، منکر او می شوی و من چون حواسم از درک خدای تعالی ناتوان است، او را قبول دارم.

گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟

گفتم: هر چیزی که در آن نشانی از ترکیب باشد، جسم است و هر چیزی که دیده ببیند، رنگ است و آنچه را دیده ها درک کنند و حواس به آن دسترس پیدا کند، او غیر از خدای سبحان است. چون او همانند مخلوق نمی گردد و مخلوق با تغییر و زوال، دگرگون می شوند و هر چیزی که به تغییر و نابودی شبیه باشد، مثل آن است؛ و مخلوق، همچون خالق و پدیده، همچون پدیدآورنده نیست.

گفت: این سخنی است؛ اما من آنچه را که حواسم درک نکند و آن را به دلم منتقل نکند، منکر هستم. [امام می فرماید:] وقتی دیدم به این کلام تکیه کرده و این حجت را می پذیرد، گفتم: اگر جز تکیه بر نادانی را نمی پذیری و مانع آگاهی را دلیل قرار می دهی، در حوزه ای گام نهاده ای که آن را عیب می گیری و چیزی را قبول کردی که دوست نداری؛ چون گفتم: من ادعایی برای خود برگزیده ام که هر چیزی را که با حواسم درک نکنم، از نظر من وجود ندارد.

گفت: چگونه چنین است؟ گفتم: چون تو منکر ادعایی شده ای که در آن غوطه ور گشته ای و ادعای چیزی کردی که خبری از آن نداری و از آن آگاه نیستی. پس چگونه بر خویش روا داشتی که خدا را انکار کنی و اخبار نبوت و حجت های روشن را کنار

گذاشتی و مرا سرزنش کردی؟ به من بگو: آیا همه جاها را گشته‌ای و به پایان هر جهت رسیده‌ای؟
گفت: نه.

گفتم: به آسمانی که می‌بینی، صعود کردی؟ آیا به زمین زیر پایت فرو رفته، در مناطق آن گشتی؟ آیا در دل دریاها فرو رفتی و جوی که در بالا- و پایین آسمان تا زمین و زیر زمین گسترده است، شکافتی و همه این جاها را از مدبری حکیم و دانا و آگاه، خالی یافتی؟
گفت: نه.

گفتم: از کجا می‌دانی، شاید آنچه را که دلت انکار می‌کند، در بعضی از آن قسمت‌هایی که با حواست درک نکردی و از آن آگاهی نداری، وجود داشته باشد. گفت: نمی‌دانم. شاید در بعضی جاها که گفتم، مدبری باشد. نمی‌دانم. شاید در هیچ جا از آن جاها که گفتم، چیزی نباشد.

گفتم: وقتی از مرز انکار به جایگاه تردید منتقل شدی، امیدوارم به مرحله شناخت هم منتقل شوی.

گفت: از پرسش تو درباره جاهایی که بدان آگاهی ندارم، تردید در من ایجاد شد؛ ولی یقین به آنچه که حواسم درک نمی‌کند، چگونه در من به وجود می‌آید؟

گفتم: از سوی همین هلیله؟

گفت: در این صورت، حجت به نفع تو تمام خواهد شد؛ چون هلیله از آداب پزشکی است که من به آگاهی از آن، یقین دارم.

گفتم: من تصمیم گرفته‌ام از ناحیه آن وارد بحث شوم؛ چون نزدیک‌ترین چیزها به توست و اگر چیز دیگری به تو نزدیک‌تر از آن بود، از سوی آن، وارد بحث می‌شدم؛ چون در هر چیزی اثری از ساختن و حکمت است و شاهدی است که دلالت می‌کند بر ساختنی که آن، گواه بر کسی است که آن را از هیچ ساخته و آن را از بین می‌برد تا چیزی باقی نماند.

گفتم: آیا این هلیله را می‌بینی؟

گفت: آری.

گفتم: آنچه که در درون آن مخفی است، می‌بینی؟

گفت: نه.

گفتم: گواهی می‌دهی که دارای هسته است، ولی تو نمی‌بینی؟

گفت: چیزی به من نمی‌فهماند. شاید چیزی در آن نباشد.

گفتم: آیا می‌اندیشی که در پس پوست این هلیله گوشت و یا چیز رنگ داری مخفی باشد؟

گفت: نمی‌دانم. شاید پس از پوست، غیر از چیز رنگ دار یا دارای گوشت باشد.

گفتم: آیا قبول داری که هلیله در زمینی سبز شده است؟

گفت: آن زمین و این هلیله چیزهایی هستند که دیده‌ام.

گفتم: آیا با وجود این هلیله، گواهی نمی‌دهی نظیر آن هم وجود داشته باشد که اکنون ناپیدا است؟

گفت: نمی‌دانم. شاید در دنیا غیر از همین هلیله نباشد.

وقتی به نادانی چنگ زد، گفتم: به من بگو آیا باور داری که این هلیله از درختی به وجود آمده یا می‌گویی همین طوری پیدا شده؟ گفت: نه! از درختی خارج شده است. گفتم: آیا حواس پنجگانه ات آن درختان پنهان از تو را درک کرده‌اند؟ گفت: نه. گفتم: جز این نمی‌بینم که به وجود درختی که حواست آن را درک نکرده. اقرار کردی. گفت: آری! ولی می‌گویم: هلیله و درخت و اشیای گوناگون دیگر، چیزهایی هستند که همواره درک می‌شوند. آیا در این مورد، چیزی داری که حرفم را رد کنی؟ گفتم: آری!

به من بگو آیا پیش از آن که این هلیله در آن درخت باشد، درخت هلیله را دیده و تجربه کرده‌ای؟ گفت: آری! گفتم: آیا این هلیله را هم دیده بودی؟ گفت: نه! گفتم: آیا قبول داری که تو درخت را در زمانی که هلیله در آن نبود، دیده‌ای و آن گاه، دوباره به طرف آن برگشتی و در آن، هلیله یافتی و قبول داری که در آن، چیزی به وجود آمده که قبلاً نبوده است؟ گفت: این را نمی‌توانم منکر باشم؛ ولی می‌گویم که هلیله در درون درخت، پراکنده بود.

گفتم: به من بگو آیا آن هلیله که درخت این هلیله، قبل از غرس از آن سبز شده بود، دیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا عقل تو باور می‌کند این درختی که ساقه، ریشه، شاخه و پوست آن و همه میوه‌هایی که به وجود می‌آید و برگ‌هایی که از آن می‌افتند و به هزار هزار پیمانان می‌رسد، همه‌اش در همان هلیله موجود باشد؟ گفت: این را نه عقل باور می‌کند و نه دل می‌پذیرد. گفتم: قبول داری که آنها در درخت به وجود می‌آیند. گفت: آری؛ ولی نمی‌دانم که آنها ساخته شده است. آیا می‌توانی آن را برای من بیان کنی؟ گفتم: آری؛ ولی فکر می‌کنی اگر تدبیر را در آن نشان دهم، قبول خواهی کرد که تدبیر کننده‌ای دارد و اگر شکل‌گیری آن را بنمایانم، اقرار خواهی کرد که شکل دهنده‌ای دارد؟ گفت: چاره‌ای در آن نیست.

گفتم: آیا نمی‌دانی که این هلیله، گوشتی بر استخوانی است که در لای پوسته‌ای متصل بر شاخه‌ای قرار دارد که به پایه‌ای وصل است که آن هم بر ساقه‌ای قرار دارد که از زیر، به وسیله ریشه‌هایی بر اجرامی که به هم متصل هستند، تقویت می‌شود؟ گفت: آری.

گفتم: آیا نمی‌دانی که این هلیله، به اندازه و حساب شده، شکل یافته و با بر هم آمدن چیزی بر چیزی و با ترکیب و تفصیل، بر هم تنیده شده است؛ لایه‌ای بر لایه‌ای، جسمی بر جسمی و رنگی بر رنگی، سفیدی در زردی، نرمی در سفتی، در سرشت‌های گوناگون، با روش‌های مختلف و اجزایی هم‌انسان با پوسته‌ای که بدان آب می‌خورد و رگ‌هایی که در آنها آب جریان می‌دهد.

یابد و برگ هایی که آن را می پوشاند و مانع از سوختن با خورشید می گردد و پیشگیری از نابودی به وسیله سرما می کند و مانع از خشکی توسط باد می گردد؟

گفت: اگر برگ ها بر آن پیچیده بود، بهتر نبود؟

گفتم: خداوند، بهترین تقدیرگر است. اگر آن گونه که تو می گویی بود، بادی به آن نمی رسید تا تازه اش گرداند، و سرمای نمی دید تا سفت گردد و در این صورت، گندیده می شد و اگر گرمای خورشید بدان نمی رسید، رشد نمی کرد؛ ولی گاهی خورشید، گاهی باد و گاهی سرما [بدان می خورد]. خداوند با قدرت ظریف خود، آن را تنظیم کرده و با حکمت گیرایش تدبیر نموده است.

گفت: بحث از تصویرپردازی برای من کافی است. تدبیری را که می پنداری آن را مشاهده می کنی، برای من بیان کن.

گفتم: آیا هلیله را پیش از آن که درست شود، در نطفه اش که آبی است بدون هسته، گوشت، پوست، رنگ، طعم و سفتی، دیده ای؟

گفت: آری.

گفتم: توجه می کنی که اگر خالق به آن آب ضعیف که در کوچکی و ناتوانی مثل خردل است، توجه نمی کرد و با توان خود، نیرومندش نمی ساخت و به حکمتش آن را شکل نمی داد و به قدرتش آن را نظم نمی بخشید، آیا آن آب، بدون ترکیب با جسم و نطفه و تفصیل، افزوده می شد؟ و اگر افزوده می شد، تنها آبی متراکم و بدون شکل و تدبیر، با افزایش اجزا و بدون ترکیب می شد.

گفت: شکل گیری درخت هلیله، فراهم آمدن خلقتش، بارداری، افزایش اجزا و چگونگی بر هم آمدنش را با بهترین بیان برایم نشان دادی و روشن ترین نشان بر شناخت پدید آوردنده اش را آوردی و من می پذیرم که اشیا ساخته شده هستند؛ ولی نمی دانم؛ شاید هلیله و دیگر چیزها خودشان خودشان را ساخته باشند؟

گفتم: آیا قبول نداری که خالق اشیا و هلیله، حکیم و دانایی است که آن را در قدرت تدبیرش مشاهده کردی؟

گفت: آری.

گفتم: آیا آن که چنین است، می تواند پدیده باشد؟

گفت: نه.

گفتم: آیا هلیله را در زمانی که به وجود آمد، پس از آن که نبود و آن گاه که از بین می رود، به گونه ای که گویی اصلاً نبوده، ندیدی؟

گفت: آری؛ دیده ام. من پذیرفتم که هلیله به وجود آمده؛ ولی نپذیرفتم که خالق، حادثی نیست که خود را نیافریند.

گفتم: آیا قبول نکردی که خالق حکیم، پدیده نیست و پنداشتی که هلیله، حادث است؟ تو اقرار کردی که هلیله ساخته شده است و خداوند عزوجل سازنده آن است و اگر برگشتی که بگویی هلیله، خودش خودش را ساخته و آفرینش خودش را تدبیر کرده است، به اقرار آنچه که منکر بودی، چیزی نیفزوده ای و صانع مدبری را با اوصاف درستش توصیف کرده ای؛ امّا چون نمی شناسی اش، آن را به غیر نام خودش نامگذاری کردی.

گفت: چه طور؟

گفتم: چون به وجود حکیم لطیف و مدبر، اقرار کردی و هنگامی که پرسیدم او کیست، گفستی: هلیله. تو به خداوند سبحان، اقرار کردی؛ ولی او را به غیر نام خودش نامگذاری کردی و اگر خردورزی کنی و بیندیشی، خواهی فهمید که هلیله، ناتوان تر از آن است که خودش را بیافریند و بیچاره تر از آن است که خودش را سر و سامان دهد.

گفت: آیا بیش از این هم می دانی؟

گفتم: آری. به من بگو این هلیله که می پنداری خودش را ساخته و کارهایش را سامان داده، چرا خودش را کوچک، کم توان و کم ارزش ساخته است؟ چرا از این که شکسته شود، آب آن گرفته گردد و خورده شود، جلوگیری نکرده است؟ چگونه خود را دور ریختنی، خوردنی تلخ، بد منظر، بدون جلوه و آب، آفریده است؟

گفت: چون جز به همین شکل که خود را آفریده، توانا نبوده و یا آن که جز به همین شکل که خواسته، نیافریده است.

گفتم: اگر جز بر کس دادن باطل نمی پردازی، به من بگو کی به آفرینش خود و ساماندهی به خلقتش پرداخته است؟ قبل از آن که باشد یا پس از آن که بود؟ اگر می پنداری هلیله خودش را بعد از بودنش آفریده که این، از روشن ترین محال هاست. چگونه موجود و ساخته شده بوده و آن گاه خود را بار دیگر ساخته است؟ لازمه سخن تو این است که دوبار ساخته شده باشد؛ و اگر بگویی پیش از آن که باشد، خودش را آفریده و خلقتش را سامان داده است، این از روشن ترین باطل ها و آشکارترین دروغ هاست؛ چون پیش از بودن، چیزی نبود. چگونه نیستی، هستی می آفریند؟ چه طور بر من که می گویم چیزی، ناچیزی را آفریده، خُرده می گیری؛ ولی بر خود که می گویی: ناچیزی ناچیزی را آفریده، خُرده نمی گیری؟ بین کدام یک از دو سخن به حق سزاوارتر است؟

گفت: سخن تو.

گفتم: پس چه چیزی مانع از پذیرفتن تو شده است؟

گفت: پذیرفتم و درستی و حقانیت این سخن که چیزهای گوناگون و هلیله، خود را نیافریده و آفرینش خود را سامان نداده اند، برایم آشکار گشت؛ ولی این اندیشه برایم پیدا شد که درخت، سازنده هلیله است، چون هلیله از آن بیرون آمده است.

گفتم: چه کسی درخت را آفریده است؟

گفت: هلیله دیگری.

گفتم: برای سخن خود، پایانی در نظر بگیر که به آن برسی. یا باید بگویی خداوند متعال است تا از تو پذیرفته شود و یا بگویی هلیله، که در این صورت، از تو سؤال خواهم کرد.

گفت: پرس.

گفتم: به من بگو مگر نه این است که درخت، بعد از نابودی و متلاشی شدن هلیله سبز می شود؟

گفت: نه.

گفتم: پس از نابودی هلیله، درخت یکصد سال می ماند. چه کسی آن را نگه می دارد، بر آن می افزاید، خلقتش را سامان می دهد، آن را می پروراند و برگ آن را می رویاند؟ چاره نداری جز این که بگویی آن که او را آفریده است. چون اگر بگویی: هلیله ای که پیش از نابودی و متلاشی شدن و خاک گشتن زنده بود و درخت را در زمانی که مرده بود، پرورش داده است، سخنی پر اختلاف گفته ای.

گفت: این را نمی گویم.

گفتم: آیا اقرار می کنی که خداوند، آفریده ها را آفریده یا هنوز در درونت چیزی باقی مانده است؟

گفت: در این باره، در مرز توقّف قرار دارم. نمی توانم راهی پیدا کنم که مسئله را برایم جا بیندازد.

گفتم: اگر جز بر ندانستن تکیه نمی کنی و می پنداری که چیزها جز از راه حواس فهمیده نمی شود، تو را باخبر خواهم ساخت که حواس، راهنمای اشیا نیستند و هیچ آگاهی ای در آنها جز به وسیله دل نیست. قلب، راهنما و معرّف اشیا به حواسی هستند که ادّعا می کنی قلب، جز به وسیله حواس، چیزی نمی شناسد.

گفت: اگر در این باره سخن بگویی، جز با بیان و حجّت و برهان، از عهده بحث بیرون نیایی که از تو نخواهم پذیرفت.

گفتم: اولین چیزی که با آن شروع می کنم، این است که: بدان! چه بسا همه حواس یا پاره ای از آنها از بین می رود و دل، اشیا را که در آنها ضرر یا نفع آشکار یا نهان است، سامان می دهد، بدان امر یا نهی می کند، در آن مورد، دستورش را به اجرا می گذارد و داوری اش نیز درست است.

گفت: در این خصوص، به گونه ای سخن می گویی که شبیه همان دلیل است. دوست دارم موضوع را به شکل دیگری روشن کنی.

گفتم: آیا نمی دانی که دل پس از نابودی حواس، باقی می ماند؟

گفت: آری؛ ولی بدون رهیابی به اشیا که حواس بر آنها راهنمایی می کردند. گفتم: آیا نمی دانی که کودک را مادرش همچون تکه گوشتی به دنیا می آورد که حواسش بر چیزی که بشنود، راهنمایی نمی کند. نه می بیند، نه می چشد، نه لمس می کند و نه می بوید؟

گفت: آری.

گفتم: کدامین حس، وی را در هنگام گرسنگی به جستجوی شیر، راهنمایی می‌کند و به خنده پس از گریه در هنگام سیر شدن از شیر، هدایت می‌کند؟ کدام حواس، پرندگان درنده و پرندگان دانه خوار را راهنمایی می‌کند که پیش بچه هایش گوشت و دانه بیفکنند؟ گوشتخوار آن به سوی گوشت و دانه خوار آن به طرف دانه کشانده شوند؟

از بچه پرندگان دریا به من بگو. آیا نمی‌دانی که بچه پرنده آبی، وقتی در آب افکنده شود، شنا می‌کند و اگر جوجه پرنده خشکی در آب افکنده شود، غرق می‌گردد، و حال آن که حواس هر دو یکی است؟ چگونه جوجه پرنده آبی از حواس خود بهره می‌گیرد تا شنا کند؛ ولی جوجه پرنده خشکی از حواسش بهره نمی‌گیرد؟

به من بگو چرا موری کوچک که هیچ‌گاه آب را ندیده، وقتی در آب افکنده شود، شنا می‌کند؛ ولی انسان پنجاه ساله ای که از قوی‌ترین و عاقل‌ترین مردان است، اگر آموزش شنا نبیند، غرق می‌شود؟ اگر همه این چیزها با حواس درک می‌شود، چرا خرد، هوش، تجربه و آگاهی اش به چیزها با داشتن حواس و درستی آنها که می‌تواند او را همچون آن مور کوچک راهنمایی کند، هدایت نمی‌کند؟ آیا سزاوار نیست بدانی که قلبی که معدن خرد است، در کودکی است که شرح دادم و غیر آن از آنچه درباره حیوانات شنیدی، کودک را برای جستن شیر، پرنده دانه خوار را برای خوردن دانه، و گوشتخوار را برای خوردن گوشت، تحریک می‌کند؟

گفت: قلب را بدون حواس، دانا به چیزی نیافتم...

[گفتم:] آیا در خواب دیده‌ای که می‌خوری و می‌آشامی، به گونه‌ای که لذت آن را به دل، درک می‌کنی؟ گفت: آری.

گفتم: آیا دیده‌ای که در خواب می‌خندی، گریه می‌کنی و در شهرهایی که ندیده‌ای یا دیده‌ای، می‌گردی، به گونه‌ای که نشانه‌های آنچه را دیده‌ای می‌دانی؟

گفت: آری؛ بی‌شمار.

گفتم: آیا کسی از اقوامت را مانند برادر، پدر و یا خویشانت که قبلاً مرده باشند، در خواب دیده‌ای، به گونه‌ای که وی را همچون پیش از مرگش شناخته باشی؟

گفت: بسیار زیاد.

گفتم: به من بگو در خواب، کدام حواس این چیزها را درک کرده و قلبت را بر دیدن مردگان و سخن گفتن با آنان خوردن غذاهایشان و یا برگشتن در شهرها، خندیدن، گریستن و غیر آن، راهنمایی کرده است؟

گفت: نمی‌توانم بگویم کدام یک از حواسم آن را یا بخشی از آن را درک کرده است. چگونه درک کنند، در حالی که مثل مرده هستند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

گفتم: بگو ببینم، آیا وقتی بیدار می‌شوی، آنچه را که در خواب دیده‌ای، یاد نداری؟ آن را حفظ نمی‌کنی و پس از بیداری

برای برادرانت نقل نمی کنی، به گونه ای که حتی یک حرفش را هم فراموش نمی کنی؟

گفت: همان گونه است که می گویی. چه بسا چیزی را در خواب می بینم. چندی نمی گذرد که همان را طبق آنچه در خواب دیده ام، در بیداری می بینم.

گفتم: به من بگو کدام حواست این آگاهی را در دلت نهاده که پس از بیداری، آن را به یاد می آوری؟

گفت: در این کار، حواس، نقشی ندارند.

گفتم: آیا سزاوار نیست بدانی که در این جا که حواس از کار افتاده، آنچه که آن اشیا را در خوابت می بیند و نگه می دارد، دلت است که خداوند، خرد را برای استدلال بر بندگانش در آن قرار داده است؟

گفت: آنچه که در خواب می بینم، چیزی نیست. مثل سراب می ماند که شخص آن را می بیند و به آن نگاه می کند و تردیدی ندارد که آب است، وقتی به محل رسید، چیزی نمی یابد. آنچه که در خواب می بینم، مثل همین سراب است.

گفتم: چه طور خوابت را که در آن، غذای شیرین و ترش می خوری و شادی و غم می بینی، تشبیه به سراب می کنی؟

گفت: چون وقتی به محل سراب رسیدی، هیچ می شود؛ همچنین آنچه را که در خواب می بینم، وقتی بیدار شوم، چنین می شود.

گفتم: اگر در خواب، موضوعی را ببینی که از آن لذت ببری و قلبت برای آن بتپد، آیا نمی دانی که آن موضوع، همان گونه است که برایت بیان شده است؟

گفت: آری.

گفتم: به من بگو آیا تاکنون محتمل شده ای که شهوتت را در خواب با زنی که می شناسی یا نمی شناسی، برآورده کنی؟

گفت: آری؛ بی شمار.

گفتم: آیا به همان مقدار که در بیداری احساس لذت کردی، در خواب احساس نکردی و آن گاه که بیدار شدی، شهوت از تو فرو افتاد و به مقداری که در حالت بیداری آبِ مردی خارج می شد، خارج شد؟ این موضوع، دلیل تو را در این که خواب مثل سراب است، از بین می برد.

گفت: محتمل شونده، در خواب چیزی نمی بیند، جز آنچه که حواست در بیداری بدان راهنمایی می کند.

گفتم: جز بر تقویت گفته من چیزی نیفزودی. می پنداری که دل، چیزها را پس از رفتن و مرگ حواس درک می کند و می شناسد؛ ولی چگونه انکار می کنی که قلب، هنگام بیداری و همراه داشتن حواس نمی شناسد...

گفت: می پنداشتم که از این پرسش‌رهای پیدای نمی کنی؛ ولی چیزهایی گفتمی که نمی توانم رد کنم. گفتم: من در همین

مجلس ، درستی آنچه را که به تو خبر دادم و آنچه را که در خواب می بینی ، خبر می دهم .

گفت : بگو ، چون من در این مسئله حیران شده ام .

گفتم : آیا در دل خود بر تجارتي ، صنعتی ، ساختمان سازی یا سامان بخشی چیزی اندیشیده ای و هنگامی که در گمان خود ، چارچوب آن را استوار ساختی ، به آن اقدام کرده باشی؟

گفت : آری .

گفتم : آیا در این اندیشه ، قلب تو حواست را سهم ساخته است؟

گفت : نه .

گفتم : آیا نمی دانی آنچه که قلبت به تو خبر می دهد ، حق است؟ گفت : یقین ، همان است . .

ص: ۲۱۲

..

ص: ۲۱۳

..

ص: ۲۱۴

..

ص: ۲۱۵

..

ص: ۲۱۶

..

ص: ۲۱۷

..

ص: ۲۱۸

..

ص: ۲۱۹

..

ص: ۲۲۰

..

ص: ۲۲۱

..

ص: ۲۲۲

..

ص: ۲۲۳

..

ص: ۲۲۴

..

ص: ۲۲۵

..

ص: ۲۲۶

..

ص: ۲۲۷

..

ص: ۲۲۸

..

ص: ۲۲۹

..

ص: ۲۳۰

..

ص: ۲۳۱

..

ص: ۲۳۲

..

ص: ۲۳۳

..

ص: ۲۳۴

..

ص: ۲۳۵

..

ص: ۲۳۶

..

ص: ۲۳۷

..

ص: ۲۳۸

..

ص: ۲۳۹

..

ص: ۲۴۰

..

ص: ۲۴۱

..

ص: ۲۴۲

..

ص: ۲۴۳

..

ص: ٢٤٤

٦٥٢٣. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الاحتجاج: ومن سؤال الزّندیق (١) الذی سأل أبا عبد الله علیه السلام عن مسائل كثيره أن قال: كيف يعبد الله الخلق ولم يروه؟

قال: رأته القلوب بنور الإيمان، وأثبتته العقول بيقظتها إثبات العيان، وأبصرتة الأبصار بما رأته من حسن التركيب وإحكام التأليف، ثمّ الرُّسُل وآياتها والكتب ومحكّماتها، واقتصرت العلماء على ما رأته من عظمتيه دون رؤيته.

قال: أليس هو قادر أن يظهر لهم حتى يروه فيعرفوه، فيعبد على يقين؟

قال: ليس للمحال جواب.

قال: فمن أين أثبت أنبياء ورسلًا؟

قال عليه السلام: إننا لما أثبتنا أن لنا خالقًا صانعًا متعالياً عنّا وعن جميع ما خلق، وكان ذلك الصانع حكيمًا، لم يجوز أن يشاهده خلقه، ولا أن يلامسوه، ولا أن يباشروهم ويباشروه، ويحاجهم ويحاجوه، ثبت أن له سرفاء في خلقه وعباده يدلونهم على مصالحهم ومنافعهم، وما به بقاؤهم، وفي تركه فناؤهم، فثبت الآمرون والناهون عن الحكيم العليم في خلقه، وثبت عند ذلك أن له معبرين وهم الأنبياء وصيغفوتهم من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمه، مبعوثين عنه، مشاركين للناس في أحوالهم على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب، مؤيدين من عند الحكيم العليم، بالحكمه والدلائل والبراهين والشواهد: من إحياء الموتى، وإبراء الأكمه والأبرص، فلا تخلو الأرض من حجه يكون معه علم يدل على صدق مقال الرسول ووجوب عدالته.

ثمّ قال عليه السلام بعد ذلك: نحن نرغم أن الأرض لا تخلو من حجه، ولا تكون الحجه إلا من عقب الأنبياء، وما بعث الله نبيًا قط من غير نسل الأنبياء، وذلك أن الله شرع لبنى آدم طريقًا منيرًا، وأخرج من آدم نسلًا طاهرًا طيبًا، أخرج منه الأنبياء والرسل، هم صفوة الله، وخلص الجوهر، طهروا في الأصلاب، وحفظوا في الأرحام، لم يصيبهم سفاخ الجاهليته، ولا شاب أنسابهم؛ لأن الله عز وجل جعلهم في موضع لا يكون أعلى درجه وشرفا منه، فمن كان خازن علم الله، وأمين غيبه ومستودع سره، وحجته على خلقه، وترجمانه ولسانه، لا يكون إلا بهذه الصفه، فالحجه لا تكون إلا من نسلهم، يقوم مقام النبي صلی الله عليه وآله في الخلق بالعلم الذي عنده وورثته عن الرسول، إن جحدته الناس سيكت، وكان بقاء ما عليه الناس قليلًا مما في أيديهم من علم الرسول على اختلاف منهم فيه، قد أقاموا بينهم الرأى والقياس، وإنهم إن أفروا به وأطاعوه وأخذوا عنه، ظهر العدل وذهب الاختلاف والتشاجر واستوى الأمر وأبان الدين، وغلب على الشكّ اليقين، ولا يكاد أن يقروا الناس به، ولا يطيعوا له أو يحفظوا له بعد فقد الرسول، وما مضى رسول ولا نبي قط إلا وقد تختلف أمته من بعده، وإنما كان علّه اختلافهم خلافهم على الحجه وتركهم إياه.

قال: فما يصنع بالحجه إذا كان بهذه الصفه؟

قال: قد يقتدى به ويخرج عنه الشىء بعد الشىء مكانه منفعه الخلق وصيلاهم، فإن أحدثوا في دين الله شئنا أعلمهم وإن زادوا فيه أخبرهم، وإن نقصوا منه شئنا أفادهم.

ثمّ قال الزّندیق: من أى شىء خلق الله الأشياء؟

قال عليه السلام : من لا شيء . فقال : كيف يجيء من لا شيء شيء ؟

قال عليه السلام : إن الأشياء لا تخلو أن تكون خلقت من شيء أو من غير شيء ، فإن كانت خلقت من شيء كان معه ، فإن ذلك الشيء قديم والقديم لا يكون حديثا ولا يفنى ولا يتغير ، ولا يخلو ذلك الشيء من أن يكون جوهرًا واحدًا ولونا واحدًا ، فمن أين جاءت هذه الألوان المختلفة ، والجواهر الكثيرة الموجودة في هذا العالم من ضروب شتى ؟ ومن أين جاء الموت إن كان الشيء الذي أنشئت منه الأشياء حيا ؟ ومن أين جاءت الحياه إن كان ذلك الشيء ميتا ؟ ولا يجوز أن يكون من حي وميت قديمين لم يزالا ؛ لأن الحي لا يجيء منه ميت وهو لم يزال حيا ، ولا يجوز أيضا أن يكون الميت قديما لم يزال بما هو به من الموت ، لأن الميت لا قدره له ولا بقاء . . .

قال : فلم يزال صانع العالم عالما بالأحداث التي أحدثها قبل أن يحدثها ؟

قال : فلم يزال يعلم فخلق ما علم .

قال : أمخلف هو أم مؤلف ؟

قال : لا يليق به الاختلاف ولا الائتلاف ، إنما يخلف المتجزى ، ويألف المتبعض ، فلا يقال له : مؤلف ولا مخلف .

قال : فكيف هو الله الواحد ؟

قال : واحد في ذاته ، فلا واحد كواحد ؛ لأن ما سواه من الواحد متجزئ وهو تبارك وتعالى واحد لا يتجزى ، ولا يقع عليه العد .

قال : فلأى علم خلق الخلق وهو غير محتاج إليهم ، ولا مضطر إلى خلقهم ، ولا يليق به التعب بنا ؟

قال : خلقهم لإظهار حكمته وإنفاذ علمه وإمضاء تديره .

قال : وكيف لا يقتصر على هذه الدار فيجعلها دار ثوابه ومحبس عقابه ؟

قال : إن هذه الدار دار ابتلاء ، ومتجر الثواب ، ومكتسب الرحمه ، ملئت آفات ، وطبقت شهوات ، ليختبر فيها عبده بالطاعة ، فلا يكون دار عمل دار جزاء .

قال : أفمن حكمته أن جعل لنفسه عدا ، وقد كان ولا عدو له ، فخلق كما زعمت «إبليس» فسلبه على عبده يدعوهم إلى خلاف طاعته ، ويأمرهم بمعصيته ، وجعل له من القوة كما زعمت ، يصل بلطف الحيله إلى قلوبهم ، فيوسوس إليهم فيسلكهم في ربهم ، ويلبس عليهم دينهم ، فيزيلهم عن معرفته ، حتى أنكر قوم لئما وسوس إليهم ربوبيته ، وعبدوا سواه ، فلم سلب عدوه على عبده ، وجعل له السبيل إلى إغوائهم ؟

قال : إن هذا العدو الذي ذكرت لا تضرة عداوته ، ولا تنفعه ولايته . وعداوته لا تنقص من ملكه شيئا ، ولايته لا تزيد فيه شيئا ، وإنما يتقى العدو إذا كان في قوه يضرب وينفع ، إن هم بملك أخذه ، أو بسيلطان قهره ، فأما إبليس فعبد ، خلقه ليعبده ويوحده ، وقد علم حين خلقه ما هو وإلى ما يصير إليه ، فلم يزال يعبده مع ملائكته حتى امتحنه بسجود آدم ، فامتنع من ذلك حسدا وشتقاوة غلبت عليه

فَلَعَنَهُ عِنْدَ ذَلِكَ ، وَأَخْرَجَهُ عَنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ ، وَأَنْزَلَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَلْعُونًا مَدْحُورًا فَصَارَ عَدُوَّ آدَمَ وَوَلَدِهِ بِذَلِكَ السَّبَبِ ، وَمَا لَهُ مِنَ السُّلْطَنَةِ عَلَى وُلْدِهِ إِلَّا الْوَسْوَسَةُ ، وَالِدُّعَاءُ إِلَى غَيْرِ السَّبِيلِ ، وَقَدْ أَقْرَمَ مَعَ مَعْصِيَتِهِ لِزُبَيْهِ بِرُبُوبِيَّتِهِ .

قال : أَفِيصَلِحُ السُّجُودَ لِغَيْرِ اللَّهِ ؟

قال : لا .

قال : فَكَيْفَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ؟ فَقَالَ : إِنَّ مَنْ سَجَدَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَقَدْ سَجَدَ لِلَّهِ ، فَكَانَ سُجُودَهُ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى

...

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّحْرِ مَا أَصْلُهُ ؟ وَكَيْفَ يَقْدِرُ السَّاحِرُ عَلَى مَا يوصَفُ مِنْ عَجَائِبِهِ ، وَمَا يَفْعَلُ ؟

قال عليه السلام : إِنَّ السَّحَرَ عَلَى وُجُوهِ شَتَّى : وَجَهٌ مِنْهَا : بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ ، كَمَا أَنَّ الْأَطِبَّاءَ وَضَعُوا لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً ، فَكَذَلِكَ عِلْمُ السَّحْرِ ، إِحْتَالُوا لِكُلِّ صِحِّهِ آفَهُ ، وَلِكُلِّ عَافِيَةٍ عَاهَهُ ، وَلِكُلِّ مَعْنَى حِيلَهُ .

وَنَوْعٌ مِنْهُ آخَرُ : خَطْفُهُ وَسُرْعُهُ وَمَخَارِقُ وَخِفَّةٌ . وَنَوْعٌ مِنْهُ : مَا يَأْخُذُ أَوْلِيَاءَ الشَّيَاطِينِ عَنْهُمْ .

قال : فَمِنْ أَيْنَ عِلْمُ الشَّيَاطِينِ السَّحَرَ ؟

قال : مِنْ حَيْثُ عَرَفَ الْأَطِبَّاءُ الطَّبَّ ، بَعْضُهُ تَجْرِبَةٌ وَبَعْضُهُ عِلَاجٌ .

قال : فَمَا تَقُولُ فِي الْمَلَكِينَ : هَارُوتَ وَمَارُوتَ ؟ وَمَا يَقُولُ النَّاسُ بِأَنَّهُمَا يُعَلِّمَانِ النَّاسَ السَّحَرَ ؟

قال : إِنَّهُمَا مَوْضِعُ ابْتِلَاءٍ وَمَوْقِفُ فِتْنَةٍ ، تَسِيحُهُمَا : الْيَوْمَ لَوْ فَعَلَ الْإِنْسَانُ كَذَا وَكَذَلِكَ لَكَانَ كَذَا ، وَلَوْ يُعَالِجُ بِكَذَا وَكَذَا لَصَارَ كَذَا ، أَصْنَافُ السَّحْرِ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يَخْرُجُ عَنْهُمَا ، فَيَقُولَانِ لَهُمَا : إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَأْخُذُوا عَنَّا مَا يَضُرُّكُمْ وَلَا يَنْفَعُكُمْ .

قال : أَفَيَقْدِرُ السَّاحِرُ أَنْ يَجْعَلَ الْإِنْسَانَ بِسِحْرِهِ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ أَوْ الْحِمَارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ؟

قال : هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ ، وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ ، إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصَوَّرَهُ وَغَيَّرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا . لَوْ قَدَرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصِفَتْ لَمَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْهَرَمَ وَالْآفَةَ وَالْأَمْرَاضَ ، وَلَنَفَى الْبِيَاضَ عَنِ رَأْسِهِ وَالْفَقْرَ عَنِ سَاحَتِهِ ، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ السَّحْرِ النَّمِيمَةَ ، يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ ، وَيُجَلِّبُ الْعِدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِينَ ، وَيُسْفِكُ بِهَا الدَّمَاءَ ، وَيُهْدِمُ بِهَا الدُّورَ وَيُكَشِّفُ بِهَا الشُّتُورَ ، وَالنَّمَامَ أَشْرُ مِنْ وَطِئِ الْأَرْضِ بِقَدَمِ ، فَأَقْرَبُ أَقْوَابِلِ السَّحْرِ مِنَ الصَّوَابِ أَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ ، إِنَّ السَّاحِرَ عَالِجَ الرَّجُلِ فَاثْتَمَعَ مِنْ مُجَامَعَةِ النِّسَاءِ فَجَاءَ الطَّبِيبُ فَعَالَجَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْعِلَاجِ ، فَأَبْرَأَ .

قال : فَمَا بِالِ وُلْدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ ؟

قال : الشَّرِيفُ الْمُطِيعُ ، وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي .

قال : أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَفْضُولٌ ؟

قال : إِنَّمَا يَتَفَضَّلُونَ بِالتَّقْوَى .

قال : فَتَقُولُ إِنَّ وُلْدَ آدَمَ كُلَّهُمْ سِوَاءٍ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَضَّلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى ؟

قال : نَعَمْ . إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ ، وَالْأَبُ آدَمَ وَالْأُمُّ حَوَاءُ ، خَلَقَهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ وَهُمْ عَبِيدُهُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْسَا طَهَّرَ مِيلَادَهُمْ ، وَطَيَّبَ أَسْمَاءَهُمْ ، وَحَفِظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ ، أَخْرَجَ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ ، فَهُمْ أَزْكَى فُرُوعِ آدَمَ ، مَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَمْرِ اسْتَحَقُّوهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ حِينَ ذَرَأَهُمْ أَنََّّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكِرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ وَالْحَسَبُ ، وَسَائِرُ النَّاسِ سِوَاءٌ ، أَلَا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَكْرَمَهُ ، وَمَنْ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ بِالنَّارِ .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ مُطِيعِينَ مُوَحَّدِينَ وَكَانَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرًا ؟

قال عليه السلام : لَوْ خَلَقَهُمْ مُطِيعِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ثَوَابٌ ؛ لِأَنَّ الطَّاعَةَ إِذَا مَا كَانَتْ فِعْلَهُمْ لَمْ تَكُنْ جَنَّةً وَلَا نَارًا ، وَلَكِنْ خَلَقَ خَلْقَهُ فَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَنَهَاهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَاحْتَرَجَ عَلَيْهِمْ بِرُسُلِهِ وَقَطَعَ عُيُودَهُمْ بِكُتُبِهِ ، لِيَكُونُوا هُمُ الَّذِينَ يُطِيعُونَ وَيَعْمَلُونَ وَيَسْتَوْجِبُونَ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ الثَّوَابَ وَبِمَعْصِيَتِهِمْ إِثْمَ الْعِقَابِ .

قال : فَالْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ .

قال : الْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ بِهِ أَمَرَهُ ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ عَنْهُ نَهَاَهُ .

قال : أَلَيْسَ فِعْلُهُ بِالْآلَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِ ؟

قال : نَعَمْ ، وَلَكِنْ بِالْآلَةِ الَّتِي عَمِلَ بِهَا الْخَيْرَ قَدَرَ عَلَى الشَّرِّ الَّذِي نَهَاَهُ عَنْهُ .

قال : فَأَلَى الْعَبْدِ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ؟

قال : مَا نَهَاَهُ اللَّهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يُطِيقُ تَرْكَهُ ، وَلَا أَمْرَهُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَسْتَطِيعُ فِعْلَهُ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ صِفَةِ الْجَوْرِ وَالْعَبْثِ وَالظُّلْمِ وَتَكْلِيفِ الْعِبَادِ مَا لَا يُطِيقُونَ .

قال : فَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ كَافِرًا أَيْسْتَطِيعُ الْإِيمَانَ وَلَهُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ الْإِيمَانَ حُجَّةٌ ؟

قال عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَمِيعًا مُسْلِمِينَ ، أَمْرَهُمْ وَنَهَاَهُمْ ، وَالْكَفْرُ اسْمٌ يَلْحَقُ الْفَاعِلَ حِينَ يَفْعَلُهُ الْعَبْدُ ، وَلَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْعَبْدَ حِينَ خَلَقَهُ كَافِرًا ، إِنَّهُ إِنَّمَا كَفَرَ مِنْ بَعْدِ أَنْ بَلَغَ وَقْتًا لَزِمَتْهُ الْحُجَّةُ مِنَ اللَّهِ ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَجَحَدَهُ ، فَبِإِنْكَارِهِ الْحَقِّ صَارَ كَافِرًا .

قال : أَفَيَجُوزُ أَنْ يُقَدَّرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرُّ ، وَيَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَهُوَ لَا يَسْتَطِيعُ الْخَيْرَ أَنْ يَعْمَلَهُ ، وَيُعَذِّبُهُ عَلَيْهِ ؟

قال : إِنَّهُ لَا يَلِيقُ بِعَدْلِ اللَّهِ وَرَأْفَتِهِ أَنْ يُقَدَّرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرُّ وَيُرِيدَهُ مِنْهُ ، ثُمَّ يَأْمُرُهُ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ ، وَالْإِنْزَاعَ عَمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِهِ ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَى تَرْكِهِ أَمْرَهُ الَّذِي عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ .

قَالَ: بِمَاذَا اسْتَحَقَّ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ وَأَوْسَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ رِزْقِهِ الْغِنَاءَ وَالسَّعَةَ، وَبِمَاذَا اسْتَحَقَّ الْفَقِيرُ التَّقْتِيرَ وَالضِّيقَ؟

قَالَ: اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِمَا أَعْطَاهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ شُكْرُهُمْ، وَالْفُقَرَاءَ بِمَا مَنَعَهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرُهُمْ.

وَوَجْهٌ آخَرٌ: إِنَّهُ عَجَّلَ لِقَوْمٍ فِي حَيَاتِهِمْ، وَلِقَوْمٍ آخَرَ لِيَوْمِ حَاجَتِهِمْ إِلَيْهِ.

وَوَجْهٌ آخَرٌ: فَإِنَّهُ عَلِمَ احْتِمَالَ كُلِّ قَوْمٍ فَأَعْطَاهُمْ عَلَى قَدْرِ احْتِمَالِهِمْ، وَلَوْ كَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَخَرَبَتِ الدُّنْيَا وَفَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَصَارَ أَهْلُهَا إِلَى الْفَنَاءِ وَلَكِنْ جَعَلَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَوْنًا، وَجَعَلَ أَسْبَابَ أَرْزَاقِهِمْ فِي ضُرُوبِ الْأَعْمَالِ وَأَنْوَاعِ الصِّنَاعَاتِ، وَذَلِكَ أَدْوَمُ فِي الْبَقَاءِ وَأَصْحَحُ فِي التَّدْبِيرِ، ثُمَّ اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِالِاسْتِعْطَافِ عَلَى الْفُقَرَاءِ، كُلِّ ذَلِكَ لُطْفٌ وَرَحْمَةٌ مِنَ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يُعَابُ تَدْبِيرُهُ.

قَالَ: فَبِمَا اسْتَحَقَّ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْأَمْرَاضِ بِمَا ذَنَبَ عَمَلُهُ، وَلَا جُرْمَ سَلَفَ مِنْهُ؟

قَالَ: إِنَّ الْمَرَضَ عَلَى وَجْهِ شَتَّى: مَرَضٌ بَلَوَى وَمَرَضٌ عَقُوبِيهِ، مَرَضٌ جُعِلَ عَلَيْهِ لِلْفَنَاءِ، وَأَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ أَغْذِيَةِ رَدِّيهِ، وَأَشْرَبِيهِ وَبَيْتِهِ، أَوْ عَلَيْهِ كَانَتْ بِأُمَّهِ، وَتَزْعُمُ أَنَّ مَنْ أَحْسَنَ السِّيَاسَةَ لِيَدِينِهِ، وَأَجْمَلَ النَّظَرَ فِي أَحْوَالِ نَفْسِهِ، وَعَرَفَ الضَّارَّ مِمَّا يَأْكُلُ مِنَ النَّافِعِ لَمْ يَمْرَضْ، وَتَمِيلُ فِي قَوْلِكَ إِلَى مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ إِلَّا مِنَ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ.

قَدْ مَاتَ أَرِسْطَاطَا لَيْسَ مُعَلِّمَ الْأَطْبَاءِ، وَأَفَلَاطُونُ رَئِيسَ الْحُكَمَاءِ، وَجَالِينُوسُ شَاخٌ وَدَقٌّ بَصِيرَةٌ وَمَا دَفَعَ الْمَوْتَ حِينَ نَزَلَ بِسَاحَتِهِ، وَلَمْ يَأْلُوا حِفْظَ أَنْفُسِهِمْ، وَالنَّظَرَ لِمَا يُؤَافِقُهَا.

كَمْ مِنْ مَرِيضٍ قَدْ زَادَهُ الْمُعَالِجُ سُقْمًا! وَكَمْ مِنْ طَبِيبٍ عَالِمٍ، وَبَصِيرٍ بِالْأَدْوَاءِ وَالْأَدْوِيَةِ مَاهِرٍ مَاتَ! وَعَاشَ الْجَاهِلُ بِالطَّبِّ بَعْدَهُ زَمَانًا، فَلَا ذَاكَ نَفْعُهُ عِلْمُهُ بِطَبِّهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَحُضُورِ أَجَلِهِ، وَلَا هَذِهِ ضَرَّةُ الْجَهْلِ بِالطَّبِّ مَعَ بَقَاءِ الْمُدَّةِ وَتَأَخُّرِ الْأَجْلِ...

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَلَهُ شَرِيكَ فِي مُلْكِهِ، أَوْ مُضَادًّا لَهُ فِي تَدْبِيرِهِ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا هَذَا الْفَسَادُ الْمَوْجُودُ فِي هَذَا الْعَالَمِ: مِنْ سَبَاعِ ضَارِيهِ، وَهَوَامِّ مُخَوِّفِهِ، وَخَلْقِ كَثِيرٍ مُشَوِّهِهِ، وَدُودٍ وَبَعُوضٍ، وَحَيَاتٍ وَعَقَارِبَ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَخْلُقُ شَيْئًا إِلَّا لِغَلَّةٍ، لِأَنَّهُ لَا يَعْثُتُ!؟

قَالَ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ الْعَقَارِبَ تَنْفَعُ مِنْ وَجَعِ الْمَثَانَةِ وَالْحَصَاةِ، وَلِمَنْ يَبُولُ فِي الْفِرَاشِ، وَأَنَّ أَفْضَلَ التَّرْيَاقِ مَا عُولَجَ مِنْ لُحُومِ الْأَفَاعِي، فَإِنَّ لُحُومَهَا إِذَا أَكَلَهَا الْمَجْدُومُ بِشَبِّ (٢) نَفَعَهُ، وَتَزْعُمُ أَنَّ الدُّودَ الْأَحْمَرَ الَّذِي يُصَابُ تَحْتَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لِلْأَكْلَةِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَمَّا الْبَعُوضُ وَالْبَقُّ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جُعِلَ أَرْزَاقَ بَعْضِ الطَّيْرِ، وَأَهَانَ بِهَا جَبَارًا تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَتَجَبَّرَ، وَأَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ، فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَعْوَفَ خَلْقِهِ لِتَرْبِيَّتِهِ قُدْرَتَهُ وَعَظَمَتَهُ، وَهِيَ الْبَعُوضَةُ فَدَخَلَتْ فِي مَنَخَرِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاغِهِ فَفَتَلَتْهُ. وَاعْلَمْ أَنَّا لَوْ وَقَفْنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ خَلَقَهُ؟ وَلَا أَيُّ شَيْءٍ أَنْشَأَهُ؟ لَكِنَّا قَدْ سَاوَيْنَاهُ فِي عِلْمِهِ، وَعَلِمْنَا كُلَّمَا يَعْلَمُ وَاسْتَعْنَيْنَا عَنْهُ، وَكُنَّا وَهُوَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً.

قال: فَأَخْبِرْنِي هَلْ يُعَابُ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَتَدْبِيرِهِ؟

قال: لا .

قال: فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ غَرًّا (۳) ، أذَلِكَ مِنْهُ حِكْمَةٌ أَمْ عَبَثٌ؟ قال: بَلِ حِكْمَةٌ مِنْهُ .

قال: غَيَّرْتُمْ خَلْقَ اللَّهِ ، وَجَعَلْتُمْ فِعْلَكُمْ فِي قَطْعِ الْغُلْفَةِ أَصَوْبَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ لَهَا ، وَعَبْتُمْ الْأَغْلَفَ وَاللَّهُ خَلَقَهُ ، وَمَدَحْتُمْ الْخِتَانَ وَهُوَ فِعْلُكُمْ . أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ كَانَ خَطَأً غَيْرَ حِكْمَةٍ!؟

قال عليه السلام: ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ حِكْمَةٌ وَصَوَابٌ ، غَيْرَ أَنَّهُ سَنَّ ذَلِكَ وَأَوْجَبَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، كَمَا أَنَّ الْمَوْلُودَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَوَجَدْنَا سُرَّتَهُ مُتَّصِلَةً بِسُرِّهِ أُمِّهِ ، كَذَلِكَ خَلَقَهَا الْحَكِيمُ فَأَمَرَ الْعِبَادَ بِقَطْعِهَا ، وَفِي تَرْكِهَا فِسَادٌ بَيْنَ الْمَوْلُودِ وَالْأُمِّ . وَكَذَلِكَ أَظْفَارُ الْإِنْسَانِ أَمَرَ إِذَا طَالَتْ أَنْ تُقْلَمَ ، وَكَانَ قَادِرًا يَوْمَ ذَبَّرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ أَنْ يَخْلُقَهَا خَلْقَهُ لَا تَطُولُ ، وَكَذَلِكَ الشَّعْرُ مِنَ الشَّارِبِ وَالرَّأْسِ يَطُولُ فَيَجْزُ ، وَكَذَلِكَ الثَّيْرَانِ خَلَقَهُمَا اللَّهُ فُحُولَهُ وَإِخْصَاؤُهَا أَوْفَقٌ ، وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ فِي تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال: أَلَسْتَ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: « اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۴) » وَقَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ فَلَا يُجَابُ لَهُ ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ؟

قال: وَيَحْكُ! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ . أَمَّا الظَّالِمُ فِدَعَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِنَّهُ إِذَا دَعَا اسْتَجَابَ لَهُ ، وَصَيَّرَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ ، أَوْ ادَّخَرَ لَهُ ثَوَابًا جَزِيلاً لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ خَيْرًا لَهُ إِنْ أَعْطَاهُ أَمْسَكَ عَنْهُ ، وَالْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ بِاللَّهِ رَبِّمَا عَزَّ عَلَيْهِ أَنْ يَدْعُوهُ فِيمَا لَا يَدْرِي أَصَوَابٌ ذَلِكَ أَمْ خَطَأٌ ، وَقَدْ يَسْأَلُ الْعَبْدُ رَبَّهُ إِهْلَاكَ مَنْ لَمْ تَنْقَطِعْ مُدَّتُهُ! وَيَسْأَلُ الْمَطْرَ وَقَتًا وَلَعَلَّهُ أَوْانٌ لَا يَصْلُحُ فِيهِ الْمَطْرُ! لِأَنَّهُ أَعْرَفُ بِتَدْبِيرِ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ ، وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ فَافْهَمْ هَذَا .

قال: فَأَخْبِرْنِي أَيُّهَا الْحَكِيمُ! مَا بَالُ السَّمَاءِ لَا يَنْزِلُ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ وَلَا يَصْعَدُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَيْهَا بَشَرٌ ، وَلَا طَرِيقٌ إِلَيْهَا ، وَلَا مَسْلَكٌ ، فَلَوْ نَظَرَ الْعِبَادُ فِي كُلِّ ذَهْرٍ مَرَّةً مَنْ يَصْعَدُ إِلَيْهَا وَيَنْزِلُ ، لَكَانَ ذَلِكَ أَثْبَتُ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَأَنْفَى لِلشُّكِّ وَأَقْوَى لِلْيَقِينِ ، وَأَجْدَرُ أَنْ يَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ هُنَاكَ مُدْبِرًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الصَّاعِدُ وَمِنْ عِنْدِهِ يَهْبِطُ الْهَابِطُ!؟

قال عليه السلام: إِنَّ كُلَّ مَا تَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ التَّدْبِيرِ إِنَّمَا هُوَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَمِنْهَا يَظْهَرُ . أَمَا تَرَى الشَّمْسَ مِنْهَا تَطْلُعُ وَهِيَ نُورُ النَّهَارِ ، وَمِنْهَا قِوَامُ الدُّنْيَا ، وَلَوْ حُبِسَتْ حَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا وَهَلَمَكَ ، وَالْقَمَرَ مِنْهَا يَطْلُعُ وَهُوَ نُورُ اللَّيْلِ ، وَبِهِ يُعْلَمُ عِدَدُ السَّنِينَ وَالْحِسَابُ ، وَالشُّهُورُ وَالْأَيَّامُ ، وَلَوْ حُبِسَ لِحَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا وَفَسِدَ التَّدْبِيرُ ، وَفِي السَّمَاءِ النُّجُومُ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، وَمِنْ السَّمَاءِ يَنْزِلُ الْعَيْثُ الَّذِي فِيهِ حَيَاةٌ كُلُّ شَيْءٍ: مِنَ الزَّرْعِ وَالنَّبَاتِ وَالْأَنْعَامِ وَكُلِّ الْخَلْقِ ، لَوْ حُبِسَ عَنْهُمْ لَمَا عَاشُوا ، وَالرِّيحُ لَوْ حُبِسَتْ أَيَّامًا لَفَسِدَتِ الْأَشْيَاءُ جَمِيعًا وَتَغَيَّرَتْ ، ثُمَّ الْعَيْمُ ، وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالصَّوَاعِقُ!؟ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ مُدْبِرًا يُدَبِّرُ كُلَّ شَيْءٍ وَمِنْ عِنْدِهِ يَنْزِلُ ، وَقَدْ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى وَنَاجَاهُ ، وَرَفَعَ اللَّهُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَالْمَلَائِكَةَ تَنْزِلًا مِنْ عِنْدِهِ ، غَيْرَ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِمَا لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ ، وَفِيمَا تَرَاهُ بِعَيْنِكَ كِفَايَةٌ إِنْ تَفْهَمَ وَتَعْقِلَ .

قال: فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَدَّ إِلَيْنَا مِنَ الْأَمْوَاتِ فِي كُلِّ مِائَةٍ عَامٍ وَاحِدًا لِنَسْأَلَهُ عَمَّنْ مَضَى مِنَّا إِلَى مَا صَارُوا وَكَيْفَ حَالُهُمْ ، وَمَاذَا لَقُوا بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَأَيُّ شَيْءٍ صُنِعَ بِهِمْ ، لَيَعْمَلُ النَّاسُ عَلَى الْيَقِينِ ، وَأَضْمَحَلَّ الشُّكُّ ، وَذَهَبَ الْغُلُّ عَنِ الْقُلُوبِ .

قَالَ: إِنَّ هَذِهِ مَقَالَةٌ مَن أَنْكَرَ الرُّسُلَ وَكَذَّبَهُمْ ، وَلَمْ يُصَدِّقْ بِمَا جَاؤُوا بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، إِذْ أَخْبَرُوا وَقَالُوا : إِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى لِسَانِ أَنْبِيَائِهِ ، حَالِ مَنْ مَاتَ مِنَّا ، أَفَيَكُونُ أَحَدًا أَصَدَقَ مِنَ اللَّهِ قَوْلًا وَمِنْ رُسُلِهِ .

وَقَدْ رَجَعَ إِلَى الدُّنْيَا مِمَّنْ مَاتَ خَلَقَ كَثِيرٌ ، مِنْهُمْ «أَصْحَابُ الْكَهْفِ» أَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثَلَاثِمِائَةٍ عَامٍ وَتِسْعَةً ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي زَمَانٍ قَوْمٍ أَنْكَرُوا الْبَعْثَ ، لِيَقْطَعَ حُجَّتَهُ ، وَلِيُرِيَهُمْ قُدْرَتَهُ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ .

وَأَمَاتَ اللَّهُ «إِرْمِيَاءَ» النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي نَظَرَ إِلَى خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَا حَوْلَهُ حِينَ عَزَاهُمْ بُخْتُ نَصْرٍ ، وَقَالَ : «أَنْتَى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعِيدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ (٥)» ، ثُمَّ أَحْيَاهُ وَنَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلْتَثِمُ ، وَكَيْفَ تَلْبَسُ اللَّحْمَ ، وَإِلَى مَفَاصِلِهِ وَعُرُوقِهِ كَيْفَ تَوْصَلُ ؛ فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ : «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . (٦)» وَأَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنِ أوطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونَ لَا يُحْصَى عِدَدُهُمْ ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ دَهْرًا طَوِيلًا- حَتَّى بُلِيَتْ عِظَامُهُمْ ، وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَابًا ، فَبَعَثَ اللَّهُ فِي وَقْتٍ أَحَبَّ أَنْ يُرَى خَلْقَهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ : «حَزْقِيلُ» فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ ، وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاحُهُمْ ، وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمِ مَاتُوا ، لَا يَفْقَدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا ، فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا . (٧)

وَإِنَّ اللَّهَ أَمَاتَ قَوْمًا خَرَجُوا مَعَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالُوا : «أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً (٨)» أَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ قَالَ بِتَنَاسُخِ الْأَرْوَاحِ ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ قَالُوا ذَلِكَ ، وَبِأَيِّ حُجَّةٍ قَامُوا عَلَى مَذَاهِبِهِمْ ؟

قَالَ : إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَاجِ الدِّينِ ، وَزَيَّنُوا لِأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ ، وَأَمَرَجُوا (٩) أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ ، وَزَعَمُوا أَنَّ السَّمَاءَ خَاوِيَةٌ مَا فِيهَا شَيْءٌ مِمَّا يوصفُ ، وَأَنَّ مُدَبَّرَ هَذَا الْعَالَمِ فِي صُورِهِ الْمَخْلُوقِينَ ، بِحُجَّتِهِ مِنْ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ ، وَأَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ ، وَلَا بَعْثَ وَلَا نُشُورَ ، وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ مِنْ قَالِبِهِ وَوُلُوجُهُ فِي قَالِبِ آخَرَ ، إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبِ أَفْضَلٍ مِنْهُ حَسِنًا فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الدُّنْيَا ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمُتَعَبِيهِ فِي الدُّنْيَا ، أَوْ هَوَامٍّ مُشَوَّهَةِ الْخَلْقِ ، وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ صَوْمٌ وَلَا- صِيْلَةٌ ، وَلَا- شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَكْثَرَ مِنْ مَعْرِفِهِ مَنْ تَجَبَّ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا مُبَاحٌ لَهُمْ : مِنْ فُرُوجِ النِّسَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْخَالَاتِ وَذَوَاتِ الْبَعُولِ . وَكَذَلِكَ الْمَيْتَةُ ، وَالْخَمْرُ ، وَالدَّمُّ ، فَاسْتَقْبَحَ مَقَالَتَهُمْ كُلُّ الْفَرَقِ ، وَلَعَنَهُمْ كُلُّ الْأُمَّمِ ، فَلَمَّا سَأِلُوا الْحُجَّةَ زَاغُوا وَحَادُوا ، فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةَ ، وَلَعَنَهُمُ الْفُرْقَانُ ، وَزَعَمُوا مَعَ ذَلِكَ أَنَّ إِلَهُهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَالِبٍ إِلَى قَالِبٍ ، وَأَنَّ الْأَرْوَاحَ الْأَزَلِيَّةَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ فِي آدَمَ ، ثُمَّ هَلَمَّ جَزَا تَجْرَى إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي وَاحِدٍ بَعْدَ آخَرَ ، فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورِهِ الْمَخْلُوقِ فِيمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا خَالِقُ صَاحِبِهِ !؟

وَقَالُوا : إِنَّ الْمَلَائِكَةَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ كُلِّ مَنْ صَارَ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْ دِينِهِمْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ الْإِمْتِحَانِ وَالتَّصْفِيهِ فَهُوَ مَلَكٌ ، فَطُورًا تَخَالَهُمْ نَصَارَى فِي أَشْيَاءَ ، وَطُورًا دَهْرِيَّةٌ يَقُولُونَ : إِنَّ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِيقَةِ ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا شَيْئًا مِنَ اللَّحْمَانِ ؛ لِأَنَّ الدَّوَابَّ كُلَّهَا عِنْدَهُمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ حَوَّلُوا مِنْ صُورِهِمْ ، فَلَا يَجُوزُ أَكْلُ لُحُومِ الْقُرْبَاتِ .

قَالَ : وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ وَمَعَهُ طِينَةٌ مُؤَدِّيَةٌ ، فَلَمْ يَسْتَطِعِ التَّفَصُّيَ مِنْهَا إِلَّا بِامْتِرَاجِهِ بِهَا وَدُخُولِهِ فِيهَا ، فَمِنْ تِلْكَ الطَّيْنَةِ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ .

قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى !! مَا أَعْجَزَ إِلَهًا يوصفُ بِالْقُدْرَةِ ، لَا يَسْتَطِيعُ التَّفَصُّيَ مِنَ الطَّيْنَةِ ! إِنْ كَانَتْ الطَّيْنَةُ حَيَّةً أَزَلِيَّةً ، فَكَانَا إِلَهَيْنِ قَدِيمَيْنِ فَامْتَرَجَا وَدَبَّرَا الْعَالَمَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ وَالْفَنَاءُ ؟ وَإِنْ كَانَتْ الطَّيْنَةُ مَيْتَةً فَلَا بَقَاءَ لِلْمَيْتِ مَعَ الْأَزَلِيِّ الْقَدِيمِ ، وَالْمَيْتُ لَا يَجِيءُ مِنْهُ حَيٌّ . وَهَذِهِ مَقَالَةُ الدِّيَصَائِيَّةِ : أَشَدُّ الزَّنَادِقَةِ قَوْلًا ، وَأَمَهَنِهِمْ مَثَلًا ، نَظَرُوا فِي كُتُبٍ قَدْ صَيَّرَتْهَا

أَوَائِلُهُمْ ، وَحَبْرُهَا لَهُمْ بِالْفَاظِ مُزْخَرَفَةٍ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ ثَابِتٍ ، وَلَا حُجَّةَ تَوْجِبُ إِثْبَاتَ مَا ادَّعَوْا ، كُلُّ ذَلِكَ خِلَافًا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رُسُلِهِ ، وَتَكْذِيبًا بِمَا جَاؤُوا بِهِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى .

فَأَمَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْأَبْدَانَ ظُلْمَةٌ ، وَالْأَرْوَاحَ نُورٌ ، وَأَنَّ التَّوْرَ لَا يَعْمَلُ الشَّرَّ وَالظُّلْمَةَ لَا تَعْمَلُ الْخَيْرَ ، فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَلُومُوا أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَلَا رُكُوبِ حُرْمَةٍ وَلَا إِيْتَانِ فَاحِشَةٍ ، وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى الظُّلْمَةِ غَيْرٌ مُسْتَنَكِرٌ ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ فِعْلُهَا وَلَا لَهُ أَنْ يَدْعُو رَبًّا ، وَلَا يَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ ؛ لِأَنَّ التَّوْرَ رَبٌّ ، وَالرَّبُّ لَا يَتَضَرَّعُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَعِيدُ بِغَيْرِهِ ، وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَةِ أَنْ يَقُولَ : «أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنٌ» أَوْ «أَسَأْتُ» ؛ لِأَنَّ الإِسَاءَةَ مِنْ فِعْلِ الظُّلْمَةِ وَذَلِكَ فِعْلُهَا ، وَإِلْحْسَانٌ مِنَ التَّوْرِ ، وَلَا يَقُولُ التَّوْرُ لِنَفْسِهِ أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنٌ ، وَلَيْسَ هُنَاكَ ثَالِثٌ ، فَكَانَتْ الظُّلْمَةُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ ، أَحْكَمَ فِعْلًا وَأَتَقَنَ تَدْبِيرًا وَأَعَزَّ أَرْكَانًا مِنَ التَّوْرِ ، لِأَنَّ الْأَبْدَانَ مُحْكَمَةً ، فَمَنْ صَوَّرَ هَذَا الْخَلْقَ صُورَةً وَاحِدَةً عَلَى نُعُوتٍ مُخْتَلِفَةٍ ؟

وَكُلُّ شَيْءٍ يُرَى ظَاهِرًا مِنَ الزَّهْرِ وَالْأَشْجَارِ وَالثَّمَارِ وَالطُّيُورِ وَالِدَّوَابِّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلِهَا ، ثُمَّ حَبَسَتْ التَّوْرَ فِي حَبْسِهَا وَالِدَّوْلَةَ لَهَا ، وَأَمَّا مَا ادَّعَوْا بِأَنَّ الْعَاقِبَةَ سَوْفَ تَكُونُ لِلنُّورِ فَدَعْوَى ، وَيَتَّبِعِي عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَنْ لَا يَكُونُ لِلنُّورِ فِعْلٌ لِأَنَّهُ أَسِيرٌ ، وَلَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ ، فَلَا فِعْلَ لَهُ وَلَا تَدْبِيرَ ، وَإِنْ كَانَ لَهُ مَعَ الظُّلْمَةِ تَدْبِيرٌ ، فَمَا هُوَ بِأَسِيرٍ بَلْ هُوَ مُطْلَقٌ عَزِيزٌ ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ وَكَانَ أَسِيرَ الظُّلْمَةِ ، فَإِنَّهُ يَظْهَرُ فِي هَذَا الْعَالَمِ إِحْسَانٌ وَخَيْرٌ مَعَ فَسَادٍ وَشَرٌّ ، فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الظُّلْمَةَ تُحْسِنُ الْخَيْرَ وَتَفْعَلُهُ ، كَمَا تُحْسِنُ الشَّرَّ وَتَفْعَلُهُ ، فَإِنْ قَالُوا مُحَالٌ ذَلِكَ فَلَا نُورَ يَثْبُتُ وَلَا ظُلْمَةَ ، وَبَطَلَتْ دَعْوَاهُمْ ، وَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَمَا سِوَاهُ بَاطِلٌ ، فَهَذِهِ مَقَالَةُ مَانِي الزَّنَدِيقِ وَأَصْحَابِهِ (١٠) .

وَأَمَّا مَنْ قَالَ : التَّوْرَ وَالظُّلْمَةَ بَيْنَهُمَا حَكْمٌ ، فَلَا بَيِّنَةَ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ الثَّلَاثَةِ الْحَكْمُ ، لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْحَاكِمِ إِلَّا مَغْلُوبٌ أَوْ جَاهِلٌ أَوْ مَظْلُومٌ ، وَهَذِهِ مَقَالَةُ الْمَانَوِيَّةِ وَالْحِكَايَةِ عَنْهُمْ تَطُولُ . . .

قَالَ : فَلِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْحَمْرَ وَلَا لَذَّةَ أَفْضَلَ مِنْهَا ؟

قَالَ : حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ ، وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ ، يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسَلَبُ لُبُّهُ ، وَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ ، وَلَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَّا رَكِبَهَا وَلَا حُرْمَةَ إِلَّا أَنْتَهَكَهَا وَلَا رَحِمًا مَأْسُومًا إِلَّا قَطَعَهَا ، وَلَا فَاحِشَةً إِلَّا أَتَاهَا ، وَالسُّكْرَانُ زِمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ ، إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ ، وَيَنْقَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ .

قَالَ : فَلِمَ حَرَّمَ الدَّمَّ الْمَسْفُوحَ ؟

قَالَ : لِأَنَّهُ يورثُ الْقَسَاوَةَ ، وَيَسْلُبُ الْفُؤَادَ رَحْمَتَهُ ، وَيُعْفِنُ الْبَيْدَانَ وَيُغَيِّرُ اللَّوْنَ ، وَأَكْثَرُ مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ الْجُدَامُ يَكُونُ مِنْ أَكْلِ الدَّمِّ . قَالَ : فَأَكُلُ الْغُدَدِ ؟ قَالَ : يورثُ الْجُدَامَ .

قَالَ : فَالْمَيْتَةُ لِمَ حَرَّمَهَا ؟

قَالَ : فَرَقًا بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَا يُذَكَّى وَيُذَكَّرُ عَلَيْهِ اسْمُ اللَّهِ ، وَالْمَيْتَةُ قَدْ جَمِدَ فِيهَا الدَّمُّ وَتَرَجَعَ إِلَى يَدَنِهَا ، فَلَحْمُهَا ثَقِيلٌ غَيْرُ مَرِيٍّ ؛ لِأَنَّهَا يُؤَكَّلُ لَحْمُهَا بِدَمِهَا .

قَالَ : فَالسَّمَكُ مَيْتَةٌ ؟

قَالَ: إِنَّ السَّمَكَ ذَكَاتُهُ إِخْرَاجُهُ حَيًّا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ، وَكَذَلِكَ الْجَرَادُ.

قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ الزُّنَا؟

قَالَ: لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ، لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزُّنَا مِنْ أَحْبَابِهَا، وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ، وَلَا أَرْحَامٌ مَوْصُولَةٌ وَلَا قَرَابَةٌ مَعْرُوفَةٌ.

قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ اللُّوَاطُ؟

قَالَ: مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِيَّانَ الْغُلَامِ حَلَالًا لَأَسْتَعْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ، وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ، وَكَانَ فِي إِجَارَتِهِ ذَلِكَ فَسَادٌ كَثِيرٌ.

قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ إِيَّانَ الْبَهِيمَةِ؟

قَالَ: كَرِهَ أَنْ يُضَيِّعَ الرَّجُلُ مَاءَهُ وَيَأْتِيَ غَيْرَ شَكْلِهِ، وَلَوْ أَبَاحَ ذَلِكَ لَرَبَطَ كُلُّ رَجُلٍ أَتَانَا يَرْكَبُ ظَهْرَهَا وَيَغْشَى فَرْجَهَا، فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ فَسَادٌ كَثِيرٌ فَأَبَاحَ ظُهُورَهَا، وَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ فُرُوجَهَا، وَخَلَقَ لِلرِّجَالِ النِّسَاءَ لِیَأْتَسُوا بِهِنَّ وَيَسْكُنُوا إِلَيْهِنَّ، وَيَكُنَّ مَوْضِعَ شَهَوَاتِهِمْ، وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ.

قَالَ: فَمَا عَلَّهُ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَإِنَّمَا أَتَى حَلَالًا وَلَيْسَ فِي الْحَلَالِ تَدْنِيسٌ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْجَنَابَةَ بِمَنْزِلَةِ الْحَيْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ النَّطْفَةَ دَمٌ لَمْ يُسْتَحْكَمْ وَلَا يَكُونُ الْجِمَاعُ إِلَّا بِحَرَكَهٍ شَدِيدَةٍ وَشَهْوَةٍ غَالِبَةٍ، فَإِذَا فَرَّغَ [الرَّجُلُ] تَنَفَّسَ الْبَدَنُ وَوَجَدَ الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِهِ رَائِحَةً كَرِيهَةً، فَوَجِبَ الْغُسْلُ لِذَلِكَ، وَغُسْلُ الْجَنَابَةِ مَعَ ذَلِكَ أَمَانَةٌ اتَّيَمَّنَ اللَّهُ عَلَيْهَا عِبِيدَهُ لِيُخْتَبِرَهُمْ بِهَا. (١١) ..

قَالَ: فَمَنْ قَالَ بِالطَّبَائِعِ؟

قَالَ: الْقَدَرِيَّةُ، فَذَلِكَ قَوْلُ مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْبَقَاءَ، وَلَا صَيْرَفَ الْحَوَادِثِ؛ وَغَيْرَتُهُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي، لَا يَزِيدُ الْهَرَمَ، وَلَا يَدْفَعُ الْأَجَلَ، مَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَلْقَ لَمْ يَزَلْ يَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَالِدُونَ وَيَذْهَبُ قَرْنٌ وَيَجِيءُ قَرْنٌ، تُفْنِيهِمُ الْأَمْرَاضُ وَالْأَعْرَاضُ وَصُنُوفُ الْأَقَاتِ، وَيُخْبِرُكَ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ، وَبُئْسَ الْخَلْفُ عَنِ السَّلْفِ، وَالْقُرُونُ عَنِ الْقُرُونِ، أَنَّهُمْ وَجَدُوا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا الْوَصْفِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرِ وَالنَّبَاتِ، فِي كُلِّ دَهْرٍ يَخْرُجُ مِنْهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بِمَصْلَحَةِ النَّاسِ، بِصِيرٍ بِتَأْلِيفِ الْكَلَامِ، وَيُصَنِّفُ كِتَابًا قَدْ حَبَّرَهُ بِفِطْنَتِهِ، وَحَسَنَهُ بِحِكْمَتِهِ، قَدْ جَعَلَهُ حَاجِزًا بَيْنَ النَّاسِ، يَأْمُرُهُمُ بِالْخَيْرِ وَيُحْتَثُّهُمْ عَلَيْهِ، وَيَنْهَاهُمْ عَنِ السُّوءِ وَالْفَسَادِ وَيَزْجُرُهُمْ عَنْهُ، لِئَلَّا يَتَهَارَشُوا (١٢)، وَلَا يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ! إِنَّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أَمْسٍ، وَيَرْحَلُ عَنِ الدُّنْيَا غَدًا لَا عِلْمَ لَهُ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ وَلَا مَا يَكُونُ بَعْدَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو الْإِنْسَانَ مِنْ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ نَفْسَهُ أَوْ خَلَقَهُ غَيْرُهُ، أَوْ لَمْ يَزَلْ مَوْجُودًا، فَمَا لَيْسَ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا وَهُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ، وَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ فَيَكُونُ شَيْئًا، يُسْأَلُ فَلَا يَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَاؤُهُ.

وَلَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ أَرْزُلًا لَمْ تَحْدُثْ فِيهِ الْحَوَادِثُ ، لِأَنَّ الْأَرْزُلِيَّ لَا تُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْفَنَاءُ ، مَعَ أَنَّا لَمْ نَجِدْ بِنَاءً مِنْ غَيْرِ بَانٍ ، وَلَا أَثْرًا مِنْ غَيْرِ مُؤَثِّرٍ ، وَلَا تَأْلِيفًا مِنْ غَيْرِ مُؤَلِّفٍ ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ أَبَاهُ خَلَقَهُ ، قِيلَ : فَمَنْ خَلَقَ أَبَاهُ ؟ وَلَوْ أَنَّ الْأَبَّ هُوَ الَّذِي خَلَقَ ابْنَهُ لَخَلَقَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ ، وَصَوْرَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ وَلَمَلِكِكَ حَيَاتِهِ ، وَلَجَازَ فِيهِ حُكْمُهُ ، وَلَكِنَّهُ إِنْ مَرِضَ فَلَمْ يَنْفَعُهُ ، وَإِنْ مَاتَ فَعَجَزَ عَنِ رَدِّهِ ، إِنْ مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا وَيَنْفُخَ فِيهِ رُوحًا حَتَّى يَمِشِيَ عَلَى رِجْلَيْهِ سَوِيًّا يَقْدِرُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ الْفَسَادَ .

قال : فما تقول في علم النجوم ؟ (١٣)

قال : هو علم قلت منافعه ، وكثرت مضراته ، لأنه لا يدفع به المقدور ولا يتقى به المحذور ، إن أخبر المنجم بالبلاء لم ينجبه التحرز من القضاء ، وإن أخبر هو بخير لم يستطع تعجيله ، وإن حدث به سوء لم يمكنه صيرفه ، والمنجم يضاد الله في علمه ، بزعمه أنه يزود قضاء الله عن خلقه .

قال : فالرسول أفضل أم الملك المرسل إليه ؟

قال : بل الرسول أفضل .

قال : فما علم الملائكة الموكلين بعبادته ، يكتبون ما عليهم ولهم ، والله تعالى عالم السر وما هو أخفى ؟

قال : استعبدهم بذلك وجعلهم شهودا على خلقه ، ليكون العباد لِمَلَازِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَبَةً ، وَعَنِ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ انْقِبَاضًا ، وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهْتُمُّ بِمَعْصِيَتِهِ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَى (١٤) وَكَفَّ ، فَيَقُولُ : رَبِّي يَرَانِي ، وَحَفَظْتَنِي عَلَىٰ بِذَلِكَ تَشَهُدُ ، وَإِنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ أَيْضًا وَكُلَّهُمْ بِعِبَادِهِ ، يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَةَ الشَّيْطَانِ وَهَوَامَّ الْأَرْضِ ، وَأَقَاتِ كَثِيرَةً مِنْ حَيْثُ لَا يَزُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَىٰ أَنْ يَجِيءَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال : فخلق الخلق للرحمة أم للعذاب ؟

قال : خلقهم للرحمة ، وكان في علمه قبل خلقه إياهم ، أن قوما منهم يصيرون إلى عذابه بأعمالهم الرديئة وجحدتهم به .

قال : يُعَذَّبُ مَنْ أَنْكَرَ فَاسْتَوْجَبَ عَذَابَهُ بِإِنْكَارِهِ [مَنْ خَلَقَهُ] فِيمَ يُعَذَّبُ مَنْ وَحَدَهُ وَعَرَفَهُ ؟

قال : يُعَذَّبُ الْمُنْكَرُ لِإِلَهِيَّتِهِ عَذَابَ الْأَيْدِ ، وَيُعَذَّبُ الْمُقِرُّ بِهِ عَذَابَ عُقُوبِهِ لِمَعْصِيَتِهِ إِيَّاهُ فِيمَا فَرَضَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَخْرُجُ ، وَلَا يَطْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا .

قال : فبين الكفر والإيمان منزلة ؟

قال عليه السلام : لا .

قال : فما الإيمان وما الكفر ؟

قال عليه السلام : الإيمان : أن يُصدّق الله فيما غاب عنه عن عظمه الله ، كتصديقهم بما شاهد من ذلك وعائين ، والكفر : الجحود .

قَالَ : فَمَا الشُّرْكُ وَمَا الشُّكُّ ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الشُّرْكُ هُوَ أَنْ يُضَمَّ إِلَى الْوَاحِدِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آخِرٌ ، وَالشُّكُّ مَا لَمْ يَتَعَقَّدْ قَلْبُهُ شَيْئًا .

قَالَ : أَفَيَكُونُ الْعَالَمُ جَاهِلًا ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَالِمٌ بِمَا يَعْلَمُ ، وَجَاهِلٌ بِمَا يَجْهَلُ .

قَالَ : فَمَا السَّعَادَةُ وَمَا الشَّقَاوَةُ ؟

قَالَ : السَّعَادَةُ : سَبَبُ خَيْرٍ ، تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجْرُهُ إِلَى النَّجَاهِ ، وَالشَّقَاوَةُ : سَبَبُ خِذْلَانٍ ، تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَيَجْرُهُ إِلَى الْهَلَكَةِ ، وَكُلٌّ بِعِلْمِ اللَّهِ .

قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ السَّرَاحِ إِذَا انْطَفَى أَيْنَ يَذْهَبُ نُورُهُ ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَذْهَبُ فَلَا يَعُودُ .

قَالَ : فَمَا أَنْكَرْتَ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ وَفَارَقَ الرُّوحَ الْبَدَنَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ أَبَدًا كَمَا لَا يَرْجِعُ ضَوْءُ السَّرَاحِ إِلَيْهِ أَبَدًا إِذَا انْطَفَى ؟

قَالَ : لَمْ تُصِبِ الْقِيَاسَ ، إِنَّ النَّارَ فِي الْأَجْسَامِ كَامِنَةٌ ، وَالْأَجْسَامُ قَائِمَةٌ بِأَعْيَانِهَا كَالْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ ، فَإِذَا ضُرِبَ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ سَيَطَعَتْ مِنْ بَيْنَهُمَا نَارٌ ، يُقْتَبَسُ مِنْهَا سِرَاحٌ لَهُ ضَوْءٌ ، فَالنَّارُ ثَابِتَةٌ فِي أَجْسَامِهَا وَالضَّوْءُ ذَاهِبٌ ، وَالرُّوحُ : جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أُلْبَسَ قَالِبًا كَثِيفًا ، وَلَيْسَ بِمَنْزِلَةِ السَّرَاحِ الَّذِي ذَكَرْتَ . إِنَّ الَّذِي خَلَقَ فِي الرَّحِمِ جَنِينًا مِنْ مَاءٍ صَافٍ ، وَرَكَّبَ فِيهِ ضُرُوبًا مُخْتَلِفَةً مِنْ عُرُوقٍ وَعَصَبٍ وَأَسْنَانٍ وَشَعْرِ وَعِظَامٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ ، وَهُوَ يُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ ، وَيُعِيدُهُ بَعْدَ فَنَائِهِ .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الرُّوحِ أَغِيرَ الدَّمِّ ؟

قَالَ : نَعَمْ ، الرُّوحُ عَلَى مَا وَصِفْتُ لَكَ : مَا دَّتْهَا مِنَ الدَّمِّ ، وَمِنَ الدَّمِّ رُطُوبَةٌ الْجِسْمِ وَصَيْفَاءُ اللَّوْنِ وَحُسْنُ الصَّوْتِ ، وَكَثْرَةُ الضَّحِكِ ، فَإِذَا جَمَدَ الدَّمُّ فَارَقَ الرُّوحُ الْبَدَنَ . . .

قَالَ : أَفَيَتَلَشَّى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنِ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ ؟ قَالَ : بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَفْنَى ، فَلَا حِسَّ وَلَا مَحْسُوسَ ، ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبَّرُهَا ، وَذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةٍ سَنَةٍ يُسَبَّتُ (١٥) فِيهَا الْخَلْقُ وَذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ .

قَالَ : وَآتَى لَهُ بِالْبَعْثِ ، وَالْبَدَنُ قَدْ بَلَى ، وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ ، فَعُضْوٌ يَبْلَدُهُ يَأْكُلُهَا سَبَاعُهَا ، وَعُضْوٌ أُخْرَى تُمَزَّقُهُ هَوَامُّهَا ، وَعُضْوٌ قَدْ صَارَ تُرَابًا يُبْنَى بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ ؟!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ ، وَصَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ ، قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ .

قَالَ : أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ!

قَالَ: إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا. رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَفُسْحَةٍ، وَرُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَظُلْمَةٍ، وَالْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، وَمَا تَقْدِفُ بِهِ السَّبَاعُ وَالْهَوَامُّ مِنْ أَجْوِافِهَا مِمَّا أَكَلْتَهُ وَمَزَّقْتَهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَوَزْنَهَا؛ وَإِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مُطْرَبَتِ الْأَرْضِ مَطَرُ النُّشُورِ، فَتُرْبُو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمَخَّضُوا مَخْضَ (١٦) السَّقَاءِ، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ، وَالزَّبَدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ، فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ، فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ، فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا، وَتَلْجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاهُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ.

قَالَ: أَنَّى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَقَدْ بَلَّيْتُ؟!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ.

قَالَ: فَمَنْ مَاتَ بِلا كَفْنٍ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْتُرُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنْ عِنْدِهِ.

قَالَ: أَفَيَعْرِضُونَ صُفُوفًا؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، هُمْ يَوْمِنَدٍ عِشْرُونَ وَمِائَةٌ أَلْفٍ صَفٌّ فِي عَرْضِ الْأَرْضِ.

قَالَ: أَوْ لَيْسَ تَوْزَنُ الْأَعْمَالُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا. إِنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ بِأَجْسَامٍ، وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِلُوا، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهَلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ، وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَّتَهَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ.

قَالَ: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ.

قَالَ: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (١٧)؟» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي أَوْ لَيْسَ فِي النَّارِ مُقْتَعٌ أَنْ يُعَذَّبَ خَلْقُهُ بِهَا دُونَ الْحَيَاتِ وَالْعَقَارِبِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يُعَذَّبُ بِهَا قَوْمًا زَعَمُوا أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ خَلْقِهِ. إِنَّمَا شَرِيكُهُ الَّذِي يَخْلُقُهُ، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَقَارِبَ وَالْحَيَاتِ فِي النَّارِ، لِيُذَيِّقَهُمْ بِهَا وَبِالْ مَا كَذَبُوا عَلَيْهِ فَجَحَدُوا أَنْ يَكُونَ صَنَعَهُ.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْتِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِلَى ثَمَرِهِ يَتَنَاوَلُهَا، فَإِذَا أَكَلَهَا عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، ذَلِكَ عَلَى قِيَاسِ السَّرَاجِ، يَأْتِي الْقَابِسُ فَيَقْتَبِسُ مِنْهُ، فَلَا يَنْقُصُ مِنْ ضَوْئِهِ شَيْءٌ، وَقَدْ اِمْتَلَتْ الدُّنْيَا مِنْهُ سِرَاجًا.

قَالَ: أَلَيْسُوا يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، وَتَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لَهُمْ الْحَاجَةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى؛ لِأَنَّ غِذَاءَهُمْ رَقِيقٌ لَا ثِقْلَ لَهُ، بَلْ يَخْرُجُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ بِالْعَرَقِ. (١٨).

١- جاءت في معنى ومصداق كلمه الزنديق آراء متعدده؛ من جملتها الدهرى، والثنوى، والمانوى. والوجه الجامع للمعاني المذكوره هو إنكار الدين أو الإسلام. للاطلاع على مزيد من التفاصيل حول أصل هذه الكلمه ومعانيها، (تاج العروس: ١٣ / ٢٠١، لسان العرب: ١٠ / ١٤٧).

٢- النَّشْبُ: دواء معروف، وقيل: الشَّبُّ شَيْءٌ يَشْبُهُ الزَّاجَ (لسان العرب: ١ / ٤٨٣).

٣- الغَزْلَةُ: مثل القُلْفَه وَزَنَا وَمَعْنَى، وَغَرَلَ غَرْلًا: إِذَا لَمْ يَخْتَنِ (المصباح المنير: ٤٤٦).

٤- غافر: ٦٠.

٥- البقره: ٢٥٩.

٦- البقره: ٢٥٩.

٧- هذه القصه مشهوره، انظر تفسير القمى: ١/٨٠، وتفسير العياشى: ١ / ١٣٠ / ٤٣٣.

٨- النساء: ١٥٣.

٩- المَرْجُحُ: الموضوع ترعى فيه الدواب، وإرسالها للرعى، والخلط (القاموس المحيط: ١/٢٠٧).

١٠- أصحاب «مانى» يسمون: المانويّه، وهم أصحاب مانى بن فاتك الحكيم، الذى ظهر فى زمان سابور بن أردشير، وقتله بهرام بن هرمز بن سابور، وذلك بعد عيسى بن مريم عليه السلام، أحدث دينا بين المجوسيه والنصرائيه... وزعم أن العالم مصنوع مركب من أصلين قديمين، أحدهما نور والآخر ظلمه، وأنهما أزلتان لم يزالا ولن يزالا... (انظر الملل والنحل للشهرستانى: ١ / ٢٤٤).

١١- انظر المناقب لابن شهر آشوب: ٤/٢٦٤.

١٢- التهريش: التهريش بين الكلاب، والإفساد بين الناس، والمهارشه: تهريش بعضها على بعض (القاموس المحيط: ٢ / ٢٩٣).

١٣- يتبين من التأمل فى متن الحديث ونظائره أن المقصود من علم النجوم فى هذه الأحاديث، ليس العلم بمفهومه المعاصر، بل المقصود هو التعرف على تأثير النجوم فى مصير الإنسان، والتنبؤ بحوادث المستقبل عن طريق المطالعه فى سير الكواكب مطلقا، أو على أنها مؤثرات.

١٤- رعا يرعو: كَفَّ عن الأمر، وقد ارعوى عن القبيح: ارتدع (مجمع البحرين: ٢ / ٧١٢).

١٥- شَبَّتَ بالبناء للمفعول: عُشَى عليه، وأيضاً مات (المصباح المنير: ٢٦٢).

١٦- مَخَّضَ اللَّبَنَ يَمَخِّضُهُ: أَخَذَ زُبْدَهُ (القاموس المحيط: ٢ / ٣٤٣).

١٧- المؤمنون: ١٠٢.

١٨- الاحتجاج: ٢ / ٢١٢ ٢٤٨ / ٢٢٣، بحار الأنوار: ١٠ / ١٦٤ / ٢.

ص: ۲۴۵

۶۵۲۴. عنہ صلی الله علیہ و آلہ : الاحتجاج: از جمله پرسش های زندیقی (۱) که سؤال های فراوان از امام صادق علیه السلام کرد ، این بود که گفت : مردم ، چگونه خدایی را که نمی بینند ، پرستش کنند؟

امام صادق علیه السلام فرمود : «خدا را دل ها با نور ایمان می بینند و خَردها با آگاهی آشکار اثبات می کنند و دیده ها با دیدن ترکیب های زیبا و استواری تألیف ، وی را می بینند . آن گاه ، پیامبران و نشانه هایشان ، کتاب ها و محکماشان [دلیل است] و دانشوران ، بدون دیدن او بر عظمتی که از او می بینند ، بسنده می کنند» .

گفت : آیا او توانا نیست که برای بندگانش نمایان شود تا او را ببینند و از روی یقین ، پرستش کنند؟

امام فرمود : «برای سخن محال ، پاسخی نیست» .

گفت : از چه راه ، پیامبران و رسولان را اثبات می کنی؟

امام فرمود : «وقتی ما ثابت کردیم که خالق سازنده و برتر از ما و از جمیع آفریده ها وجود دارد و او حکیم است ، روا نیست بندگانش او را ببینند و به وی دست بزنند ، و [روا نیست] او با بندگان ، مباشرت کند و بندگان با وی ، [چنان که روا نیست] او با بندگان ، گفتگو کند و بندگانش با وی . [از اینها] ثابت می گردد که او فرستادگانی در بین مخلوقات و بندگانش دارد که آنان را به مصلحت ها و منفعت هایشان و آنچه که بقایشان به آن است و فنایشان در ترک آن است ، راهنمایی کنند . بنابراین ، وجود آمران و ناهیانی از سوی حکیم دانا در بین خلقش ثابت می گردد و مشخص می شود که وی ، مفسرانی دارد که همان پیامبران و برگزیدگان از میان خلقش هستند؛ حکیمانی که به حکمت ، تربیت شده اند و فرستاده اویند که در عین همگون بودن با مردم از نظر خلقت و ترکیب ، با آنان در اوضاع و احوالشان مشارکت می کنند؛ کسانی که به وسیله حکمت ، دلائل و برهان ها و گواهی هایی از قبیل : زنده کردن مرده ها ، شفا دادن کور مادرزاد و پیس ، از سوی حکیم دانا مورد تأیید هستند . زمین ، هیچ گاه از حجتی که با وی دانشی باشد که بر درستی سخن پیامبر و وجوب عدالت او دلالت کند ، خالی نمی ماند» .

سپس فرمود : «ما یقین داریم که زمین از حجت خالی نمی ماند و حجت ، جز از نسل پیامبران نیست و خداوند ، هیچ پیامبری را جز از نسل پیامبران بر نمی گزیند . از این رو ، خداوند برای فرزندان آدم ، راه روشنی باز کرد و از آدم ، نسل پاک و پاکیزه ای را بیرون آورد که از آن ، نسل پیامبران و رسولان را برآورد . آنان ، برگزیده خدا و پاک نهادند؛ در پشت ها پاک نگه داشته شده و در زهدان ها حفاظت شده اند . زشتی جاهلیت ، دامنگیرشان نگشته و نَسب هایشان را آلوده نساخته است؛ چون خداوند عزوجل آنان را در جایگاهی قرار داده است که از آن ، درجه و شرفی بالاتر نیست . پس آن که منبع دانش الهی ، امین غیبش ، امانت سپار رازش ، حجت بر خلقش ، و مترجمان او و زبان اوست ، جز بر این ویژگی نمی تواند باشد . بنابراین ، حجت ، جز در نسل آنان نیست . با دانشی که در وی است و آن را از رسول به ارث برده ، جانشین پیامبر است در بین بندگان . اگر مردم انکارش کنند ، سکوت می کند . دانش کمی از رسول خدا در میان مردم باقی مانده ، با اختلافی که در آن دانش داشتند ، آنان ، رأی و قیاس را بین خود برقرار ساختند . آنان ، اگر به وصی اقرار می کردند و از وی پیروی می کردند و از او دانش می گرفتند ، عدل آشکار می شد و اختلاف و مشاجره از بین می رفت؛ کارها سامان می گرفت و دین ، آشکار می شد و یقین ، بر دودلی پیروز می گشت؛ ولی چنین نشد که مردم به وی اقرار کنند ، از وی پیروی نمایند و پس از رسول ، شأن او را پاس دارند . هیچ رسول و نبی ای در

نگذشت، جز آن که بعد از وی امتش اختلاف کردند و انگیزه اختلافشان، مخالفت با حجّت و ترک وی بود.

[زندیق] گفت: اگر حجّت با این اوصاف است، چه سودی در آن است؟

فرمود: «گاه از وی پیروی می‌شود و در راستای سود و صلاح مردم، چیزهایی در پی چیزهایی دیگر از وی تراوش می‌کند. اگر در دین چیزی به وجود آورند، به آنان می‌گویند که اگر چیزی بدان بیفزایند، آنان را آگاه می‌کند و اگر از دین کم کنند، به آنان می‌رساند».

زندیق گفت: خداوند، چیزها را از چه چیز آفریده است؟

فرمود: «از هیچ».

زندیق گفت: چگونه چیز از نا چیز به وجود می‌آید؟

امام فرمود: «چیزها یا از چیز به وجود آمده‌اند و یا از ناچیز. اگر از چیزی آفریده شده باشند، آن چیز، قدیم است و قدیم، نمی‌تواند حادث باشد، نابود شود و یا تغییر یابد و آن چیز، باید دارای جوهر واحد و رنگ واحد باشد. بنابراین، این رنگ‌های گوناگون و جوهرهای فراوان در این هستی از انواع گوناگون، از کجا آمده‌اند؟ از طرف دیگر، اگر آن چیزی که چیزها از او به وجود آمده‌اند، زنده است، پس مرگ از کجا پیدا شده؟ و اگر آن چیز مُرده بود، زندگی از کجا آمده است؟ و نمی‌شود اشیا از زنده و مرده‌ای قدیمی و پایدار به وجود آمده باشند؛ چون از زنده‌ای که همواره زنده است، مرده به وجود نمی‌آید و نمی‌شود مرده، با مرده بودنش قدیم و جاودان باشد؛ چون مُرده، توان و بقا ندارد».

گفت: آیا آفریننده جهان، پیش از آفرینش آن، همواره به آنچه که پدید می‌آورد، آگاه بود؟

امام فرمود: او همواره می‌دانست و آنچه را می‌دانست، آفرید.

گفت: آیا او چند گون است یا همگون؟

امام فرمود: به او چند گونی و همگونی نمی‌سزد؛ جزءدارها گوناگون و پاره پاره‌ها همگون هستند. به او چند گونه یا همگون گفته نمی‌شود.

گفت: پس چگونه او خدای یگانه است؟

امام فرمود: «او در ذات خود، یگانه است. هیچ یکی، همچون یگانگی او نیست؛ زیرا دیگر یک‌ها جزء پذیرند و خداوند تبارک و تعالی، یگانه‌ای قسمت ناپذیر است و شمارش بر وی، راست نیاید».

گفت: به چه انگیزه‌ای خداوند، آفریده‌ها را خلق کرد، با آن که به آنان نیازمند نبود و مجبور به آفرینش آنها نبود و شایسته او هم نیست که با ما بازی کند؟

امام فرمود: «آنان را برای نمود حکمت، به کارگیری دانش و اجرای تدبیرش آفرید».

گفت: چرا بر همین دنیا بسنده نکرد و آن را جهان پاداش و زندان کیفر قرار نداد؟

فرمود: «این جهان، جهان آزمایش است؛ تجارتکده ثواب و بازار رحمت است؛ انباشته از آفت و لایه های برهم آمده شهوت است، تا در آن، بندگان را به پیروی کردن بیازماید و جهان عمل، جهان مزددهی نیست».

گفت: آیا این از حکمتش است که برای خود، دشمن قرار داده است، در حالی که بی دشمن بود و چنان که می پنداری، «ابلیس» را آفرید و او را بر بندگان مسلط ساخت تا آنان را به مخالفت با او فرا خواند و آنان را به گناه فرمان دهد و چنان که می پنداری، به وی توانی داد که با حيله در دل هایشان نفوذ کند و آنان را وسوسه کند تا درباره پروردگارشان به شکشان بیندازد و دینشان را بر آنان مشتبّه سازد و از راه شناخت خدا منحرف کند تا آن جا که به خاطر وسوسه های او قومی پروردگارشان را منکر شدند و غیر او را پرستیدند؟ چرا بر بندگان دشمنش را مسلط ساخت و راهی برای اغوای آنان برای شیطان گذاشت؟

امام فرمود: «این دشمنی که از آن یاد کردی، دشمنی اش به وی زبانی نمی رساند و دوستی اش هم سودی برای او ندارد. دشمنی اش از مُلک او چیزی نمی کاهد و دوستی اش در آن، چیزی نمی افزاید. از دشمن، زمانی ترسیده می شود که در توانش زیان رسانی و یا نفع رسانی باشد. اگر قصد مُلکی کند، آن را بگیرد و اگر به پادشاهی نظر داشته باشد، وی را مقهور کند؛ ولی شیطان، بنده ای است که او را برای آن که خدا را پرستد و موحد باشد، آفرید و هنگام آفرینش، می دانست او چیست و فرجام کارش چگونه است و او همراه فرشتگان الهی، همواره خدا را پرستش می کرد تا آن که به سجده کردن بر آدم، وی را آزمود و او بر پایه حسد و بدبختی ای که بر او چیره شد، از آن روی برتافت و خدا در این هنگام، وی را لعن کرد و از گروه فرشتگان، بیرون راند و لعن شده و شکست خورده، به زمین فرود آورد و به همین خاطر، دشمن آدم و فرزندان آدم گشت؛ و او جز از راه وسوسه و فرا خواندن به غیر راه راست، بر فرزندان آدم، تسلطی ندارد. او با معصیت پروردگار، باز هم به ربوبیت او معتقد است».

زندیق گفت: آیا سجده به غیر خدا رواست؟

امام فرمود: «نه».

زندیق گفت: پس چگونه خداوند، فرشتگان را به سجده بر آدم، فرمان داد و فرمود: «آن که به دستور خدا سجده می کند، برای خدا سجده می کند. بنابراین، وقتی دستور از سوی خدا باشد، سجده برای خدا است...»؟

زندیق گفت: از سحر به من خبر بده که اصل آن چیست؟ و چگونه سحر کننده بر شگفتی هایی که توصیف می کند، توانمند می گردد و چه کار می کند؟

امام فرمود: «سحر، چند گونه است. گونه ای همچون پزشکی است. همان گونه که پزشکان، برای هر دردی دارویی درست می کنند، دانش سحر نیز چنین است. برای هر سلامتی ای، دردی، برای هر خوشی ای، ناخوشی ای، و برای هر معنایی نیرنگی می کنند.

نوع دیگر آن، ربایش، سرعت، گولزنی و تردستی است. نوع دیگر، چیزی است که یاران شیطان از وی می آموزند».

زندیق گفت: ابلیس ها از کجا دانش سحر را یاد گرفته اند؟

امام فرمود: «از همان جا که پزشکان، پزشکی را آموخته اند؛ بخشی تجربه و بخشی دیگر، چاره جویی است».

زندیق گفت: درباره دو فرشته هاروت و ماروت و آنچه که مردم می‌گویند که آن دو جادو را به مردم یاد دادند، چه می‌گویید؟

فرمود: «آن دو، جای آزمایش و مکان فتنه بودند. تسبیح آن دو این بود که امروز اگر انسان چنان کند، چنین خواهد شد و اگر فلان چیز را چنین چاره اندیشی کند، چنان خواهد شد. مردم، گونه‌های سحر را از آن دو به خاطر آنچه انجام می‌گرفت، فرا گرفتند، و حال آن که به آنان گفته بودند: ما ابزار آزمایش هستیم. از ما آنچه که گاه زیان و گاه نفع می‌رساند، نیاموزید».

زندیق گفت: آیا جادوگر می‌تواند با جادوی خود، انسان را به شکل سگ، الاغ و یا غیر آن درآورد؟

امام فرمود: «جادوگر، ناتوان تر و ضعیف تر از آن است که آفرینش خدا را تغییر دهد. کسی که ساخته خدا را از بین ببرد، چهره پردازی کند و تغییر دهد، در آفرینندگی خدا شریک می‌گردد و خدا از آن، بسیار برتر است. اگر جادوگر به آنچه گفتی توانمند باشد، از خویش پیری، بلا و بیماری را دور می‌کند و سفیدی را از سرش و نیازمندی را از زندگی اش بیرون می‌سازد. بزرگ‌ترین جادوگری، سخن چینی است که با آن، بین دوستان، جدایی می‌افتد و دشمنی را برای یاران، ارمغان می‌آورد و با آن خون‌ها می‌ریزد، خانه‌ها ویران می‌شود و پرده‌دری‌ها می‌شود. سخن چین، بدترین فردی است که روی زمین گام برمی‌دارد. درست‌ترین سخنان جادوگران، آن جایی است که همچون پزشکی باشد. جادوگر، مردی را مداوا کرده، مانع از نزدیکی او با زنان می‌گردد و پزشک، او را به روش دیگری مداوا می‌کند و بهبود می‌بخشد».

زندیق گفت: چرا در بین آدمیزادگان، فرادست و فرودست وجود دارد؟

فرمود: «فرادست، اطاعت‌کننده و فرودست، عصیانگر است».

زندیق گفت: آیا بین آنان، فاضل و مفضول نیست؟

امام فرمود: «انسان‌ها با تقوا بر هم برتری می‌یابند».

زندیق گفت: آیا منظورت این است که آدمیزادگان، همه در ریشه، همگون هستند و جز به وسیله تقوا بر هم برتری نمی‌یابند؟

فرمود: «آری؛ من اصل آفرینش را از خاک می‌دانم، پدر، آدم و مادر، حوا بود. آنان را خدای واحد آفریده و همه بنده هستند. خداوند از نسل آدم، مردمی را برگزید؛ تولدشان را پاک و بدن‌هایشان را خوشبو ساخت و آنان را در پشتِ مردان و در رحمِ زنان، نگه داشت؛ پیامبران و رسولان را از آنها بیرون آورد. آنان، پاک‌ترین نسل آدم هستند. این کار را برای چیزی که از خداوند مستحق آن بودند، انجام نداد. خداوند، هنگامی که در عالم ذر آنان را آفرید، می‌دانست که آنان، اطاعتش می‌کنند، او را می‌پرستند و چیزی را شریک او نمی‌سازند. آنان با فرمانبری از طرف خداوند، به کرامت و جایگاه بلندی در نزد خدا دست یافتند. آنان، کسانی هستند که دارای فضل، شرف و ریشه هستند. دیگر مردم، همگون هستند، جز کسی که پروای الهی داشته، خدا اکرامش کرده، و کسی که فرمان برده و خدا دوستش داشته است؛ و آن را که خدا دوست داشته باشد، مجازات نمی‌کند».

گفت: به من بگو با آن که خداوند توانا بود، چرا همه بندگان را فرمانبر و یگانه پرست نیافرید؟

حضرت فرمود: «اگر همه را فرمانبر می آفرید، برای آنان، ثوابی نبود؛ چرا که اگر فرمانبری کار [اختیاری] آنان نبود، بهشت و جهنمی در کار نمی آمد؛ ولی او بندگان را آفرید و به فرمانبری دستورشان داد و از نافرمانی خود، نهی کرد و بر آنان، به فرستادن پیامبران احتجاج کرد و با فرستادن کتاب، بهانه را از دست آنان گرفت تا آنان خود، کسانی باشند که فرمانبری می کنند یا نافرمانی می کنند و به فرمانبری شان به ثواب دست می یابند و به نافرمانی شان مکافات می بینند».

زندیق گفت: آیا کار درست و کار نادرست از بنده است و او خود، انجام می دهد؟

امام فرمود: «کار شایسته را بنده، خود به دستور خدا انجام می دهد و کار زشت را با آن که خدا نهی کرد، باز خودش انجام می دهد».

زندیق گفت: آیا کار وی به وسیله ابزاری نیست که خدا در وی قرار داده است؟

فرمود: «آری؛ ولی با ابزاری که بدان، کار شایسته انجام داد، توانست کار ناشایستی که خدا نهی کرده انجام دهد».

زندیق گفت: بنده در کارها نقشی دارد؟

امام فرمود: «خداوند، بنده را از چیزی نهی نکرده، جز آن که می دانست او می تواند آن را ترک کند و فرمان به چیزی نداده، جز آن که می دانست وی می تواند انجام دهد؛ چرا که ستمگری، بیهوده کاری، ظلم و دستور بندگان به آنچه که نمی تواند انجام دهند، از صفات خداوند نیست».

زندیق پرسید: آیا آن کسی را که خدا کافر آفریده، می تواند ایمان آورد و برای خدا بر او، اگر ایمان نیاورد، حجتی است؟

امام فرمود: خداوند، همه بندگان را مسلمان آفریده، به آنان فرمان داده و نهی کرده است. کفر، نامی است که بر بنده کافر، هنگامی که کفر می ورزد، اطلاق می شود و خداوند، هنگام آفرینش، بنده اش را کافر نمی آفریند. بنده آن گاه کافر می شود که به مرحله ای رسیده باشد که حجتی از سوی خدا بر او لازم آید و حق بر وی عرضه شود و او انکار کند و با انکار حق، کافر گردد».

زندیق پرسید: آیا رواست که خداوند، بر بنده، کار شرّ تقدیر کند و او را بر کار خیر، فرمان دهد و وی نتواند کار خیر انجام دهد و خدا بر آن، عذابش کند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «به دادگری و مهربانی خداوند، شایسته نیست که بر بنده شرّ را تقدیر کند و آن را از وی اراده نماید و سپس او را دستور به چیزی دهد که می داند او نمی تواند انجام دهد، و از وی ترک کاری بخواهد که نمی تواند آن را ترک کند، و سپس بر ترک دستوری وی را مجازات کند که می داند او نمی تواند انجام دهد».

زندیق گفت: چرا خداوند به آنانی که بی نیازشان ساخته و گشایشی در روزی شان داده، بی نیازی و گشایش را روا داشته و به آنانی که مستحق فقر هستند، گرسنگی و تنگی داده؟

امام فرمود: «بی نیازان را با آنچه که به آنان داده، آزموده که چه سان شکرش کنند و نیازمندان را به آنچه که از آن منع کرد، آزموده تا بنگرد بردباری شان چگونه است.

و صورت دیگر آن که برای گروهی در زندگی دنیوی شان شتاب کرده و برای گروهی دیگر، برای روز نیازمندی شان [ذخیره ساخته است].

به بیان دیگر، او توان هر مردمی را می دانست و به هر کدام از آنان، به مقدار توانشان عطا کرده است. اگر همه مردم دنیا غنی می بودند، دنیا خراب می شد و نظم بر هم می ریخت و مردم، به سوی نابودی کشانده می شدند؛ ولی او گروهی را برای گروهی یاور قرار داد و سبب روزی شان را در کارهای گوناگون و انواع صنعت قرار داد، و این روش، در ماندگاری، ماندگارتر و در تدبیر، بهترین است. آن گاه، بی نیازان را با لطف خواهی بر فقیران، آزموده است. همه اینها لطف و رحمت از سوی حکیمی است که در تدبیرش جای عیبجویی نیست».

زندیق گفت: کودک خردسال، بدون آن که گناهی کرده باشد و بی آن که خلافی از او سرزده باشد، چرا مستحق دردها و بیماری هایی است که به او می رسد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «بیماری چند شکل دارد: بیماری بلا، بیماری مکافات و بیماری موجب مرگ، و تو می پنداری آنها از غذاهای بد، نوشیدنی مرض دار یا بیماری مادرزاد است و فکر می کنی اگر کسی نظام بدن را نیکو سازد و درباره خود، دقیق بنگرد و در خوردنی ها زیانمند را از سودمند بشناسد، بیمار نمی شود؟ در سخت، بر عقیده کسی گرایش داری که می پندارد مرگ و بیماری، جز از خوردنی ها و نوشیدنی ها نیست.

ارسطو، معلم پزشکان و افلاطون، رئیس حکیمان، مُردند و جالینوس، پیر شد و دیدگانش کم سو گشت و هنگامی که مرگش نزدیک شد، نتوانست آن را دفع کند، در حالی که برای حفظ خودشان، از هیچ چیز فروگذار نکردند و در آنچه که موافق [حفظ] جانشان بود، دقت نظر کردند.

چه بسیار بیماری که پزشک، چیزی جز ناخوشی به وی نیفزود! و چه بسیار، پزشک دانشور، ماهر و آگاه به بیماری ها و داروها که مُرده است، ولی [شخص] ناآگاه از پزشکی، پس از وی مدتی زندگی کرده است! نه طیب را پس از مهلت زندگی و آمدن مرگ، دانش پزشکی اش سود می رساند و نه ناآگاه به دانش پزشکی را این ناآگاهی با بقای حیات و تأخیر مرگ، زیانی رسانده است».

زندیق گفت: از خدا برابم بگو. آیا شریکی در مملکت او وجود دارد و یا مخالفی با تدبیرش وجود دارد؟

امام فرمود: «نه».

گفت: پس فساد در این جهان چیست؛ درندگان زیانمند، حشرات ترسناک و موجودات فراوانِ خراب کن، مثل: کرم ها، پشه ها، مارها و عقرب ها؟ و حال آن که می پنداری خدا هیچ چیزی را جز به دلیلی نیافریده؛ چون او کار بیهوده نمی کند؟

امام فرمود: «آیا تو نمی پنداری که عقرب ها برای درد مثانه و سنگ مثانه و آنانی که شب ادراری دارند، مفیدند؟ و بهترین

پادزهر، آن است که از گوشت افعی‌ها می‌سازند؛ چون هنگامی که فرد جذامی گوشت افعی را با زاج سفید (۲) بخورد، برایش سودمند است؟ و نمی‌پنداری که کرم قرمز که در زیر زمین یافت می‌شود، برای خوره سودآور است؟».

گفت: آری.

امام فرمود: «واما پشه‌ها و حشره‌ها؛ پاره‌ای از سبب آفرینش آنها این است که روزی پاره‌ای از پرندگان، قرار داده شده است و خداوند به وسیله پشه، ستمگری که از فرمان خدا سرپیچی کرده و تکبر نموده، پروردگارش را منکر شده بود، تحقیر کرد. خداوند، ناتوان‌ترین آفریده‌اش را که پشه باشد، بر وی مسلط ساخت تا قدرت و عظمت خود را به وی بنمایاند. [پشه] در سوراخ بینی‌اش داخل شد و تا مخش رسید و او را کُشت. آگاه باش اگر ما به چرایی هر آنچه خدا آفریده، آگاه گردیم و بدانیم که برای چه چیزی آفریده، در دانش او همگون او خواهیم گشت و هر آنچه او می‌داند، خواهیم دانست و در نتیجه، از او بی‌نیاز خواهیم شد و ما و او در دانش، مساوی خواهیم گشت».

گفت: به من بگو آیا بر خلقت خدا و تدبیرش عیبی گرفته می‌شود؟

امام فرمود: «نه».

گفت: خداوند، بنده‌اش را ختنه نشده (۳) آفریده. آیا این کاری بیهوده از اوست یا حکمتی در آن است؟

امام فرمود: «بلکه حکمتی در آن است».

گفت: ولی شما خلقت خدا را تغییر داده‌اید، در قطع غلاف آلت مردی، کار خویش را درست تر از آفرینش خدا شمردید و بر ختنه نشده خرده گرفتید، در حالی که آن را خدا آفریده، و ختنه شدگان را ستایش کردید که کار خود شماسست؛ یا آن که می‌گویید این کار، اشتباهی بدون حکمت از سوی خداست؟

امام فرمود: «این کار، از طرف خدا به حکمت و درستی است، جز آن که او خود، آن را سنت کرده و بر بندگانش واجب ساخته است؛ چنان که نوزاد، هنگامی که از شکم مادرش بیرون می‌آید، نافش به ناف مادر وصل است. خداوند، چنان آفریده و به بندگانش دستور داده تا آن را قطع کنند و در قطع نکردن آن، زیان آشکاری بر کودک و مادرش است. همچنین دستور داد ناخن‌های انسان وقتی بلند شد، کوتاه گردد، حال آن که می‌توانست روزی که می‌آفرید، به گونه‌ای بیافریند که ناخنش بلند نشود. همچنین موی ریش و سر، بلند می‌شوند و آن‌گاه کوتاه می‌شوند. همچنین حیوانات نر را خداوند آخته نیافریده؛ ولی آخته کردن آنها مناسب تر است. در هیچ کدام از اینها عیبی بر تقدیر الهی نیست».

گفت: آیا نمی‌گویی که خداوند تعالی فرموده: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» و گاه می‌بینیم که انسان، مضطر، او را می‌خواند؛ ولی پاسخ داده نمی‌شود و ستم‌دیده، درخواست کمک علیه دشمنش می‌کند، ولی یاری نمی‌شود؟

امام فرمود: «وای بر تو! هیچ کس او را نخوانده، جز این که او را استجاب کرده است. دعای ظالم، به توبه به سوی خدا وابسته است؛ ولی انسان محق، هر گاه دعا کند، مستجاب می‌شود و از جهتی که او نمی‌داند، بلا را از او دور می‌گرداند و یا آن که ثواب فراوانی برای روز نیازمندی‌اش ذخیره می‌سازد و اگر آنچه را که بنده درخواست می‌کند، به ضررش باشد، به وی داده

نمی‌شود. مؤمن عارف به خدا چه بسا بر وی گران است چیزی را که نمی‌داند آیا درست است یا اشتباه، از خدا بخواهد، و گاه بنده، درخواست نابودی کسی را می‌کند که زمانش به پایان نرسیده است و گاه، زمانی درخواست بارانی می‌کند که آن زمان، شایسته باران نیست، چون خداوند به تدبیر آنچه که آفریده، آگاه تر است و نظایر این امور، فراوان است».

گفت: ای حکیم! به من خبر بده چرا از آسمان، کسی بر زمین فرود نمی‌افتد و از زمین، بشری به سوی آسمان، صعود نمی‌کند و راهی و روزنی به سوی آسمان نیست؟ اگر بندگان در هر روز گاری یکبار کسی را ببینند که به آسمان پرواز کرده و برگشته است، این کار در اثبات ربوبیت خدا و از بین بردن دودلی و تقویت یقین، بهتر است و برای فهمیدن بندگان خدا که در آن جا مدبری است که صعود کننده به سوی او صعود می‌کند و فرود آئنده از سوی او فرود می‌آید، مناسب تر است.

امام فرمود: «هر تدبیری که در زمین می‌بینی، از آسمان فرود آمده است و از آن جا نمایان گشته است. آیا نمی‌بینی که خورشید از آن طلوع می‌کند، سبب روشنایی روز است و قوام دنیا بدان است. اگر برگرفته شود، همه آنچه روی زمین است، می‌سوزد و هلاک می‌شود. ماه نیز از آسمان طلوع می‌کند و روشنایی شب است و با ماه، شمار سال‌ها، حساب‌ها، ماه‌ها و روزها دانسته می‌شود و اگر برگرفته شود، آنچه که در زمین است، خواهد سوخت. در آسمان، ستارگانی است که در تاریکی‌های خشکی و دریا از آنها راهجویی می‌شود. از آسمان، باران می‌بارد که زندگی همه چیز در آن است. زراعت، گیاه، چارپایان و همه آفریده‌هایی که اگر باران نبارد، زنده نمی‌مانند. باد اگر چند روزی بازداشته شود، همه چیزها فاسد می‌شوند و تغییر پیدا می‌کنند؛ و ابرها، رعد، برق و صاعقه‌ها همه گواه است که مدبری وجود دارد که همه چیز را سامان می‌دهد و از نزد او نازل می‌شوند. خداوند با موسی سخن گفت و موسی با او مناجات کرد؛ عیسی بن مریم را پیش خود برد فرشتگان، از نزد او فرود می‌آیند؛ ولی تو به آنچه که نمی‌بینی، ایمان نمی‌آوری. اگر بفهمی و خردورزی کنی، در آنچه که دیدگانت می‌بیند، کفایت می‌کند».

گفت: [چه خوب بود] اگر خداوند در هر صد سال، یک نفر از مردگان را برمی‌گرداند تا از وی سؤال می‌کردیم که چگونه شدند و حالشان چگونه است و پس از مرگ چه دیدند و چه کاری با آنان کردند، تا مردم بر پایه یقین رفتار کنند و تردید از بین برود و دودلی از دل‌ها رخت بریندد؟

امام فرمود: «این سخن آنانی است که پیامبران را منکر شدند و دروغ پنداشتند و آنچه را که از نزد خدا آورده‌اند، تصدیق نکردند. چون آنان خبر داده و گفته‌اند که: خداوند عزوجل در کتابش بر زبان پیامبرانش حال درگذشتگان ما را خبر داده است. آیا کسی از خدا و پیامبرش راستگوتر هست؟

تعداد زیادی از کسانی که مرده‌اند، به دنیا بازگشته‌اند که از جمله آنها اصحاب کهف‌اند. خداوند، سیصد و نه سال آنان را میراند و آنان را در زمان مردمانی که رستاخیز را منکر بودند، برانگیخت، تا حجت الهی قطعی گردد و به مردم، قدرتش را نشان دهد و بدانند که رستاخیز، حق است.

خداوند، ارمیای پیامبر را میراند؛ او را که پس از جنگ بخت النصر و ویرانی بیت المقدس و اطراف آن، بدان نظر کرد و گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند». آن گاه زنده اش کرد. به اندام هایش نگریست که چگونه به هم می‌آیند و گوشت بر آنها می‌روید و به مفاصل و عروقه‌ها نگاه کرد که

چگونه به هم وصل می شوند و هنگامی که راست بر زمین نشست ، گفت : « [اکنون] می دانم که خداوند ، بر هر چیزی تواناست .»

خداوند ، قوم بی شماری را زنده کرد که از ترس طاعون ، از خانه هایشان فرار کرده بودند . زمان زیادی آنان را میراند ، به گونه ای که استخوان هایشان متلاشی شده ، بندهایشان از هم جدا و تبدیل به خاک شد . خداوند ، در زمانی که دوست داشت بندگانش قدرتش را ببینند ، پیامبری به نام حزقیل را مبعوث کرد . او آنان را صدا کرد . بدن هایشان بر هم آمدند ، روح هایشان به بدن ها برگشتند و به شکل روزی که مرده بودند ، برخاستند . حتی یک نفر از شمار آنان کم نشده بود . پس از آن ، مدت زیادی زندگی کردند .

خداوند ، قومی را که همراه موسی هنگامی که وی روی به سوی خدا کرده بود خارج شدند و به موسی گفتند : خدا را آشکارا به ما بنمای میراند و آن گاه زنده شان کرد.»

[زندیق] گفت : درباره کسانی که به تناسخ ارواح معتقدند ، بگو که از کجا این حرف را می زنند و چه دلیلی بر مذهب خود ، اقامه می کنند؟

فرمود : «تناسخیان ، روش های دینی را کنار انداختند و گمراهی ها را برای خویش آراستند ، خود را در شهوت ها غوطه ور (۴) ساختند ، پنداشتند که آسمان ، تهی است و هیچ چیز از آنچه توصیف می شود ، در آن نیست و به دلیل آن که خداوند فرموده است که آدم را به صورت خویش آفریده ، پنداشته اند که مدبر جهان ، به شکل مخلوقات است و می پندارند که بهشتی ، جهنمی ، رستاخیزی و حشری در کار نیست . از نظر آنان ، قیامت ، خروج روح از تن و ورود آن به تن دیگر است . اگر [روح] در بدن اول نیکوکار بود ، به بدنی نیکوتر از آنچه بود و در بهترین درجه دنیایی بازگردانده می شود و اگر زشتکار و یا غیر عارف بود ، به بدن پاره ای از چارپایان رنجبر دنیوی یا حیوانات وحشی بد ترکیب برمی گردند . نه روزه بر آنان واجب است و نه نماز . هیچ عبادتی ، جز شناخت آنچه که شناختش بر آنان واجب است ، بر آنان لازم نیست . همه نوع شهوت های دنیوی برای آنان مباح است؛ از قبیل شرمگاه زنان و غیر آن ، از خواهران ، دختران ، خاله ها و زنان شوهردار ؛ همچنین مردار ، شراب و خون . همه گروه ها سخن اینان را زشت می شمارند و همه امت ها آنان را لعن می کنند و هنگامی که از دلیل پرسیده شوند ، روی برمی گردانند و خشمگین می گردند . تورات ، سخن آنان را تکذیب کرده و قرآن ، نفریشان نموده است . آنان می پندارند که خدایشان از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود و آنچه که در آدم بود ، ارواح ازلی بود که تا امروز ، یکی پس از دیگری کشیده شده است . اگر خالق در صورت مخلوق باشد ، به چه دلیلی استدلال می شود که یکی خالق دیگری است؟

و می گویند : فرشتگان ، از فرزندان آدم هستند . هر کس که به بالاترین درجه از دین رسید ، از مرحله آزمایش و تصفیه رها شده ، فرشته می گردد . گاه با مسیحیان در چیزهایی دوستی می کنند و گاه همراه طبیعت گرایان می گویند : چیزها بر حقیقت خود نیستند . بر آنان ، واجب است که هیچ گوشتی را نخورند؛ چون همه چارپایان به نظرشان از فرزندان آدم هستند که از شکل هایشان درآمده اند و جایز نیست گوشت اقوام (همنوعان) را خورد.»

گفت : افرادی می پندارند که همراه خداوند ، همواره سرشتی آزاردهنده بود که نمی توانست از آن رهایی پیدا کند ، جز از راه درهم آمیختن با آن و ورود به آن طینت و او از همین سرنوشته ، چیزها را آفریده است .

امام فرمود : «خدا منزّه و والا تر است ! خدایی که به توانمندی موصوف است ، چه چیز او را ناتوان کرده است تا نتواند از آن رهایی

یابد. اگر آن سرشت زنده و جاوید است، پس دو خداوند قدیمی بوده اند که در هم آمیخته و جهان را از پیش خود آفریده اند. اگر چنین بود، مرگ و نابودی از کجا آمده است و اگر آن سرشت مرده بود، سرشت مرده، همراه با زنده جاودان نمی توانست باقی باشد، و از مرده، زنده به وجود نمی آید. این سخن دیصانیه است که در گفتار، سرسخت ترین زندیق ها و بدترین نمونه های آنان هستند. در نوشته هایی می نگرند که پیشینیان آنان، آنها را با تعبیر آراسته، ولی بدون ریشه ای استوار و بی حجتی که بتواند ادعای آنان را اثبات کنند، نوشته اند. همه اینها مخالفت با خدا و رسولان اوست و تکذیب هر آنچه که آنان از سوی خداوند آورده اند.

اما آن که می پندارد بدن ها تاریکی و روح ها نورند و نور، کار شر نمی کند و تاریکی، کار خیر انجام نمی دهد، پس نمی باید کسی به خاطر گناه و انجام دادن و به جا آوردن بدی سرزنش شود؛ چرا که ناشایست ها بر تاریکی ناشایست نیست، چون کار آن، همین است و او نمی تواند خدا را بخواند و به درگاهش لایه کند؛ چرا که نور خداست و خدا به درگاه خود نمی نالد و به دیگری پناه نمی جوید و هیچ کدام از طرفداران این عقیده، حق ندارند به انجام دهنده خوبی، آفرین گویند و بر غیر او خرده گیرند. چون بدی، کار تاریکی است و آن کار بد هم کار اوست؛ و خوبی از نور است و نور به خویش نمی گوید: آفرین! و در این بین، فرد سومی نیست. بنابر نظریه آنان، تاریکی در کار خود، استوارتر و در تدبیر، محکم تر و در پایه ها قوی تر از نور است؛ چون بدن ها استوار هستند. از سوی دیگر، چه کسی این صورت واحد را بر ویژگی های گوناگون، تصویر کرده است؟

و هر چیزی که دیده می شود، از قبیل گل ها، درخت ها، میوه ها، پرندگان و چارپایان، باید خدایی باشند. از آن گذشته، بر پایه سخن آنان، نور در تاریکی محبوس شده و فرمانروایی از آن تاریکی است؛ و اما آنچه که ادعا می کنند که فرجام از آن نور است، تنها یک ادعاست. بنابر گفته آنان، نور نباید کاری انجام دهد، چون اسیر است و قدرتی ندارد. بنابراین، کاری و تدبیری ندارد؛ ولی اگر در کنار تاریکی، تدبیری برای نور است، بنابراین، اسیر نیست؛ بلکه رها و قدرتمند است. اگر چنین نباشد و نور، اسیر ظلمت باشد، در این دنیا که نیکویی و خوبی با فساد و بدی نمود پیدا می کنند، تاریکی باید کار خیر را بستاید و انجام دهد، همان گونه که کار شر را می ستاید و انجام می دهد و اگر این را ناممکن بشمارند، نه نوری ثابت می گردد و نه تاریکی ای؛ ادعایشان باطل می شود و سخن به این برمی گردد که خداوند، یکی است و غیر او باطل است. این سخن و نظریه، از آن مانی زندیق و یاران وی است. (۵)

اما آن که می گوید: بین نور و تاریکی حکمی وجود دارد؛ باید بزرگ آن سه، همان حکم باشد؛ زیرا جز شکست خورده، نادان و مظلوم، به حکم نیاز ندارند. این سخن، نظریه مانویه است و گزارش از آنها وقت زیادی می طلبد.

[زندیق] گفت: چرا خداوند، شراب را حرام کرده است، با آن که هیچ لذتی برتر از [نوشیدن] آن نیست.

امام فرمود: «چون ریشه همه پلیدها و سردسته همه بدی هاست. بر نوشنده آن، ساعتی می گذرد که خردش را می زباید و پروردگارش را نمی شناسد و از هیچ گناهی فروگذار نمی کند، جز آن که آن را انجام می دهد و هیچ حرمتی را نگه ندارد، جز آن که آن را از بین می برد. هر رجم ضروری را قطع می کند و هر زشتی ای را انجام می دهد. اختیار مست، به دست ابلیس است. اگر بر وی فرمان دهد که بر بتان سجده آور، سجده می کند و هر جایی که ببردش می رود.»

گفت: چرا خون ریخته را حرام می داند؟

امام فرمود: «چون موجب قساوت می گردد و مهر را از دل، بیرون می کند؛ بدن را بدبو و رنگ را دگرگون می سازد، و بیشترین جذامی که به انسان می رسد، از خونخوری است».

پرسید: خوردن غده ها چرا؟

امام پاسخ داد: «چون موجب جذام می گردد».

پرسید: چرا خوردن میته را حرام ساخته است؟

امام پاسخ داد: «تا بین آن و بین آنچه که تذکیه می گردد و نام خدا بر آن برده می شود، فرق باشد. در مُردار، خون منجمد می گردد و به بدن حیوان برمی گردد. گوشت آن سنگین و ناخوشگوار می شود؛ چون گوشت آن، همراه خونش خورده می شود».

[زندیق] گفت: ماهی مُرده چه طور؟

امام فرمود: تذکیه ماهی با خارج کردن آن به طور زنده از آب است و رها کردن آن، تا خود بمیرد، چون دارای خون نیست. ملخ نیز چنین است».

پرسید: چرا زنا را حرام ساخت؟

امام فرمود: «به خاطر فساد، از بین رفتن ارثبری و گسستگی خویشاوندی. چون در زنا، نه زن می داند چه کسی وی را باردار ساخته است و نه کودک می داند که پدرش کیست. بنابراین، ارحام به هم پیوسته و قرابت شناخته شده باقی نمی ماند».

سؤال کرد: چرا لواط را حرام ساخته است؟

امام فرمود: «چون اگر روابط با پسر نوجوان روا بود، مردها از زنان بی نیاز می شدند و موجب قطع نسل و تعطیلی فروج (زناشویی) می گردید و در روا بودن آن، فساد گسترده ای می بود».

گفت: چرا رابطه با چارپایان حرام شده است؟

امام پاسخ داد: «[خدا] خوش ندارد که مرد، آبِ مردی خویش را ضایع کند و به غیر روش خود، به کار گیرد. اگر این کار روا بود، هر مردی با ماده الاغی رابطه می داشت، بر پشتش سوار می شد و با آن، جفت می گشت و در این کار، فساد گسترده وجود داشت. از این روی، سواری بر پشتش را روا داشته و مادگی اش را بر او حرام کرده است، و برای مردان، زنانی آفریده تا با آنان مأنوس گردند و آرامش یابند؛ جایگاه شهوتشان باشد و مادر فرزندانشان».

پرسید: چرا غسل از جنابت انجام می گیرد، با آن که [شخص] با حلال خود هم آغوش شده و در حلال، ناپاکی نیست؟

امام فرمود: «جنابت، هم پایه حیض است؛ چرا که نطفه، خونی است که هنوز استوار نگشته است و نزدیکی، جز با جنبش سخت و شهوتِ چیره، انجام نمی پذیرد. آن گاه که [مرد] از کار بیرون آمد، بدن تنفس می کند و مرد در خویش، بوی ناخوشی می یابد. بنابراین، غسل واجب می گردد. بگذریم که غسل جنابت، امانتی است که خداوند نزد بنده اش به امانت نهاده تا به وسیله

آن ، بندگانش را بیازماید» .

پرسید : چه کسانی به طبیعت باور دارند؟

امام فرمود : «قَدَرِیَه . این نظریه ، از آن کسی است که بقایای ندارد ، حوادث را نمی تواند از خود دور کند ، شب ها و روزها او را دگرگون می سازد ، پیری را از خود دور نمی کند و مرگ را دفع نمی سازد و نمی داند چه کار کند» .

گفت : درباره کسی بگو که می پندارد بشر ، همواره در تناسل اند ، و به دنیا می آیند ؛ قرنی می رود و قرنی دیگر در پی می آید ، آنان را بیماری ها ، عوارض و انواع آفت ها از بین می برد ، بعدی ها از قبلی ها خبرت می دهند و جانشینان از گذشتگان ، آگاهی می سازند و مردم قرنی از مردم قرن دیگر . آنان به همین شیوه ، همچون درختان و گیاهان ، انسان ها را یافته اند . در هر روزگاری مردی حکیم و آگاه به مصلحت مردم و دانا به تألیف کلام ، سر برمی آورد ، کتابی را به مرکب زیرکی می نگارد و با حکمت خود ، نیکویش می سازد و آن را بین مردم ، مانعی قرار می دهد؛ آنان را به خوبی فرمان می دهد و بر آن تشویق می کند؛ از بدی و فساد نهی می کند و مانع می گردد تا انسان ها به جان هم بیفتند (۶) و همدیگر را بکشند .

امام فرمود : «وای بر تو ! آن که دیروز از مادر متولد شد و فردا از دنیا رخت برمی بندد ، بر آنچه که گذشته و آنچه خواهد آمد ، آگاهی ندارد . از آن گذشته ، انسان یا خود ، خویش را آفریده یا دیگری او را آفریده است و یا همواره بوده است . آن که هیچ چیز نبوده ، نمی تواند چیزی بیافریند ، در حالی که هیچ چیز نیست . همچنین است آن که نبوده و بود می شود ، که اگر پرسیده شود ، نمی داند آغازش چگونه بوده است .

و اگر انسان همواره بود ، حوادث چیزی در او ایجاد نمی کرد؛ چرا که روزگار ، ازلی را دگرگون نمی کند و نابودی بر آن عارض نمی شود ، با آن که ما ساخته ای را بدون سازنده ، جای پای را بدون جای پای گذارنده ، و تألیفی را بدون مؤلف نمی یابیم . اگر کسی پندارد که پدرش وی را آفریده است ، پرسیده خواهد شد که پدرش را چه کسی خلق کرده است؟ اگر پدر پسرش را آفریده ، به حتم بر پایه علاقه به وی او را آفریده و بر پایه محبتش وی را صورتگری کرده است . پس زندگی او را مالک است و درباره او دستورش رواست؛ ولی هنگامی که بیمار گردد ، نمی تواند سودی به وی برساند . اگر بمیرد ، نمی تواند دوباره بازش گرداند ، یا آن که کسی که بتواند انسانی را بیافریند و در او روح بدمد تا بر دو پای خویش گام بردارد ، می تواند فساد را از او دور سازد» .

[زندیق] پرسید : درباره دانش نجوم چه می گویی؟ (۷)

فرمود : «دانشی است کم سود و پُر زیان؛ چرا که توان دفع مقدر شده را ندارد و نمی توان با آن از خطر ، پناه جست . اگر منجم از بلا خبر دهد ، با خبر او از سرنوشت ، نمی توان پرهیز کرد و اگر از خیری گزارش کرد ، نمی شود آن را پیش انداخت . اگر به وی بدی ای عارض شود ، نمی تواند آن را از خود دور کند . منجم با خدا در دانشش مخالفت می کند ، به پندار آن که قضای الهی را از بنده اش دور کند» .

گفت : آیا پیامبر برتر است یا فرشته ای که بر او فرستاده می شود؟

فرمود : «پیامبر ، برتر است» .

پرسید: چرا فرشتگان، مَوَكَّل بر بندگان خدا هستند و خوبی و بدی های آنان را می نویسند، با آن که خدا به اسرار و آنچه که پوشیده شده، آگاه است؟

فرمود: «خداوند، آنان را بر این کار واداشته است و به عنوان گواهان بر بندگانش قرار داده است تا بندگان خدا به خاطر مواظبت فرشتگان بر آنان، در پیروی از خداوند، جدی تر باشند و در دوری از گناه و نافرمانی خدا خوددارتر شوند. چه بسیار بنده ای که تصمیم به گناهی می گیرد. پس به یاد آن فرشتگان می افتد و بر خود می لرزد (۸) و دست می شوید و پیش خود می گوید: پروردگرم مرا می بیند و نگهبانان من، بر این کار، گواهی می دهند. خداوند نیز به مهر و لطف خود، آنان را بر بندگان مَوَكَّل کرده است تا از آنان، پیروان ابلیس و خطرهای زمینی و آفت های فراوانی را که به اذن خدا نمی بینند و ناگهان فرود می آید، دور کنند».

پرسید: خداوند، مردم را برای رحمت یا عذاب آفریده است؟

امام فرمود: «برای مهر و رحمت آفریده و پیش از آفرینش آنان، آگاه بود که گروهی از آنان، به خاطر کارهای پست و انکار خداوند، عذاب می شوند».

وی پرسید: خدا منکر را عذاب می کند و منکر به خاطر انکارش مستوجب عذاب است؛ اما موحد و کسی که او را می شناسد را چرا عذاب می کند؟

امام پاسخ داد: آن که الهیت خداوندی را منکر می شود، او را به عذاب جاودان، مجازات می کند؛ ولی آن که به وی اقرار دارد، به خاطر نافرمانی در پاره ای از آنچه که بر وی واجب ساخته، به عذاب عقوبتی مجازات می کند و سپس از عذاب بیرونش می آورد. پروردگارت بر هیچ کس ستم روا نمی دارد».

پرسید: بنابراین، آیا بین کفر و ایمان، فاصله ای هست؟

امام فرمود: «نه».

پرسید: پس ایمان و کفر چیست؟

امام فرمود: «ایمان، آن است که خداوند را در آنچه از عظمت او آشکار و دیدنی است، تصدیق کنی و در آنچه که ناپیداست نیز تصدیق کنی؛ و کفر، انکار است».

پرسید: شرک و شک چیست؟

امام پاسخ داد: «شرک، آن است که به خدای واحدی که هیچ چیزی همانند او نیست، چیز دیگری بیفزایی و شک، آن است که دل شخص، بر چیزی باور نداشته باشد».

پرسید: آیا عالم می تواند جاهل باشد؟

امام فرمود: «عالم است به آنچه که می داند و جاهل است به آنچه که نمی داند».

پرسید: خوشبختی و بدبختی چیست؟ امام فرمود: «خوشبختی، وسیله خیر است که خوشبخت به آن چنگ می زند تا وی را به رستگاری بکشاند و بدبختی، وسیله شکست است که بدبخت، بدان چنگ می زند و به هلاکت کشانده می شود و همه اینها به علم خداوندی است».

پرسید: به من بگو وقتی چراغ خاموش می شود، نورش کجا می رود؟

امام فرمود: «می رود و بر نمی گردد».

پرسید: چرا منکر این هستی که همان گونه که روشنایی چراغ پس از خاموش شدن هیچ گاه به آن بر نمی گردد، انسان نیز هنگامی که بمیرد و روح از بدنش جدا گردد، هرگز بدان باز نگردد؟

امام پاسخ داد: «درست قیاس نکردی؛ چون آتش در اجسام قرار داده شده و اجسام، همچون سنگ و آهن، بر اعیان خارجی آنها استوار است. وقتی یکی از آن دو را بر دیگری فرو کوفتی، آتشی از آنها می جهد که از آن، روشنایی برگرفته می شود. بنابراین، آتش در اجسام ثابت است و نور، رونده است؛ ولی روح، جسم رقیقی است که گاه قالبی سفت پیدا می کند و همچون چراغی که یاد شد، نیست. آن که جنین انسان را در رحم از آبی صاف می آفریند و انواع گوناگونی از عروق، عصب، دندان، مو، استخوان و دیگر چیزها را در او ترکیب می کند، همان، او را پس از مرگش زنده می کند و پس از فنا شدن، دوباره برمی گرداند».

پرسید: آیا روح، غیر از خون است؟

فرمود: «بلی؛ روح طبق آنچه که برای توصیف کردم، خمیر مایه اش از خون است و رطوبت جسم، صفای رنگ و خوبی صدا و فراوانی خنده از خون است. پس هنگامی که بسته گردید، روح از بدن جدا می گردد».

پرسید: آیا روح پس از خروج از بدن، متلاشی می شود یا همچنان باقی است؟

فرمود: «تا هنگامی که در صور دمیده شود، باقی است. در آن هنگام، چیزها باطل و فانی می گردند؛ نه حس باقی می ماند و نه محسوس. آن گاه به همان گونه که مدبرش در آغاز تدبیر کرده بود، اشیا برمی گردند و چهارصد سال که فاصله دو نفخ در صور است، انسان ها در بیهوشی (۹) شبیه به مرگ هستند».

پرسید: [انسان] چگونه برانگیخته می شود، در حالی که بدن پوسیده، اعضای آن متفرق گشته، عضوی را درنده ای در منطقه ای خورده است و عضو دیگری را حشرات در جای دیگر. عضوی تبدیل به خاک گشته و با گل از آن، دیواری بنا شده است؟

فرمود: «آن که او را از ناچیز، ساخته و بدون نمونه قبلی چهره پردازی کرده، می تواند مثل بار آغازین، باز بگرداند».

گفت: برایم توضیح بده.

فرمود: «روح در جای خویش، باقی است. روح نیکوکار در روشنائی و آزادی، و روح بدکار، در تنگی و تاریکی، و بدن به خاکی که از آن آفریده شده، تبدیل می‌گردد و آنچه را که حشرات و درندگان، خورده و له کرده‌اند، در خاک، محفوظ است؛ نزد کسی که وزن ذره‌ای در تاریک‌های زمین از نظر او دور نمی‌ماند و شمار چیزها و وزن آنها را می‌داند. خاک روحانیان، همچون طلا در خاک است. هنگام برانگیختن، بر زمین باران رستاخیز فرو می‌بارد؛ زمین، پرورش می‌یابد و همچون مشک سقّیان، تکان می‌خورد (۱۰) و خاک انسان، چون خاک طلا- که به آب شسته شود و یا چون کره شیر به هنگام کره گرفتن، جدا می‌گردد و خاک هر قالبی به قالب اصلی خود، باز می‌گردد و به قدرت الهی به آن جایی که روح قرار دارد، منتقل می‌شود و به قدرت الهی، صورت‌ها به شکل نخستینشان بر می‌گردند، روح در آن جای می‌گیرد و بر پای ایستاده، هیچ چیز را از خویش، منکر نمی‌گردد».

پرسید: آگاهم کن که آیا روز قیامت، مردم برهنه محشور می‌گردند؟

امام پاسخ داد: «در کفن هایشان محشور می‌شوند».

پرسید: چگونه کفن دارند، با آن که آنها پوسیده شده است؟

فرمود: «آن که تن هایشان را زنده ساخته، کفن هایشان را دوباره باز سازد».

پرسید: آن که بدون کفن مرده، چه می‌شود؟

فرمود: «خداوند، شرمگاه او را به آنچه که بخواهد، می‌پوشاند».

پرسید: آیا گروه گروه خواهند بود؟

امام علیه السلام فرمود: «آری؛ مردم در آن روز، یکصد و بیست هزار گروه بر روی زمین خواهند بود».

پرسید: آیا کردارها وزن نخواهند شد؟

فرمود: «نه؛ کردارها جسم نیستند؛ بلکه ویژگی و صفت آنچه هستند که انجام داده‌اند و کسی به وزن کردن چیزها نیازمند است که به شمارش آن ناآگاه باشد و سبکی و سنگینی آنها را نداند؛ ولی بر خداوند، هیچ چیزی پوشیده نیست».

گفت: پس معنای میزان چیست؟

امام فرمود: «عدل و داد».

گفت: معنای میزان در این آیه قرآن که می‌فرماید: «پس کسانی که کفّه میزان [اعمال] آنان سنگین است» (۱۱) چیست؟

فرمود: «یعنی کسی که کردارهایش برتر باشد».

پرسید: آیا در جهنّم، چیزی که خداوند بندگانش را به جای مار و عقرب با آن عذاب کند، وجود ندارد؟

امام فرمود: «با مار و عقرب، کسانی را عذاب می دهد که می پندارند مار و عقرب، آفریده او نیستند؛ بلکه شریک او هستند پس خداوند عقرب ها و مارها را بر آنان چیره می سازد، تا نتیجه بد آنچه را که بر او تکذیب می کردند و آفرینش آنها را از سوی خدا منکر می شدند، بچشند».

پرسید: از کجا می گویند که وقتی یکی از بهشتیان میوه ای چید و خورد، آن میوه بعد از خورده شدن به شکل خود برمی گردد.

امام فرمود: «آری؛ شبیه چراغ است که کسی از آن روشنایی می گیرد و می برد، ولی از نور آن چیزی کاسته نمی شود و یک دنیا روشنایی از آن گرفته می شود».

پرسید: آیا آنان نمی خورند و نمی آشامند، با این که می پنداری که آنان نیازی به قضای حاجت ندارند؟

امام فرمود: «آری؛ چون غذای آنان، رقیق و بی وزن است و از راه عرق کردن، از بدن هایشان بیرون می رود».

۱- درباره معنا و مصداق زندیق، آرای متعددی بیان شده است که از جمله آن ها دهری، ثنوی مسلک و مانوی مسلک است. وجه جامع معانی بیان شده، انکار دین یا اسلام است. درباره ریشه این کلمه و معانی آن، ر. ک: تاج العروس، ج ۱۳، ص ۲۰۱؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۴۷.

۲- الشَّب: دارویی معروف است و گفته می شود چیزی شبیه به زاج است (لسان العرب).

۳- غَزَلًا و غُرْلَه، یعنی ختنه نکردن (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۱۳).

۴- المَرْجُج: جایی که چارپایان را در آن می چرانند و برای چرا و آمیزش به آن جا می فرستند (قاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۰۷).

۵- پیروان مانوی به «مانویّه» نامورند. آنان، پیروان مانی بن فاتک حکیم هستند که در زمان شاپور، فرزند اردشیر، ظهور کرد و بهرام، فرزند هرمز، فرزند شاپور او را کشت. این جریان، بعد از عیسی بن مریم بود. دینی بین مجوس و مسیحی ایجاد کرد... می پنداشت جهان از دو اصل قدیمی نور و تاریکی آفریده شده است و نور و ظلمت، همواره بوده و خواهند بود (ر. ک: الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴).

۶- تَهَارُش: به یکدیگر پریدن. تهریش و تحریش، در بین سگان واقع می شود و افساد، در بین انسان ها (قاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۹۳).

۷- از ژرف اندیشی در متن این حدیث و نظایر آن، فهمیده می شود که منظور از علم نجوم در این احادیث، دانش نجوم به مفهوم امروزی نیست؛ بلکه منظور، شناخت نقش نجوم در سرنوشت انسان و پیشگویی از راه مطالعه در حرکت کواکب، به طور کلی است و یا به عنوان آن که ستارگان، تأثیرگذار هستند.

۸- رعا، یرعو: یعنی دست از کار کشیدن، و به آن که از بدی ها دست می کشد، «قد أروعی عن القییح» می گویند (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۷۱۲).

۹- سَبِت، فعل مجهول است و به معنای بیهوشی و نیز مرگ آمده است (المصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۶۲).

۱۰- مخض اللبن یمخضه: کره اش گرفته شد (قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۴۳).

۱۱- مؤمنون، آیه ۱۰۲.

ص: ۲۴۶

..

ص: ۲۴۷

..

ص: ۲۴۸

..

ص: ۲۴۹

..

ص: ۲۵۰

..

ص: ۲۵۱

..

ص: ۲۵۲

..

ص: ۲۵۳

..

ص: ۲۵۴

..

ص: ۲۵۵

..

ص: ۲۵۶

..

ص: ۲۵۷

..

ص: ۲۵۸

..

ص: ۲۵۹

..

ص: ۲۶۰

..

ص: ۲۶۱

..

ص: ۲۶۲

..

ص: ۲۶۳

..

ص: ۲۶۴

..

ص: ۲۶۵

..

ص: ۲۶۶

..

ص: ۲۶۷

..

ص: ۲۶۸

..

ص: ۲۶۹

..

ص: ۲۷۰

..

ص: ۲۷۱

..

ص: ۲۷۲

..

ص: ۲۷۳

..

ص: ۲۷۴

..

ص: ۲۷۵

..

ص: ۲۷۶

..

ص: ۲۷۷

..

ص: ۲۷۸

..

ص: ۲۷۹

..

ص: ۲۸۰

..

ص: ۲۸۱

..

ص: ۲۸۲

..

ص: ۲۸۳

..

ص: ۲۸۴

..

ص: ۲۸۵

..

ص: ۲۸۶

..

ص: ۲۸۷

..

ص: ۲۸۸

..

ص: ۲۸۹

..

ص: ۲۹۰

..

ص: ۲۹۱

..

ص: ۲۹۲

..

ص: ۲۹۳

..

ص: ۲۹۴

..

ص: ۲۹۵

..

ص: ۲۹۶

..

ص: ۲۹۷

..

ص: ۲۹۸

..

ص: ۲۹۹

..

ص: ۳۰۰

۶۵۲۵. عنه صلى الله عليه وآله: محمد بن عبدالله الخراساني، خادم الرضا عليه السلام: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلَسْنَا وَإِيَّاكُمْ شِئْرًا سِوَاءَ، وَلَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُمْنَا وَزَكَّيْنَا وَأَقْرَبْنَا؟ فَسَكَتَ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَهُوَ كَمَا نَقُولُ أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَنَجَوْنَا؟

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ، وَأَيْنَ هُوَ؟

فَقَالَ: وَيَلِكْ! إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلْطٌ، هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ وَكَانَ وَلَا أَيْنَ، وَهُوَ كَيْفَ الْكَيْفِ وَكَانَ وَلَا كَيْفَ، وَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفِيَّتِهِ، وَلَا بِأَيْنِيَّتِهِ، وَلَا يُدْرِكُ بِحَاسِهِ، وَلَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَإِذَنْ إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذْ لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسِهِ مِنَ الْحَوَاسِّ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلِكْ! لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنِ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنِ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافَ الْأَشْيَاءِ. (۱)

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ، فَأَخْبِرْكَ مَتَى كَانَ؟!

قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمَكِّنِي فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ فِي الْعَرْضِ وَالطَّوْلِ، وَدَفَعِ الْمَكَارِهِ عَنْهُ، وَجُرِّ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِيًا فَمَا قَرَّرْتُ بِهِ، مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ، وَمَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدَّرًا وَمُنْشَأً.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ احْتَجَبَ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْإِحْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ، فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَهُ الْبَصَرِ؟

قَالَ: لِلْفَرَقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَهُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصِيرٌ، أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهَمٌّ، أَوْ يَضِطُّهُ عَقْلٌ.

قال: فَحَدِّثْ لِي.

قال: لا حِدَّ لَهُ .

قال: ولم؟

قال: لأنَّ كُلَّ مَحْدودٍ مُتَّناهٍ إِلَى حِدِّ ، وَإِذا اِحْتَمَلَ التَّحْدِيدَ اِحْتَمَلَ الزِّيادَةَ ، وَإِذا اِحْتَمَلَ الزِّيادَةَ اِحْتَمَلَ النُّقْصانَ ، فَهُوَ غَيْرُ مَحْدودٍ ، وَلَا مُتزايدٍ وَلَا مُتناقِصٍ ، وَلَا مُتَجَزِّ ، وَلَا مُتَوَهِّمٍ .

قال الرَّجُلُ : فَأَخْبِرْنِي عَن قَوْلِكُمْ : «إِنَّهُ لَطِيفٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» ، أَيَكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ ، وَالْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ ، وَاللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ ، وَالْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّطِيفَ مِمَّا عَلَى حِدِّ اتَّخَذِ الصَّنْعَةَ ، أَوْ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مِمَّا يَتَّخِذُ شَيْئًا يَلْطُفُ فِي اتِّخَاذِهِ ؟ فَيُقَالُ : «مَا أَلْطَفَ فُلانًا!» فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ : «لَطِيفٌ» ، إِذْ خَلَقَ خَلْقًا لَطِيفًا وَجَلِيلًا ، وَرَكَّبَ فِي الْحَيَوانِ أرواحًا ، وَخَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُتباينًا عَن جِنْسِهِ فِي الصُّورَةِ ، لَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، فَكُلُّ لَهُ لُطْفٌ مِّنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ .

ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشجارِ وَحَمَلِها أَطايِبِها ، الْمَأْكولَةَ مِنْها وَغَيْرَ الْمَأْكولَةَ ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ خالِقَنا لَطِيفٌ ، لَا كَلُطَفِ خَلْقِهِ فِي صَنعَتِهِمْ ، وَقُلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصواتُ خَلْقِهِ ، ما بَيْنَ العَرشِ إِلَى الثَّرى ، مِمَّنِ الدَّرَّةُ إِلَى أَكْبَرِ مِنْها فِي بَرِّها وَبَحْرِها ، وَلَا تَشْتَبَهُ عَلَيْهِ لُغائِها ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ لا بِأُذُنٍ ، وَقُلْنَا إِنَّهُ بَصِيرٌ لا بِبَصَرٍ ، لِأَنَّهُ يَرى أَثَرَ الدَّرَّةِ السَّحْماءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْماءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السُّوداءِ ، وَيَرى دَبِيبَ النَّمْلِ فِي اللَّيْلَةِ الدُّجِيِّهِ ، وَيَرى مَضارَّها وَمَنافِعَها ، وَأَثَرَ سَفادِها ، وَفِراخِها وَنَسَلِها ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ بَصِيرٌ ، لا كَبَصِيرِ خَلْقِهِ .

[الراوي] قال: فما برح حتى أسلم . (٢) .

١- . كذا في المصدر ، وفي المصادر الأخرى : ... أنه ربنا وأنه شيء بخلاف الأشياء .

٢- . التوحيد : ٣ / ٢٥٠ ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ١ / ١٣١ / ٢٨ ، الاحتجاج : ٢ / ٣٥٤ / ٢٨١ ، بحار الأنوار : ٣ / ٣٦ / ١٢ .

ص: ۳۰۱

۶۵۲۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا علیه السلام: مردی از زندیق‌ها بر امام رضا علیه السلام وارد شد، در حالی که نزد حضرت، گروهی حضور داشتند. امام رضا علیه السلام فرمود: «ای مرد! به نظر شما، اگر سخن شما درست باشد که البته چنان که می‌گویید نیست ما و شما همگون نیستیم؟ و بنابراین، از نمازی که خواندیم، روزه‌ای که گرفتیم و زکاتی که پرداختیم و اقراری که کردیم، زیانی به ما نخواهد رسید؟». مرد سکوت کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ولی اگر سخن ما درست باشد که چنین است آیا شما نابود و ما رستگار نخواهیم گشت؟».

وی پرسید: خدا رحمت کند! به من بگو او کجا و چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! پندار تو اشتباه است. او مکان را به وجود آورد و وجود داشت، در حالی که مکانی نبود او چگونگی را آفرید و پیش از آن، وجود داشت. او نه به چگونگی و کجایی شناخته می‌شود، نه به حواس درک می‌گردد و نه با چیزی مقایسه می‌گردد».

مرد گفت: بنابراین، چیزی نیست؛ چرا که به حسی از حواس پنجگانه درک نمی‌شود».

فرمود: «وای بر تو! حواس تو که از درک او ناتوان گشت. پروردگارت را منکر می‌شوی؛ ولی ما هنگامی که حواسمان از درک او ناتوان می‌شود، یقین می‌کنیم که او پروردگار ما و بر خلاف چیزهاست» (۱).

مرد پرسید: به من بگو کی بوده است؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «تو به من بگو که کی نبوده تا من بگویم کی بوده است».

مرد پرسید: چه دلیلی بر اوست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «من وقتی بر جسم خود نگریستم که در عرض و طول آن، جای هیچ زیاده‌ی و یا کمی را برایم نگذاشته، ناگواری‌ها را از آن دفع کردم و سودمندی‌ها را به سوی او کشانده، فهمیدم که برای این ساختار، سازنده‌ای است. پس به او اقرار کردم، افزون بر آنچه که از گردش فلک به قدرت او، ایجاد ابرها، حرکت بادها، چرخش خورشید، ماه و ستارگان و دیگر نشانه‌های شگفت‌آور و استوار را می‌بینم، می‌فهمم که برای این کارها برنامه ریز و پدید آورنده است».

مرد پرسید: پس چرا چهره پوشانده است؟

فرمود: «پرده نشینی از بندگان، به خاطر فراوانی گناهان آنان است؛ اما برای او در لحظه لحظه‌های شب و روز، هیچ پوشیده‌ای مخفی نیست».

مرد پرسید: پس چرا حس بینایی درکش نمی‌کند؟

امام فرمود: «تا بین او و بندگانش که دیدگان آنان و غیر آنان را درک می کنند، فرق باشد. از آن گذشته، او برتر از آن است که دیده ای او را ببیند، خیالی بر او چیره گردد و یا خردی او را مشخص کند».

گفت: چارچوب او را برایم بیان کن.

امام فرمود: «او چارچوب ندارد».

گفت: چرا؟

فرمود: «چون هر معینی به مرزی منتهی می شود و اگر چارچوب بپذیرد، فزونی را هم قبول خواهد کرد و اگر فزونی را بپذیرد، نقص هم قابل طرح است، با آن که او غیر محدود، زیاده ناپذیر، کمی ناپذیر، غیر قابل تجزیه و پندارناپذیر است».

مرد گفت: درباره این عقیده تان که می گوید او لطیف، شنونده، بینا، دانا و حکیم است، توضیح بده. آیا جز با گوش، شنونده است و جز با دیده، بیننده است، و جز با کار دست ها لطیف است، و جز با صنعت، حکیم است؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «ظریفکاری از ما با دست است. مگر ندیده ای که انسان، چیزی را پردازش می دهد و در پردازش خود، ظریفکاری می کند و گفته می شود فلانی چه قدر ظریفکار است. چگونه بر خالق بزرگ، لطیف گفته نشود، با آن که آفریده ای ظریف و بزرگ آفریده و در حیوان، روح قرار داده و هر جنسی را با جنس خود، در شکل گوناگون آفریده، به گونه ای که پاره ای همگون پاره ای دیگر نیست و هر کدام در پردازش چهره اش نشانی از ظریفکاری خداوند لطیف و آگاه دارد».

به درختان و بارهای خوش، خوردنی و غیر خوردنی آنها نگریسته، می گوئیم: پروردگار ما لطیف است؛ اما نه شبیه بندگانش. می گوئیم او شنونده است و صدای هیچ یک از مخلوقاتش از عرش تا فرش، از ذره به بالا، در خشکی و دریا بر او پوشیده نیست و زبان آنها بر او مشتبه نمی شود. این جاست که می گوئیم او شنونده به غیر گوش است. می گوئیم او بیننده به غیر چشم است؛ چرا که در شب تاریک، بر صخره ای سیاه، جای پای موری سیاه را می بیند و جنبش موری را در شب تاریک، سودآوری و زیان آوری او، نشان جفتگیری او، تخم او و نسل او را می بیند. چنین است که می گوئیم او بیناست، اما نه چون بینایی بندگانش».

راوی می گوید: وی از بحث رها نشد تا آن که مسلمان شد...

۱- در این منبع، روایت چنین است؛ ولی در دیگر منابع، این عبارت وجود دارد: «أَنَّهُ رَبَّنَا وَأَنَّهُ شَيْءٌ بَخْلَافِ الْأَشْيَاءِ؛ او پروردگار ماست و او چیزی برخلاف چیزهاست».

ص: ۳۰۲

..

ص: ۳۰۳

..

ص: ۳۰۴

..

ص: ۳۰۵

..

ص: ٣٠٦

٦٥٢٥. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: یونس بن یعقوب: کانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ ، وَهَيْشَامُ بْنُ سَالِمٍ ، وَالطَّيَّارُ ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هَيْشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هَيْشَامُ ! أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟

فَقَالَ هَيْشَامُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي أُجَلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا .

قَالَ هَيْشَامُ : بَلَّغْنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرٍو بْنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ ، فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَاتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقِهِ كَبِيرِهِ فِيهَا عَمْرٍو بْنُ عُبَيْدٍ وَعَلَيْهِ شِمْلَةٌ سَوْدَاءٌ مُتَرَزُّ بِهَا مِنْ صُوفٍ ، وَشِمْلَةٌ مُرْتَدِّ بِهَا وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي .

ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتَيْ ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالِمُ ! إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأَذَّنُ لِي فِي مَسْأَلِهِ ؟

فَقَالَ لِي : نَعَمْ .

فَقُلْتُ لَهُ : أَلَكَّ عَيْنٌ ؟

فَقَالَ : يَا بَنِي ! أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ ؟ وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ ؟

فَقُلْتُ : هَكَذَا مَسَأَلْتِي .

فَقَالَ : يَا بَنِي ! سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسَأَلَتُكَ حَمَقَاءَ !

قُلْتُ : أَجِبْنِي فِيهَا .

قَالَ لِي : سَلْ .

قُلْتُ : أَلَكَّ عَيْنٌ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهَا ؟

قَالَ : أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ .

قُلْتُ : فَلَكَّ أَنْفٌ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟

قَالَ : أَشُمُّ بِهِ الرَّائِحَةَ .

قُلْتُ : أَلَكَ فَمٌّ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟

قَالَ : أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ .

قُلْتُ : فَلَكَ أُذُنٌ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهَا .

قَالَ : أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ .

قُلْتُ : أَلَكَ قَلْبٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟

قَالَ : أُمَيِّزُ بِهِ كَلِمًا وَرَدَّ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَالْحَوَاسِّ .

قُلْتُ : أَوْ لَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنَى عَنِ الْقَلْبِ ؟

فَقَالَ : لَا .

قُلْتُ : وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَاحِبَةُ سَلِيمَةٍ ؟

قَالَ : يَا بَنِيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ ، رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيُبْطِلُ الشَّكَّ .

قَالَ هِشَامٌ : فَقُلْتُ لَهُ : فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : لِأَبَدٍ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ ؟

قَالَ : نَعَمْ .

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصَيِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيُتَيَّنُّ بِهِ مَا شُكَّ فِيهِ، وَيَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاجْتِلَافِهِمْ، لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَامًا يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ، وَيُقِيمُ لَكَ إِمَامًا لِيَجْوَازِحَكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ!؟

قَالَ: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا.

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟

فَقُلْتُ: لَا.

قَالَ: أَمِنْ جُلَسَائِهِ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

[قَالَ:] قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ، وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَزَالَ عَن مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ حَتَّى قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟

قُلْتُ: شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَأَلْفْتُهُ.

فَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى. (۱).

۱- الكافي: ۱ / ۱۶۹ / ۳، علل الشرايع: ۲ / ۱۹۳، الأمالى للصدوق: ۶۸۶ / ۹۴۲، الاحتجاج: ۲ / ۲۸۳ / ۲۴۲، بحار الأنوار: ۶ / ۲۳

ص: ۳۰۷

۶۵۲۶. رسول الله صلی الله علیه و آله: یونس بن یعقوب: گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام از قبیل حمران بن اعین، محمد بن نعمان، هشام بن سالم، طیار و گروهی که در بین آنان هشام بن حکم جوان نیز بود، گرد ایشان بودند. امام صادق علیه السلام فرمود: «هشام! به من نمی گویی که با عمرو بن عبید، چه کار کردی و چگونه از وی پرسیدی؟».

هشام گفت: ای پسر رسول خدا! من تو را بزرگ می دانم و شرم می کنم و زبانم در خدمت شما بند می آید.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که به چیزی فرمانتان دادم، انجام دهید».

هشام گفت: جریان نشستن عمرو بن عبید در مسجد بصره و کارهایش به گوش من رسید و برایم سنگین بود. به سمت وی حرکت کردم و روز جمعه به بصره رسیدم و به مسجد بصره رفتم. دیدم که گردهمایی بزرگی است و عمرو بن عبید، در حالی که پارچه سیاه پشمی به خود پیچیده و پارچه دیگری بر دوش انداخته بود، نشسته و مردم از وی پرسش می کنند. از مردم، جای نشستن خواستم و آنان، جایی را به من دادند.

در قسمت آخر مجلس، دو زانو نشستم و گفتم: ای دانشمند! من مرد غریبی هستم. آیا اذن می دهی پرسشی کنم؟

گفت: آری.

پرسیدم: آیا شما چشم داری؟

گفت: پسر! این چه پرسشی است؟ چگونه از چیزی که می بینی می پرسی؟

گفتم: سؤال های من این گونه است.

گفت: پسر! گرچه پرسش های احمقانه ای است، ولی بپرس.

گفتم: پاسخم را بده؟

گفت: بپرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با چشم، چه کار می کنی؟

گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.

گفتم: بینی داری؟

گفت: آری .

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: عطر را با آن می بویم .

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری .

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: طعم ها را می چشم .

گفتم: گوش داری؟

گفت: آری !

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: صدا را می شنوم .

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری .

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن هر چه از راه حواس و اعضای بدنم به آن منتقل می شود، تشخیص می دهم .

گفتم: آیا این اعضا موجب بی نیازی از قلب نمی گردد .

گفت: نه .

گفتم: چرا، با آن که این اعضا صحیح و سالم اند؟

گفت: پسر! اعضای بدن، هنگامی که در چیزی شک کنند که آن را بوییده یا دیده یا چشیده و یا شنیده اند، آن را به قلب منتقل می کنند تا یقین انسان را استوار دارد و شک را از بین ببرد .

هشام گفت: به وی گفتم: آیا خداوند، قلب را برای شک اعضای بدن قرار داده است؟

گفت: آری .

گفتم: حتما به قلب نیاز است؛ وگرنه اعضای بدن، یقین پیدا نمی کنند؟

گفت: آری .

گفتم: ای ابو مروان! خداوند، اعضای بدن تو را بدون پیشوایی که بر درست های آن، صحه بگذارد و با آن، تردیدهایش به یقین بدل شود رها نکرده است. چگونه این مردم را در سردرگمی، دودلی و اختلاف رها کرده است و برای آنان پیشوایی که سردرگمی و تردیدشان را با وی مطرح کنند، تعیین نکرده است، با آن که برای اعضای بدن تو پیشوایی که تردید و سردرگمی آنها را رفع کند، مشخص کرده است.

هشام گفت: وی سکوت کرد و چیزی نگفت. آن گاه خطاب به من گفت: تو هشام بن حکم هستی؟

گفتم: نه. گفت: از همشینیان وی هستی؟

گفتم: نه.

گفت: تو از کجا هستی؟

گفتم: از مردم کوفه.

گفت: پس تو همان هشام هستی. آن گاه، وی مرا نزد خود خواند و جایش را به من داد و خود به کناری نشست و تا زمانی که من نشسته بودم، چیزی نگفت.

راوی می گوید: امام صادق علیه السلام خندید و گفت: «ای هشام! چه کسی این مباحث را به تو آموخته است؟».

گفت: این چیزی است که از شما یاد گرفته و با آن انس گرفته ام.

امام فرمود: «به خدا قسم، این بحث ها در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است» . .

ص: ۳۰۸

..

ص: ۳۰۹

..

ص: ۳۱۰

..

ص: ۳۱۱

..

ص: ۳۱۲

..

ص: ۳۱۳

..

ص: ۳۱۴

لَلّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا يَدَا عَلِيٍّ مِّنْ ظَلَمِنَا وَّلِسَانَا عَلِيٍّ مِّنْ خَاصَمِنَا ، وَظَفْرَا بِيَمِينِ عَانِدِنَا ، وَنَعُوْذُ بِكَ مِّنْ دَعَاةٍ مَّحْجُوْبٍ ، وَرَجَاةٍ مَّكَذُوْبٍ ، وَحِيَاةٍ مَّسْلُوْبٍ ، وَاحْتِجَاةٍ مَّغْلُوْبٍ ، وَرَأْيٍ غَيْرِ مُصِيْبٍ . وَتَقْبِلْ مِنَّا بِأَحْسَنِ قَبُوْلِكَ ، يَا مُبْدِلَ السِّيْئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ .

ص: ۳۱۵

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست و برای ما بر آنان که بر ما ستم کرده اند، قدرتی، و بر آنان که بر ما چون و چرا کرده اند، زبانی، و بر آنان که بر ما دشمنی کرده اند، پیروزی قرار ده! به تو از دعای رد شده، امید دروغ شمرده شده، شرم دریده شده، گفتمان شکست خورده و نظر نادرست، پناه می جویم. ای جایگزین کننده خوبی‌ها به جای بدی‌ها و ای مهربان‌ترین مهربانان، از ما به بهترین شکل پذیرش، بپذیر!

ص: ۳۱۶

..

ص: ۳۱۷

..

ص: ۳۱۸

..

ص: ۳۱۹

..

ص: ۳۲۰

حَوْلًا» (۱) قال: «خَلِدِينَ فِيهَا»، لا يخرجون هنا و «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا» قال عليهم السلام لا يريدون بها بدلاً. قلت: قوله: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (۲)، قال: قد أخبرك أن كلام الله ليس له آخر ولا- غايه ولا ينقطع أبدا. قلت: قوله: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (۳)، قال: هذه نزلت في أبي ذرّ والمقداد وسلمان الفارسي وعمار بن ياسر، جعل الله لهم جنات الفردوس نُزُلًا مأوىً ومنزلاً، قال: ثم قال: قل يا محمد: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَ حِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۴) فهذا الشرك شرك رياء. (۵)

علل الشرائع: حدّثنا محمد بن أحمد الشيباني رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عز و جل: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۶) قال: خلقهم ليأمرهم بالعبادة. قال: وسألته عن قول الله عز و جل: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَدَ لِكَ خَلَقَهُمْ» (۷) قال: ليفعلوا (۸) ما يستوجبون به رحمته فيرحمهم. (۹)

۱- سورة الكهف (۱۸)، الآية ۱۰۸.

۲- أيضا، الآية ۱۰۹.

۳- أيضا، الآية ۱۰۷.

۴- أيضا، الآية ۱۱۰.

۵- تفسير علي بن إبراهيم القمي، ج ۲، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۵۱ (كتاب التوحيد، باب كلامه تعالى ومعنى قوله تعالى: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا...»، ح ۲).

۶- سورة الذاريات (۵۱)، الآية ۵۸.

۷- سورة هود (۱۱)، الآيات ۱۱۸ ۱۱۹.

۸- في البحار: «قال: خلقهم ليفعلوا...».

۹- علل الشرائع، باب علّه خلق الخلق واختلاف أحوالهم، ح ۱۰ (ص ۱۳).

ص: ۳۲۱

..

ص: ۳۲۲

..

ص: ۳۲۳

..

ص: ۳۲۴

..

ص: ۳۲۵

..

ص: ۳۲۶

..

ص: ۳۲۷

..

ص: ۳۲۸

..

ص: ۳۲۹

..

ص: ۳۳۰

..

ص: ۳۳۱

..

ص: ۳۳۲

..

ص: ۳۳۳

..

ص: ۳۳۴

..

ص: ۳۳۵

..

ص: ۳۳۶

..

ص: ۳۳۷

..

ص: ۳۳۸

..

ص: ۳۳۹

..

ص: ۳۴۰

..

ص: ۳۴۱

..

ص: ۳۴۲

..

ص: ۳۴۳

..

ص: ۳۴۴

..

فهرست منابع تحقیق

فهرست منابع تحقیق «الف» ۱ الاحتجاج علی أهل اللجاج ، لأبى منصور أحمد بن علی بن أبى طالب الطبرسی (ت ۲۰۶ هـ . ق) ، تحقیق : إبراهیم البهادرى ومحمّد هادى به ، دار الأسوه طهران ، الطبعة الأولى ۱۳۴۱ هـ . ق . ۲ إحياء علوم الدين ، لأبى حامد محمّد بن محمّد الغزالی (ت ۵۰۵ هـ ق) ، دار الهادى بيروت ، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ هـ . ق . ۳ الاختصاص ، المنسوب إلى أبى عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبرى البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت ۱۳۴ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، مؤسسه النشر الإسلامی قم ، الطبعة الرابعة ۴۱۴۱ هـ . ق . ۴ اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی) ، لأبى جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت ۴۰۶ هـ . ق) ، تحقیق : السید مهدى الرجائى ، مؤسسه آل البيت قم ، الطبعة الأولى ۴۰۴۱ هـ . ق . ۵ الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد ، لأبى عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبرى البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت ۱۳۴ هـ . ق) ، تحقیق ونشر : مؤسسه آل البيت قم ، الطبعة

ص: ۳۴۶

الأولى ۱۳۴۱ هـ . ق . ۶ . الأصول الستة عشر ، نخبة من الرواه ، دارالشبستري قم ، الطبعة الثانية ۵۰۴۱ هـ . ق . ۷ . الاعتقادات وتصحيح الاعتقادات ، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقيق : عاصم عبدالسيد ، المؤتمر العالمي لألفيته الشيخ المفيد قم ، الطبعة الأولى ۱۳۴۱ هـ . ق . ۸ . أعلام الدين في صفات المؤمنين ، لأبي محمد الحسن بن أبي الحسن الديلمي (ت ۷۱۱ هـ . ق) ، تحقيق ونشر : مؤسسه آل البيت قم ، الطبعة الثانية ۴۱۴۱ هـ . ق . ۹ . إقبال الأعمال ، الحسنه فيما يعمل مّره في السنه ، لأبي القاسم علي بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ . ق) ، تحقيق : جواد القمي ، مكتب الإعلام الإسلامي قم ، الطبعة الأولى ۴۱۴۱ هـ . ق . ۱۰ . أمالي الصدوق ، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، مؤسسه الأعلمي بيروت ، الطبعة الخامسة ۰۰۴۱ هـ . ق . ۱۱ . أمالي الطوسي ، لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۰۴۶ هـ . ق) ، تحقيق : مؤسسه البعثه ، دارالثقافه قم ، الطبعة الأولى ۴۱۴۱ هـ . ق . ۱۲ . أمالي المفيد ، لأبي عبدالله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۱۳۴ هـ . ق) ، تحقيق : حسين أستاذ ولي وعلى أكبر الغفاري ، مؤسسه النشر الإسلامي قم ، الطبعة الثانية ۴۰۴۱ هـ . ق . «ب» ۱۳ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار عليهم السلام ، للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰ هـ . ق) ، تحقيق ونشر: دار إحياء التراث بيروت ، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ هـ . ق .

ص: ۳۴۷

۱۴ البدايه والنهائه ، لأبى الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ۴۷۷ هـ . ق) ، تحقيق ونشر: مكتبه المعارف بيروت. ۱۵ بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، لأبى جعفر محمد بن محمد بن على الطبرى (ت ۵۲۵ هـ . ق) ، المطبعه الحيدريه النجف الأشرف ، الطبعه الثانيه ۱۳۸۳ هـ . ق . ۱۶ البيان والتبيين ، لأبى عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (ت ۲۵۵ هـ . ق) ، تحقيق : عبدالسلام محمد هارون ، مكتبه الخانجى القاهره ، الطبعه الخامسه ۱۴۰۵ ق . «ت» ۱۷ تاج العروس من جواهر القاموس ، للسيد محمد بن محمد مرتضى الحسينى الزبيدى (ت ۵۱۲۰ هـ . ق) ، تحقيق : على شيرى ، دار الفكر بيروت ، الطبعه الأولى ۴۱۴۱ هـ . ق. ۱۸ تاريخ يعقوبى ، لأحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبى (ت ۴۲۸ هـ . ق) ، دار صادر بيروت . ۱۹ تاريخ بغداد أو مدينه السلام ، لأبى بكر أحمد بن على الخطيب البغدائى (ت ۳۴۶ هـ . ق) ، المكتبه السلفيه المدينه المنوره . ۲۰ ترتيب كتاب العين ، للخليل بن أحمد الفراهيدى (ت ۱۷۵ هـ ق) ، ترتيب : محمد حسن بكائى ، مؤسسه النشر الإسلامى قم ، الطبعه الأولى ۱۴۱۴ ق . ۲۱ تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه و آله ، لأبى محمد الحسن بن على الحرانى المعروف بابن شعبه (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، مؤسسه النشر الإسلامى قم ، الطبعه الثانيه ۴۰۴۱ هـ . ق . ۲۲ الترغيب والترهيب من الحديث الشريف ، لعبد العظيم بن عبد القوى المنذرى الشامى (ت ۶۵۶ هـ . ق) ، تحقيق: مصطفى محمد عماره ، دار إحياء التراث بيروت ، الطبعه الثالثه ۱۲۸۸ هـ ق .

ص: ۳۴۸

۲۳ تفسیر الطبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن)، لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری (ت ۳۱۰ هـ . ق)، دار الفکر بیروت ، سنه ۰۸۴۱ هـ . ق . ۲۴ تفسیر العیاشی ، لأبی النضر محمد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی (ت ۳۲۰ هـ . ق) ، تحقیق : السید هاشم الرسولی المحلّاتی ، المكتبه العلمیه طهران ، الطبعة الأولى ۱۳۸۰ هـ . ق . ۲۵ تفسیر القمّی ، لأبی الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم القمّی (ت ۳۰۷ هـ . ق) ، إعداد : السید الطیب الموسوی الجزائری ، مطبعة النجف الأشرف . ۲۶ التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام ، تحقیق ونشر: مؤسسه الإمام المهدي (عج) قم ، الطبعة الأولى ۰۹۴۱ هـ . ق . ۲۷ تنبیه الخواطر ونزهه النواظر ، لأبی الحسین ورام بن أبی فراس (ت ۵۰۶ هـ . ق) ، دارالتعارف ودار صعب بیروت . ۲۸ التوحید ، لأبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : هاشم الحسینی الطهرانی ، مؤسسه النشر الإسلامی قم ، الطبعة الأولى ۱۳۹۸ هـ . ق . ۲۹ التهذیب (تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه) ، لأبی جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت ۰۴۶ هـ . ق) ، دارالتعارف بیروت ، الطبعة الأولى ۰۱۴۱ هـ . ق . «ث» ۳۰ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، لأبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفّاری ، مكتبه الصدوق طهران . «ج» ۳۱ جامع الأحادیث ، لأبی محمد جعفر بن أحمد بن علی القمّی المعروف بابن الرازی (القرن الرابع) ، تحقیق : السید محمد الحسینی النیسابوری ، مؤسسه الطبع والنشر التابعه للحضرة

ص: ۳۴۹

الرضویّه المقدّسه مشهد ، الطبعه الأولى ۱۳۴۱ هـ . ق . ۳۲ جامع بیان العلم وفضله ، لأبی عمر یوسف بن عبدالبر النمری القرطبی (۴۶۳ هـ . ق) ، دارالکتب العلمیّه بیروت . ۳۳ الجعفریات = الأشعثیات ، لأبی الحسن محمّد بن محمّد بن الأشعث الکوفی (القرن الرابع هـ . ق) ، مکتبه نینوی طهران ، طبع ضمن قرب الإسناد . «ح» ۳۴ حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء ، لأبی نُعیم أحمد بن عبداللّه الإصبهانی (ت ۳۰۴ هـ . ق) ، دارالکتب العربیّ بیروت ، الطبعه الثانيه ۱۳۸۷ هـ . ق . «خ» ۳۵ خصائص الأئمّه علیهم السلام (خصائص أميرالمؤمنین علیه السلام) ، لأبی الحسن الشریف الرضیّ محمّد بن الحسین بن موسی الموسوی (ت ۶۰۴ هـ . ق) ، تحقیق : محمّد هادی الأمینی ، الحضرة الرضویّه المقدّسه مشهد ، سنه ۶۰۴۱ هـ . ق . ۳۶ الخصال ، لأبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمیّ المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفّاری ، مؤسّسه الأعلمیّ بیروت ، الطبعه الأولى ۱۰۴۱ هـ . ق . «د» ۳۷ الدُرّ المنثور فی التفسیر المأثور ، لجلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت ۹۱۱ هـ . ق) ، دارالفکر بیروت ، الطبعه الأولى ۴۱۴۱ هـ . ق . ۳۸ دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، لأبی حنیفه النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حیون التیمیّ المغربیّ (ت ۳۶۳ هـ . ق) ، تحقیق : آصف بن علی أصغر

ص: ۳۵۰

فیضی ، دارالمعارف مصر ، الطبعه الثالثه ۱۳۸۹ ه . ق . «ر» ۳۹ ربیع الأبرار ونصوص الأخبار ، لأبیالقاسم محمود بن عمر الزمخشريّ (ت ۳۸۵ ه . ق) ، تحقیق : سلیم النعمی ، منشورات الرضی قم ، الطبعه الأولى ۱۰۴۱ ه . ق . «ز» ۴۰ الزهد ، لأبی محمد الحسین بن سعید الکوفیّ الأهوازیّ (ت ۰۵۲ ه . ق) ، تحقیق : غلام رضا عرفانیان ، حسینیان قم ، الطبعه الثانيه ۰۲۴۱ ه . ق . «س» ۴۱ سنن ابن ماجه ، لأبی عبدالله محمد بن یزید بن ماجه القزوينیّ (ت ۵۲۷ ه . ق) ، تحقیق : محمد فؤاد عبدالباقيّ ، دار إحياء التراث بیروت ، الطبعه الأولى ۵۱۳۹ ه . ق . ۴۲ سنن الترمذیّ ، لأبی عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذیّ (ت ۲۹۷ ه . ق) ، تحقیق : أحمد محمد شاکر ، دار إحياء التراث بیروت . ۴۳ سنن الدارمیّ ، لأبی محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمیّ (ت ۵۵۲ ه . ق) ، تحقیق : مصطفى ديب البغا ، دار القلم دمشق ، الطبعه الأولى ۱۲۴۱ ه . ق . ۴۴ السنن الكبرى ، لأبی بكر أحمد بن الحسين بن علیّ البيهقيّ (ت ۸۴۵ ه . ق) ، تحقیق : محمد عبدالقادر عطا ، دارالکتب العلمیّه بیروت ، الطبعه الأولى ۴۱۴۱ ه . ق . ۴۵ سنن أبی داود ، لأبی داود سلیمان بن أشعث السجستانيّ الأزديّ (ت ۵۲۷ ه . ق) ، تحقیق : محمد محیی الدین عبدالحمید ، دار إحياء التراث العربیّ بیروت . ۴۶ سيره ابن هشام (السيره النبویّه) ، لأبی محمد عبدالملک بن هشام بن أيّوب الحميريّ (ت ۲۱۸ ه . ق) ، تحقیق : مصطفى سقا وإبراهيم الأنباريّ وعبدالحفیظ شلبي ، مكتبه

ص: ۳۵۱

المصطفی قم ، الطبعه الأولى ۱۳۵۵ هـ . ق . «ش» ۴۷ شرح نهج البلاغه ، لعزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن أبى الحديد المعتزلى المعروف بابن أبى الحديد (ت ۶۵۶ هـ . ق) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، دار إحياء التراث بيروت ، الطبعه الثانيه ۱۳۸۷ هـ . ق . «ص» ۴۸ الصحاح تاج اللغه وصحاح العربيّه ، لإسماعيل بن حمّاد الجوهري تحقيق : أحمد عبد الغفور عطار ، دار العلم للملايين بيروت ، الطبعه الرابعه ۱۹۹۰ م . ۴۹ الصحيفه السّجّاديّه ، للإمام زين العابدين عليه السلام ، تحقيق : على أنصاريان ، المستشاريّة الثقافيّه دمشق . «ط» ۵۰ الطبقات الكبرى ، لمحمّد بن سعد كاتب الواقديّ (ت ۲۳۰ هـ . ق) ، دار صادر بيروت . «ع» ۵۱ علل الشرايع ، لأبى جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، دار إحياء التراث بيروت ، الطبعه الأولى ۰۸۴۱ هـ . ق . ۵۲ عوالي اللآلى العزيزيه فى الأحاديث الدينيه ، لمحمّد بن عليّ بن إبراهيم الأحسائيّ المعروف بابن أبى جمهور (ت ۰۴۹ هـ . ق) ، تحقيق : مجتبى العراقى ، مطبعه سيّد الشهداء عليه السلام قم ، الطبعه الأولى ۰۳۴۱ هـ . ق . ۵۳ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، لأبى جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ المعروف بالشيخ

ص: ۳۵۲

الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : السید مهدی الحسینی اللاجوردی ، منشورات جهان طهران . «غ» ۵۴ غرر الحکم ودرر الکلم ،
 لعبدالواحد الآمدی التیمی (ت ۵۵۵ هـ . ق) ، تحقیق : میر سید جلال الدین المحدث الارموی ، جامعه طهران ، الطبعه الثالثه ۰۶۱۳ هـ
 . ش . «ف» ۵۵ الفردوس بمأثور الخطاب ، لأبی شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی (ت ۵۹۵ هـ . ق) ، تحقیق : السعید بن
 بسیونی زغلول ، دارالکتب العلمیه بیروت ، الطبعه الأولى ۶۰۴۱ هـ . ق . ۵۶ الفقیه (من لایحضره الفقیه) ، لأبی جعفر محمد بن علی
 بن الحسین بن بابویه القمی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، مؤسسه النشر الإسلامی قم .
 «ق» ۵۷ القاموس المحيط ، لمجد الدین محمد بن یعقوب الفيروز آبادی (القرن الثامن) ، دارالفکر بیروت . ۵۸ قصص الأنبياء ، لقطب
 الدین سعید بن هبه الله الراوندی تحقیق : غلام رضا عرفانیان ، نشر مجمع البحوث الإسلامیه مشهد ، الطبعه الأولى ۱۴۰۹ ق . «ک» ۵۹
 الکافی ، لأبی جعفر ثقه الإسلام محمد بن یعقوب بن إسحاق الكلینی الرازی (ت ۳۲۹ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، دارالکتب
 الإسلامیه طهران ، الطبعه الثانيه ۱۳۸۹ هـ . ق . ۶۰ كشف الغمه فی معرفه الأئمه ، لعلی بن عیسی الإربلی (ت ۸۷۶ هـ . ق) ، تصحیح :

السید هاشم

ص: ۳۵۳

الرسولَیَّ المحلَّاتَیَّ ، دارالکتاب الإسلامی بیروت ، الطبعة الأولى ۱۴۱ هـ . ق . ۶۱ كشف المحجَّه لثمره المهجه ، لأبی القاسم علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس (۶۶۴ هـ . ق) ، تحقیق: محمد الحسون، نشر مکتب الإعلام الإسلامی قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ ق . ۶۲ کمال الدین وتمام النعمه ، لأبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ . ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، مؤسسه النشر الإسلامی قم ، الطبعة الأولى ۵۰۴۱ هـ . ق . ۶۳ کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال ، لعلاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی (ت ۵۹۷ هـ . ق) ، تصحیح: صفوه السقا ، مکتبه التراث الإسلامی بیروت ، الطبعة الأولى ۱۳۹۷ هـ . ق . ۶۴ کنز الفوائد ، لأبی الفتح الشیخ محمد بن علی بن عثمان الكراچکی الطرابلسی (ت ۹۴۴ هـ . ق) ، إعداد : عبدالله نعمه ، دارالذخائر قم ، الطبعة الأولى ۱۰۴۱ هـ . ق . «ل» ۶۵ لسان العرب ، لأبی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظورالمصری (ت ۷۱۱ هـ . ق) ، دار صادر بیروت ، الطبعة الأولى ۱۰۴۱ هـ . ق . «م» ۶۶ مائه کلمه للإمام أميرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام ، من مختارات الجاحظ (ت ۲۵۵ هـ . ق) ، تحقیق : ریاض مصطفى العبدالله ، دارالحکمه بیروت ، الطبعة الأولى ۱۴۱۶ . ق . ۶۷ مجمع البحرين ، لفخر الدین الطریحی (ت ۵۱۰۸ هـ . ق) ، تحقیق : السید أحمد الحسینی ، مکتبه نشر الثقافه الإسلامیه طهران ، الطبعة الثانيه ۰۸۴۱ هـ . ق . ۶۸ المحاسن ، لأبی جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقی (ت ۲۸۰ هـ . ق) ، تحقیق : السید مهدی

ص: ۳۵۴

الرجائی، المجمع العالمی لأهل البيت قم، الطبعة الأولى ۱۳۴۱ هـ. ق. ۶۹ المستدرک علی الصحیحین، لأبی عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النیسابوری (ت ۵۰۴ هـ. ق)، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة بیروت، الطبعة الأولى ۱۱۴۱ هـ. ق. ۷۰ مسند أبی داود الطیالسی، لسلیمان بن داود بن الجارود البصری المعروف بأبی داود الطیالسی (ت ۴۲۰ هـ. ق)، دار المعرفه بیروت. ۷۱ مسند أحمد، لأحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی (ت ۱۴۲ هـ. ق)، تحقیق: عبدالله محمد الدرویش، دارالفکر بیروت، الطبعة الثانية ۴۱۴۱ هـ. ق. ۷۲ مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، لأبی الفضل علی الطبرسی (القرن السابع)، دارالکتب الإسلامیة طهران، الطبعة الأولى ۵۱۳۸ هـ. ق. ۷۳ مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه، المنسوب إلى الإمام الصادق علیه السلام، الشارح: حسن المصطفوی، منشورات القلم طهران، الطبعة الأولى ۳۶۱۳ هـ. ش. ۷۴ مصباح المتهجد، لأبی جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (ت ۴۰۴ هـ. ق)، تحقیق: علی أصغر مروارید، مؤسسه فقه الشیعه بیروت، الطبعة الأولى ۱۱۴۱ هـ. ق. ۷۵ المصباح المنیر، لأحمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی (ت ۷۷۰ هـ. ق)، نشر: مؤسسه دارالهجره قم، الطبعة الثانية ۱۴۱۴ ق. ۷۶ مفردات ألفاظ القرآن، للعلامة الراغب الأصفهانی (ت ۴۲۵ هـ. ق)، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دار القلم دمشق، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ ق. ۷۷ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، للعلامة محمد باقر المجلسی (ت ۱۱۱۰ هـ. ق)، تحقیق: السید هاشم الرسولی، دارالکتب الإسلامیة طهران، الطبعة الأولى ۱۳۷۰ ش. ۷۸ معانی الأخبار، لأبی جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ. ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، مؤسسه النشر الإسلامی قم، الطبعة

ص: ۳۵۵

الأولى ۱۶۱۳ هـ . ش . ۷۹ المعجم الأوسط ، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۰۶۳ هـ . ق) ، تحقيق : طارق بن عوض الله وعبدالحسن بن إبراهيم الحسيني ، دار الحرمين القاهرة ، سنة ۵۱۴۱ هـ . ق . ۸۰ المعجم الكبير ، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۰۶۳ هـ . ق) ، تحقيق : حمدي عبدالمجيد السلفي ، دار إحياء التراث العربي بيروت ، الطبعة الثانية ۴۰۴۱ هـ . ق . ۸۱ معجم مقاييس اللغة ، لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا (۳۹۵ هـ . ق) ، تحقيق : عبدالسلام محمد هارون ، مكتبة مصطفى البابي الحلبي و أولاده مصر الطبعة الثانية ۱۳۸۹ ق . ۸۲ مكارم الأخلاق ، لأبي عليّ الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ۸۵۴ هـ . ق) ، تحقيق : علاء آل جعفر ، مؤسسه النشر الإسلامي قم ، الطبعة الأولى ۴۱۴۱ هـ . ق . ۸۳ ميزان الحكمه ، لمحمد الري شهري (معاصر) ، تحقيق ونشر : مؤسسه دار الحديث قم ، الطبعة الثانية ۱۴۱۶ ق . ۸۴ منه المريد في أدب المفيد والمستفيد ، لزين الدين بن عليّ العاملي المعروف بالشهيد الثاني (۹۶۵ هـ . ق) ، تحقيق: رضا المختاري، نشر مكتب الإعلام الإسلامي قم، الطبعة الثالثة ۱۴۱۵ ق. «ن» ۸۵ النهايه في غريب الحديث والأثر ، لأبي السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ۶۰۶ هـ . ق) ، تحقيق : ظاهر أحمد الزاوي ، مؤسسه إسماعيليان قم ، الطبعة الرابعه ۷۶۱۳ هـ . ش . ۸۶ نهج البلاغه ، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (ت ۶۰۴ هـ . ق) ، تحقيق: السيد محمد كاظم المحمدي ومحمد الدشتي ، منشورات الإمام عليّ عليه السلام قم ، الطبعة الثانية ۹۶۱۳ هـ . ش .

ص: ۳۵۶

۸۷ النوادر (مستطرفات السرائر)، لأبي عبدالله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ۹۸۵ هـ . ق)، تحقيق ونشر: مؤسسه الإمام المهدي (عج) قم، الطبعة الأولى ۰۸۴۱ هـ . ق . «و» ۸۸ الوافي، لمحمد محسن بن مرتضى الفيض الكاشاني (ت ۱۰۹۱ هـ . ق)، تحقيق : ضياء الدين الحسيني الأصفهاني، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام أصفهان، الطبعة الأولى ۰۶۰۴۱ هـ . ق . «ی» ۸۹ ينابيع الموده لذوى القربى، لسليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ۴۱۲۹ هـ . ق)، تحقيق : على جمال أشرف الحسيني، دارالأسوه طهران، الطبعة الأولى ۰۶۱۴۱ هـ . ق .

ص: ۳۵۷

فهرست موضوعات .

ص: ۳۵۸

..

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

